

خیمه

نشریه هیات‌ها و مجالس حسینی
شماره ۱۳۲۴ / رجب المرجب ۱۳۲۴ / شهریور ۱۳۸۲ / ۳۰۰ تومان

KHEIMEH

فراش علی

لی کاش این گزارش
واقعی نبود

واژه نامعی هیاتی

یک شبیرین کاری در مداحی

هیات‌های مذهبی
سده در مقابل تهدیدها

بسم رب العرش العظيم

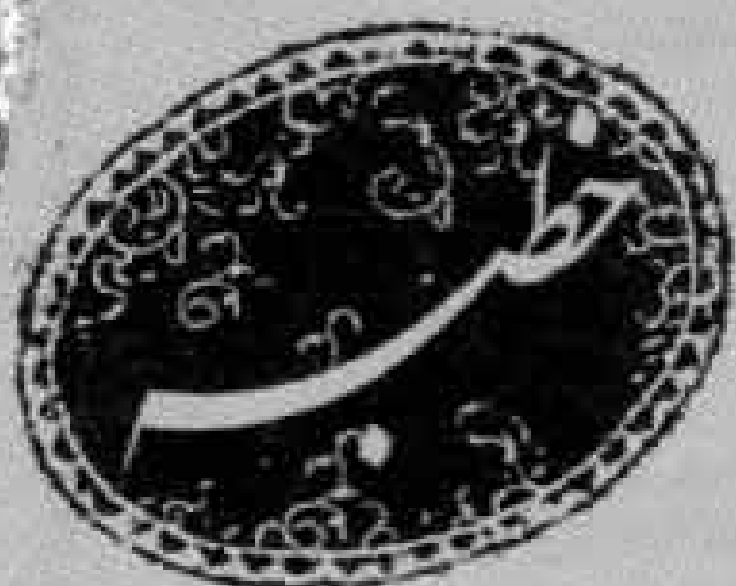
صلوات/ ۲
خطبه/ ۲
پذیرایی/ ۳
زمینه/ ۴
آداب/ ۴
تا کربلا/ ۵
میاندار/ ۶
پیر غلام/ ۸
زینبیه/ ۱۰
حدیث باب عشق/ ۱۲
علم و کتل/ ۱۳
کوچه/ ۱۴
تکیه/ ۱۸
علم و کتل/ ۲۰
پذیرایی/ ۲۱
علم و کتل/ ۲۲
زمزمه/ ۲۳
خیمه ی دانشجو/ ۲۷
زمینه/ ۲۸
خیمه ی نوجوان/ ۲۹
علم و کتل/ ۳۴
منبر/ ۳۵
زمینه/ ۳۶
از پنجره نگاه شما/ ۳۷
میاندار/ ۳۸
بحر طویل/ ۴۰
پذیرایی/ ۴۱
نامه های رسیده/ ۴۳
علم و کتل/ ۴۵
پذیرایی/ ۴۶
حاج آقا دعا بفرمائید/ ۴۶
اطلاعیه/ ۴۷
فرم اشتراک/ ۴۸

- صاحب امتیاز: محمّد رضا زائری
- مدیر مسؤول/ مرتضی وافی
- سردبیر/ مهدی توکلیان
- مدیر داخلی و اجرایی/ محمّد کاظم اطمینان
- مدیر هنری/ محمّد امین محمّدلو
- دبیر سرویس مقالات/ سید غلامرضا حسینی
- دبیر سرویس ادبیات و هنر آیینی/ سید مهدی حسینی
- دبیر سرویس خیمه ی نوجوان/ علی مهر
- دبیر سرویس خیمه ی بانوان (زینبیه)/ فاطمه ایزدی
- امور رایانه/ سید مهدی هاشمی
- امور توزیع و مشترکین/ حسن هدایتی
- امور مالی/ رضا حبیبی
- دیگر همکاران/ رحیم ابراهیمی، سید محمّد بابامیری،
- سید جواد شرافت، مسعود معینی، سید مهدی میرداماد
- تصویرگران/ مریم السادات جیل عاملیان/ ربابه فاسمی
- لیتوگرافی/ قم اسکنر
- چاپ/ نگین
- شمارگان/ ۱۰۰۰۰ جلد

کیمه
نشریه ی هیأت ها و مجالس حسینی
KHEIMEH

شماره ی ششم/ رجب المرجب ۱۴۲۴/ شهریور ۱۳۸۲

مطالب ارسالی را با خط خوانا و بر روی یک طرف کاغذ بنویسید.
مطالب ارسالی، در صورت لزوم خلاصه و بازنویسی می شود.
برای درج آگهی، با نشریه تماس حاصل فرمایید.
نشانی: قم، صندوق پستی ۳۷۱۸۵/۴۴۹
تلفن و دورنگار: ۰۲۵۱+۷۷۴۴۳۶۶
WWW.Kheimeh.org



مقام معظم رهبری، حضرت آیت الله خامنه‌ای

را به پیش نمی‌برد، نباید مشغول شد. این محبت باید ما را به معراج ببرد و رشد بدهد. این چه وقت خواهد شد؟ این محبت، چه وقت چنین اکسیر اثری را نشان خواهد داد؟ آن وقتی که ما به پیوند محبت‌آمیز بین خودمان و امیرالمؤمنین و اولیای دین، به چشم جدی نگاه کنیم. چگونه؟ جدی نگاه کردن به محبت، این است که ما تلاش کنیم در راهی که به آن بزرگوار می‌رسد، حرکت کنیم؛ و الا اگر به آن راه پشت کنیم و خدای نکرده با هر عملی، با هر اقدامی و با هر سخنی، خودمان را یک قدم از آن بزرگوار دور کنیم، این محبت هم بتدریج کمرنگ و بی‌عمق و سطحی و ضوری خواهد شد. (۱)

رابطه‌ی ملت ما با امیرالمؤمنین (ع)، یک رابطه‌ی عاشقانه است؛ مسأله، بالاتر از اعتقاد به ولایت و امامت آن بزرگوار است. اعتقاد به ولایت و امامت وجود دارد و جزو جان ماست؛ جزو اولین آموخته‌های ما، در گاهواره است و ان‌شاءالله تا گور با ما همراه خواهد بود؛ اما عنصر دیگر در رابطه‌ی ملت ما و امیرالمؤمنین (ع)، رابطه‌ی محبت و عشق است.

برادران و خواهران! این عمر کوتاه است. این دنیا برای ما و برای هر نفس بشری کوچک است و زود می‌گذرد. باید فرصت‌ها را مغتنم شمرد و با تعارف و با چیزهایی که ما

حضرت آیت الله فاضل المکرانی

از آثار و برکات مهم انقلاب اسلامی، سرف دادن جوانان و آشنایی و انس بیشتر آنان با دین و شعائر دینی است. امروزه بر خلاف زمانهای قبل مشاهده می‌نماییم که مظاهر و محافل دینی عمدتاً از نسل جوان آگاه تشکیل یافته و این امر بر گرمی و حرارت و شور این مجالس افزوده است و امید دبستان‌داران و دبستان‌داران را به حفظ آیین و مذهب مضاعف نموده است.

حضور جوانان در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و دینی مستب قوت و استحکام آن مجموعه است؛ جوانان ما باید قدر دان این نعمت باشند و با حضور هر چه بیشتر و حماسی‌تر در هیئات دینی، اولاً بر غنای فکری و دینی خود بیفزایند و در این جهت سعی کنند از عالمان میوز و آگاه و مطلع به دین استفاده نمایند و ثانیاً نشاط اجتماعی و سیاسی و دینی جامعه خود را حفظ و افزایش دهند.



ماه رجب، ماه ولایت، ماه امیر مؤمنان علی (ع) و ماه شیعیان علی است. شیعه‌ی علی بودن، ادعایی است که اثبات می‌خواهد و ثابت شدنش با عمل است و پرهیزکاری. گفته‌اند شیعه یعنی «پیرو». شیعه، قدم جای پای مولایش می‌گذارد. نه فقط در گفتار که در کارهایش نیز پیرو و مطیع است. بعضی دیگر می‌گویند شیعه از شیوع می‌آید؛ شیوع یعنی «پخش کردن» و «گسترش دادن». شیعه‌ی علی هر کجا که برود و هر جا بنشیند، فکر و راه رهبرش را منتشر می‌کند. هدف و آرمان علی به دست شیعه‌اش در جانها و فرهنگ‌ها منعکس می‌گردد.

و معنای سوم شیعه، نویدی است برای همه‌ی آنها که علی و راه علی را خواسته‌اند در روایتی است که امام معصوم فرمود: «می‌دانید چرا به محبتان ما شیعه می‌گویند؟!»

آنها خلقوا من شمع نورنا؛ برای آنکه آنها از پرتو نور ما اهل بیت، آفریده شده‌اند؛ خوشا به حال آنکه وجودش از نور اهل بیت است و آن پرتو نورانی را در حجاب گناه و حجاب نافرمانی خدا محبوس نکرده است. خوشا به حال آن که مصداق کلام امام صادق (ع) است که فرموده:

«فانما شیعة علی من عطف قُرْجَه و نطنه و اشته جهاده و عبل لحالقه و رجا ثوابه و خاف عفاة؛ همانا شیعه‌ی علی کسی است که شکمش را از حرام نگه دارد، هوا و هوس و شهوات او را از پاکی میاندازد، با همت و تلاش گام بردارد، کارش برای رضای خدا چشم امیدش به ثواب و پاداش اوست و از عتاب و عذاب خدای عالمیان بیمناک باشد».

آیا ما اینگونه‌ایم؟ و خدا کند که باشیم.

مرتضی وافی

vafi@kheimeh.com

۱- حدیث ولایت، ج نهم.

۲- پیام معظم له به همایش سراسری جوان، هیئت و جانش ها.

یک شعر از همدیاری



یک شیرین کاری در مذاحی

در یکی از مجالس ایام فساطمته، یک شیرین کاری، یک شگرد مذاحی از مذاح جلسه دیدم که واقعاً به دلم چسبید. حیف آمد که شیرینی این کار را با دیگر هیأتی‌ها تقسیم نکنم به هر حال وصف العیش نصف العیش! لا اقلل برای من که از دست تکرارهای بی‌مورد، شور زدن‌های بیش از حد، خواندن شعرهای مست و بی‌در و پیکر خیلی از مذاحان جوان واقعاً خسته و رنجور شده و پایم از خیلی جلسات پریده شده، این نکته را که عرض می‌کنم واقعاً جالب و دلنشین است؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

آن مذاح محترم در شروع برنامه غزلی از حضرت حافظ خواند. آن غزل معروف که فرموده:

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود
هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود...

مذاحی که با شعر حافظ شروع می‌کند معلوم است که با دست پر آمده، از دو حال هم خارج نیست یا از روی دست یک ابتداء مذاحی دارد کبی کاری می‌کند و صرفاً در دایره تقلید می‌خواند، یا اینکه صاحب خلاقیت است و روی شعر کار کرده و با دست پر و با اعتماد به نفس آمده به میدان مذاحی. قصه‌ی آن مذاح، حالت دوم بود با مضمون‌سازی‌هایی که در لایه‌لای شعر داشت، معلوم بود خیلی خوب دارد شعر را به عنوان زبان حال عاشقان خطاب به امام زمان ارائه می‌کند. مجلس هم جذاب شعر و مضمون‌سازی‌های خوب مذاح شده بود. مانده بودم که فرار است چه جور وارد روضه شود. همه جور حدس می‌زدیم به جز شبوهای که او وارد روضه شد. همین چیزهاست که خلاقیت و توان مذاح را نشان می‌دهد و باعث می‌شود او سری میان سرها بلند کند. شعر حافظ که تمام شد با یک جمله‌ی کوتاه دوباره برگشت به مطلع همان شعر؛ و شروع کرد به خواندن، آنهم به عنوان زبان حال حضرت علی (ع) پای مزار حضرت زهرا! تصور کنید که جقدر باید مذاح جسارت و توان داشته باشد یک شعر را دوبار در مجلس با یک فاصله‌ی زمانی کوتاه بخواند، مستمع هم آن را بپذیرد و از آن بهره‌برد؛ کلی هم گریه کند. این کاری بود که آن مذاح محترم بخوبی توانست از عهده‌ی آن برآید و پاسخی بود به همه‌ی کسانی که در به در دنبال شعرند و دائم ناله می‌کنند که شعر خوب نیست، شعر امثال حافظ را هیأتی‌ها نمی‌فهمند؛ شعر فلانی چنین است و شعر بهمان چنان است...

مخلص کلام آن که، اگر خون مذاحی در رگ مذاح باشد، و نگاهی هنری داشته باشد همه‌ی زمینه‌ها برای هنرنمایی او فراهم است، البته اگر...

پارچه‌ی سیاه

* سید مهدی طباطبایی (مذاح اهل بیت)
در یکی از مجالس، یک مرتبه هوس کردم به دیوار تکیه دهم. غافل از اینکه پارچه‌ی سیاه پشت سر من یکی - دو متری با دیوار فاصله دارد. چشمتان روز بد نبیند. به دیوار تکیه دادن همان و نقش زمین شدن همان! بچه‌ها اعم از میاندار و خردسال و کهنسال همه برای بیرون کشیدن من از لایه‌لای پارچه‌ی سیاه جمع شده بودند. عجب شی بود!

رقص نور اکو



وفتی وارد مجلس شدم متوجه شدم چراغ قوه‌ام را در خانه جا گذاشته‌ام هر چه فکر کردم عقلم به جایی قند نداد. نه فرصت نهی‌ی چراغ قوه یدک بود نه می‌شد در آن حال و هوای مجلس و شور و روضه - که مذاح داشت می‌خواند - یکباره مجلس را روشن کرد. تنها راهی که به ذهن رسید این بود که بشنم کنار دستگاه اکو! و از نور آن استفاده کنم. بالاخره به هر قیمتی بود مجلس آن شب را با رقص نور اکو اداره کردم! نکته جالب این که گاهی اوقات مجبور بودم یک فریاد خفن (ا) بزنم تا رقص نور دستگاه حسایی فعال شود و نور لازم برای دیدن ورقه‌ی شعر فراهم شود...

فیلم!

خیلی دلم می‌خواست زودتر شب بشه. آخه تصمیم گرفته بودم وسط روضه با سر برم نو دیوار! همون کاری که دیشب سعید کرد و خیلی هم گرفت! آخر مجلس همه ریختن دورش شروع کردن به «طیب الله گفتن» و واسه‌ی تبرک، دست بر سر و روی اون کشیدن و التماس دعا گفتن و از اینجور کارا.

*
وفتی به هیأت رسیدم هنوز اول مجلس بود. واسه‌ی همینم جا زیاد بود. به نیگا دور تا دور مجلس کردم و بعد از چند لحظه سبک - سنگین کردن اوضاع، بالاخره به جا واسه‌ی خودم انتخاب کردم که دیوار خوبی روبروش بود!

*
وسط روضه، بکهو مثل اسفند روی آتیش، از جا پریدم و با سر به سمت دیوار رفتم! از شما چه پنهون، وسط کار کم آوردم ولی دیگه خیلی دیر شده بود. با سر به سمت دیوار می‌رفتم. هیچکی نبود که بیاد و جلوی منو بگیرد! بدنم سرد شده بود و چشمم تار تار. فقط به لحظه احساس کردم سرم ترکید! چشمم داشت از کاسه می‌زد بیرون. ولو شدم روی زمین. صدای «گامپ»ی که توی مجلس پیچید همه رو متوجه من کرد. گرمی خون رو روی صورتم حس می‌کردم ولی هنوز «منگ» بودم.

*
شب بعد وفتی با سر و کله‌ی باندپیچی شده، اوادم تو هیأت از اینکه هیچکی منو تحویل نمی‌گرفت، بدجوری کلافه بودم. می‌پیش خودم می‌گفتم: حقته! کاری که واسه‌ی خاطر «ازباب» نباشه تابلوی تابلوته! همه فهمیدن فیلم بازی کردی بدبخت! به قول حاج آقا دببا اگه آدم توی مصیبت اهل بیت مثل شمع بسوزه هنر کرده نه اینکه با سر بره نو دیوار با الکی عربده بزنه و از اینجور کارای کذایی بکنه.

این حرفا مثل نور توی گوشم زمزمه می‌شد. ای کاش قبل از اینکه با سر برم نو دیوار! به فکر حرف‌های حاج آقا بودم. پواشکی به کناری نشستم و شروع کردم به گریه کردن؛ ولی این بار هم برای خودم و هم واسه‌ی اهل بیت!

به بچه هیأتی به هوش اومده



بخش پایانی
* سید مهدی حسینی

فهرست اصطلاحات مداحی

منبری: مقصود سخنران یا واعظ مجلس است که بر منبر می‌نشیند و سخن می‌گوید.

میان‌دار: به شخصی اطلاق می‌شود که در اداره‌ی مجلس، مداح را یاری می‌کند.

میلادیه: شعری که مضمون شاد داشته باشد و مداح، آن را متناسب مجلس جشن میلاد یکی از ائمه‌ی اطهار یا بزرگان دین، انتخاب کرده، می‌خواند.

نسخه: نوشته‌ای که مداح، هنگام خواندن، به دست می‌گیرد؛ نسخه نام دارد.

نمک مجلس: اصطلاحاً به معنای چاشنی یا حاذقه‌ی مجلس به کار می‌رود مثلاً گفته می‌شود: «نام امام حسین (ع) نمک مجلس است».

نوح: کسی که در خواندن نوحه تجربه‌ی خاصی دارد و کارش نوحه خوانی یا نوحه سرایی است.

نوحه: یکی از قالب‌های پر کاربرد در مداحی است. نوحه معمولاً در اواخر برنامه‌ی مداحی و پس از مرثیه خوانی، عرضه می‌شود و در پر شور کردن مجلس و همراه نمودن مستمع با مداح، نقش فعالی دارد.

نوکر اهل بیت: کتابه از افرادی که از سر ارادت، در محافل مذهبی به شیوه‌های مختلف خدمت می‌کنند.

واحد خوانی: رسم بوده که وقتی دسته‌ی عزاداری حرکت می‌کرده، مکان‌های بخصوصی متوقف می‌شده است و مداح در آن حال، شعری را با آهنگ خاصی می‌خوانده است مردم بدون آن که جواب دهند، سینه می‌زدند. به این برنامه در مداحی، واحد خوانی گفته می‌شده است.

واحد فث: در واحد خوانی، گاه که سینه زن به شور می‌آید در آن حال، یک دست و دو دست بر سینه می‌زند، این حالت «فث» نام دارد.

واعظ: کسی که در مجلس اهل بیت به وعظ و ارشاد مردم می‌پردازد. اصطلاحات سخنران، روضه خوان نیز به همین مفهوم گاه به کار می‌رود.

واگردان: به بیت ترحیم در قالب ترحیم بند، واگردان نیز گفته می‌شود.

هیاتی: اصطلاحاً به افرادی گفته می‌شود که اهل شرکت در مجالس اهل بیت‌اند و پای مشر وعظ و عزاداری می‌نشینند.

یا الله کردن: کتابه از رو به قبله کردن و تعام نمودن مجلس عزاداری است.

یا حسین کش: کتابه از میان‌دار است، که لابه‌لای خواندن مداح، جمله‌هایی که معمولاً به صورت «ندا» است، با آهنگی کشدار می‌خواند و سپهر زنان نیز آن را تکرار می‌کنند و یا در پاسخ می‌گویند: «ای نشئه لب‌ا حسین وای».



بخش دوم

* به کوشش: محمّد هادی فلاح

شکوه‌های

* هر جمله‌اش (سخنان امام حسین (ع)) سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و در همه‌ی دنیا پخش گردد و این، باز هم کم است. (۲۳)

* حسین (ع)، در دل هر مسلمان حقیقت خواه و عدالت خواهی جا دارد. (۲۴)

* تربیت حسین (ع)، کعبه‌ی صاحب‌دلان است. (۲۵)

* بشر یا منطق مکرر دارد، مثل اغلب سیاسیون دنیا؛ یا منطق معامله دارد؛ مثل احزاب سیاسی امروز؛ یا منطق فدا و عقیده دارد، مثل نوادر خلقت؛ از قبیل امام حسین (ع). (۲۶)

* حسین (ع)، از دل او (حر) طلوع کرده است. (۲۷)

* اگر کسی تاریخ عاشورا را بخواند می‌بیند از زنده‌ترین و مستندترین و از پرمعن‌ترین تاریخ‌هاست. (۲۸)

* صحنه‌ی کربلا را می‌توان تشبیه کرد به یک نمایشگاه؛ ولی نه نمایشگاه علم و صنعت، بلکه نمایشگاه معنویت و معرفت. (۲۹)

* کربلا بیش از آن اندازه که نمایشگاه شقاوت و بدی و ظهور پلیدی بشر باشد، نمایشگاه روحانیت و معنویت و اخلاقی عالی و انسانیت است. (۳۰)

پی‌نوشت:

۱۲. حماسه‌ی حسینی، ج ۱، ص ۱۳۷.

۱۳. حماسه‌ی حسینی، ج ۳، ص ۳۲۳.

۱۴. همان، ج ۱، ص ۱۷۵.

۱۵. همان، ج ۳، ص ۳۲۳.

۱۶. همان، ج ۱، ص ۱۴۹.

۱۷. همان، ج ۳، ص ۳۱۵.

۱۸. همان، ص ۳۴۵.

۱۹. همان، ص ۳۷۱.

۲۰. همان، ج ۴، ص ۳۲.

۲۱. همان، ج ۳، ص ۳۲۲.

۲۲. همان، ص ۳۱۹.

۲۳. همان، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲۴. یائزده گفتار، ص ۱۹۰.

۲۵. حماسه‌ی حسینی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲۶. همان، ج ۳، ص ۱۶۱.

۲۷. همان، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲۸. همان، ج ۱، ص ۵۶.

۲۹. همان، ص ۷۲.

۳۰. همان، ج ۳، ص ۷۳.

* حسین بن علی (ع)، سراسر وجودش حماسه است. (۱۲)

* امام حسین (ع)، یک سوزی بی‌نظیر است در اسلام؛ از نظر تجدید حیات اخلاقی و اجتماعی اسلام و از نظر برانگیختن احساسات انقلابی و حماسی و از نظر ایجاد نکرین شخصیت. (۱۳)

* حسین بن علی (ع) یک سوزی بزرگ اجتماعی است. (۱۴)

* امام حسین (ع) حماسه‌ی اسلامی را زنده کرد و به این جهت به اسلام حیات بخشید. (۱۵)

* کلید شخصیت حسین (ع)، حماسه است؛ شور است؛ عظمت است؛ صلابت است؛ شدت است؛ ایستادگی است؛ حق‌پرستی است. (۱۶)

* حسین (ع) یک شخصیت حماسی و حادثه‌ی کربلا یک داستان حماسی، و شعار حسینی شعارهای حماسی است. (۱۷)

* روح امام با امور پست جسمی سر و کار ندارد، سر و کارش با معانی عالی و بلند است. (۱۸)

* روح حسین (ع)، روح خاصی است که به دنی و پست، تن نمی‌دهد، طالب معالی الامور (کارهای بلند) است. (۱۹)

* روح [غیرت] از روز اول تا لحظه‌ی آخر در وجود مقدس حسین بن علی (ع) منجلی بود. (۲۰)

* او (امام حسین) هرگز از روزگار شکایت نکرد. (۲۱)

* سخنان حسین (ع) حکایت از یک غیرت الهی می‌کند و مفتاح شخصیت اوست. (۲۲)

شهیدی که ۱۷ سال
در بستر صبر خوابید

شلم غریب



* سید محمّد علی سید ابراهیمی

کنده شد. دوباره به بال‌هایش فرمان حرکت داد. بی فایده بود. یکبار دیگر چشم باز کرد. یکی از همان زمینی‌ها را دید که توری سفید و طولانی را دور بال‌هایش می‌پیچد. دیگر هیچ کاری نمی‌توانست بکند. ناچار تسلیم شد. تن به «قضا» داد و «قضا» گفته بود باید بمالی. مانند با همی زخم‌هایش مانند در کنار جوجه‌اش و جفتش. در لانه‌ای که همسایه‌هایش همگی غریبه بودند. سالها گذشت، اما زخم‌های او خوب شدن نداشت. نبود که نبود. خدا می‌داند چند بار دل نازک جوجه‌اش زیر و رو شد. خدا می‌داند چند بار اشک جفتش تا سر ریز شدن آمد و رفت؟ خدا می‌داند چند بار دل خودش، در گذرگاه و بیگاه پرنده‌ای جا مانده از قافله به شوق پرواز نبید؟ خدا می‌داند چند بار سر به سوی آبی آسمان بلند کرد و دیده‌اش اعماق آن راه دنبال پرنده‌ای از نسل مرغان مهاجر شکافت؟ خدا می‌داند... خدا می‌داند... من که در همسایگی او نبوده‌ام اما می‌گویند در شامی غریب...

همان قفسی یافت که سال‌ها پیش، از آن گریزان شده بود. می‌خواست بلند شود. نمی‌توانست. از بوی خاک منتفر بود. از سباهی قفس بدش می‌آمد. تقصیری هم نداشت. آخر او تا به پادش می‌آمد آبی آسمان دیده بود و زلال دریا. اما اکنون، بی پرواز، دور افتاده از بال‌های شتابنده‌ای که لحظه‌ای هم درنگ نکردند، تنها می‌توانست به آسمان نگاه کند. تنها می‌توانست به ابرهایی چشم بدوزد که هر از چندگاه از پس آن قافله روان بود. دیگر حتی صدای مرغان مهاجر را هم نمی‌شنید. فکر کرد چکار می‌تواند بکند؟... آه، آه که می‌توانست بکشد؟ آه کشید. قلبش درد گرفت. گویا یک دنیا تیر به آن فرو کرده‌اند. دوباره فکر پرواز به سرش زد. تکانی به خود داد. اما بال و پر شکسته چگونه می‌توانست سر در پی کاروان گیرد؟ بغض در دلش جنید. پوزه‌های بینی‌اش لرزید. اما گریه نکرد. نمی‌خواست گریه کند. نمی‌خواست باور کند. نمی‌توانست باور کند. ناگهان دستی به شانه‌اش خورد و از زمین

«بال و پرش که شکست، از قافله‌ی پرنده‌گان مهاجر بازماند. شاید هم اول از قافله‌ی پرنده‌گان مهاجر جا ماند و بعد بال و پرش شکست؛ کسی چه می‌داند؟ اما هر چه شد دیگر توان بال زدن نداشت. احساس کرد آسمان هر لحظه از او دورتر می‌شود. احساس کرد که تمام نوک پنجه‌هایش بیرون کشیده می‌شود. احساس کرد آسمان هر لحظه از او دورتر می‌شود. احساس کرد که تمام مویرگ‌هایش از نوک پنجه‌هایش بیرون کشیده می‌شود. احساس کرد که کسی کوهی عظیم را به سینه‌اش کوبید. نفس‌اش بند آمد. لحظه‌هایی بی حرکت ماند. یعنی توان حرکت نداشت. وقتی دوباره توانست نفس بکشد بوی خاک در مشامش نشست. آرام آرام چشم خود را باز کرد. ناگهان خود را در

اشاره آیت الله سید محمد باقر حکیم چهره‌ای سیاسی و فرهنگی است و در عین حال بسیار صمیمی و دوست داشتنی است. این گفت و گوی اختصاصی، قبل از عزیمت وی به عراق و درباره‌ی هیئات عزاداری، مقتلخوانی، انحرافات و بدعت‌ها انجام شده است. سید محمد باقر حکیم یکی از مقتل‌خوان‌های مشهور است که بدین سبب در میان خاص و عام و بویژه در میان مردم عراق، شهرت فراوانی دارد. در بخش اول این مصاحبه در شماری پیشین نظرات او را درباره‌ی شیوه‌های جلوگیری از انحرافات در مراسم عزاداری و نیز نقش مرجعیت در صیانت از شعائر حسینی خواندید. در این بخش، ضمن بررسی مضامین نهضت و تألیفات انقلاب امام حسین(ع) بر نهضت‌های اسلامی، به تحلیل رابطه‌ی این نهضت با قیام حضرت مهدی(عج) پرداخته شده است.

قسمت پایانی

مصاحبه اختصاصی

ماهنامه‌ی خیمه‌با

آیت الله سید محمد باقر حکیم

سید یاسر حیدری



نقش انقلاب امام حسین(ع) را در جنبش‌های جهادی، بویژه انتفاضه‌ی شعبانی عراق و انتفاضه‌ی ملت فلسطین چه گونه می‌بینید؟

درباره‌ی انقلاب امام حسین(ع) می‌توان گفت که این انقلاب، سرمشاق تمامی جنبش‌ها در طول هزار و چهارصد سال تاریخ اسلام بوده است؛ یعنی گمان نمی‌کنم در تاریخ اسلام، جنبشی وجود داشته باشد که از انقلاب امام حسین(ع) نشأت و انگیزه نگرفته باشد. برای همین می‌بینیم که بازتاب این انقلاب، بر ادبیات اسلامی - چه در شعر و چه در نثر و حتی در نمایش - بسیار گسترده بوده. یعنی نقش بسیار عظیمی داشته است. بدیهی است که این تأثیر بر انقلاب‌ها و جنبش‌هایی که در جهان اسلام رخ داد و از این واقعه‌ی عظیم الگو و خط گرفته، اثری عظیم داشته است. انقلاب امام حسین(ع) از چندین مبدأ بسیار مهم برخوردار بوده است. مبدأ اول، مبدأ شرعی است؛ به این معنی که امام حسین(ع) به اعتبار این که فرزند دخت رسول خدا(ص) بوده و با ایشان هم زیستی کرده، هم چنان که وی یکی از امامان اهل بیت(ع) بوده و در دامن رسالت و علم پرورش یافته است، موضع او نجمت شریعت به صورتی کامل است. در همین راستا، جنبش‌هایی که در طول تاریخ در جست و جوی وظیفه‌ی شرعی و حکم شرعی بوده‌اند، در جنبش امام حسین(ع) شاخصه‌های روشن و صحیح حرکت و حکم شرعی را در مواجهه با استبداد و ظلم و سرکشی مشاهده می‌کردند و این نکته‌ی بسیار مهمی است. چون احادیث فراوانی از رسول اکرم(ص) در مورد تشخیص موضع لازم در برابر ظلم روایت شده است؛ چون ممکن است گاه انسان هنگام مقابله با استبداد، ظلم و سرکشی در تشخیص موضع شرعی، دچار شک و دودلی

شود، موضع‌گیری امام حسین(ع) در این میان، به مثابه‌ی پایان دهنده‌ی به این موضع ظاهر شد. به این ترتیب که شخصی با این ویژگی‌های متمایز منحصر به فرد دست به انجام یک قضیه‌ی واقعی و عملی می‌زند و موضع شرعی را به صورتی محکم و طی یک عمل و یک حرکت بیرونی، تجسم می‌بخشد. میثت بسیار مهم دیگری که در نهضت امام حسین(ع)، آن تأثیر گسترده را داشت، فداکاری و از خود گذشتگی بسیار والا و نادری است که امام حسین(ع) از خود نشان داد. این فداکاری تنها یک از خود گذشتگی از شخص خود نبود؛ بلکه ایشان از خود و خانواده‌ی خود و یاران خود نیز گذشتند. این فداکاری نه یک امر ناگهانی، بلکه برنامه‌ریزی شده و هدف‌مند بود. تجسمی از پایداری، ایستادگی و شفافیت در عمل بود و هیچ گونه تردید یا تأملی نیز در آن وجود نداشت. به علاوه‌ی ویژگی‌های دیگری که این فداکاری از آن‌ها برخوردار بوده مجموع این عوامل تأثیر بسیار بزرگی در حرکت این جنبش‌ها داشت.

امر مهم دیگر، مضامین متعددی است که این انقلاب از آن‌ها برخوردار بوده؛ از جمله مضامین فکری، سیاسی، اخلاقی و انسانی. مضامین این انقلاب، مضامین بسیار والایی بودند؛ که مایه‌ی الگوگیری نسل‌های گوناگون بوده است. مضمون فکری این انقلاب، انجام واجب شرعی، اخلاص به خداوند متعال در عمل و نیز قیام به خاطر خداوند و فی سبیل الله بوده است. مضمون سیاسی نهضت امام حسین(ع) این است که این جنبش، یک جنبش اصلاح‌گراانه بوده، و یک عکس‌العمل صرف نبوده است. لیم اخرج اشدأ و لا بطراً و لا ظالماً و لا مفسداً و اتما اخرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی ایشان با این بیان، روش و اهداف سیاسی نهضت خویش را

تبیین نمودند. مضمون اخلاقی این انقلاب نیز، مضمون عزت و کرامت و مناعت و مضامین بسیار دیگری که امام حسین(ع) در این جنبش و این انقلاب، به تفصیل درباره‌ی آنها سخن گفته است. در خصوص مضمون سیاسی این انقلاب بایستی گفت که امام حسین(ع)، گونه‌های مختلف ظلم و رفتار وحشیانه را از سوی دشمنان تحمل کردند. از جمله در محدودیت آب و غذا، قطعه قطعه شدن اجساد شهدا و پس از آن به اسارت برده شدن حریم رسول خدا(ص)، که از جمله ناسازناخت‌ترین رفتارها و وحشی‌گری‌هایی بود که در این واقعه صورت گرفت. هم‌چنین از دیگر اموری که تأثیر عمیقی بر جای گذاشت، کشتن خردسالان و نوزادان، به آتش کشیدن بیوت خاندان نبوی و به وحشت افکندن زنان بود. مضمون این انقلاب نیز، نقش بسیار عظیمی در بهره‌برداری از این انقلاب در طول تاریخ اسلامی داشته است. در عصر حاضر جنبش‌های بسیار مهمی را دیدیم که از این انقلاب، الگو و تأثیر پذیرفته بودند؛ بخصوص در ایران و عراق که دو کشور مهم هستند. در لبنان نیز مدتی این وضعیت را مشاهده می‌کردیم. انقلاب سال بیست (میلادی)، که از مهم‌ترین انقلاب‌هایی است که عراق در تاریخ معاصر به خودش دیده است. نیز مرتبط با قضیه‌ی امام حسین(ع) و شعائر حسینی بوده است؛ چون تصمیم این انقلاب در مراسم زیارت امام حسین(ع) در پانزدهم شعبان (سال ۱۹۲۰ میلادی) گرفته شد. این تصمیم را علما در نشستی که که در کربلا و در حرم حضرت ابا عبد الله(ع) داشتند، گرفتند و انتفاضه‌ی پانزدهم شعبان معاصر نیز به مناسبت زیارت امام حسین(ع) بوده است. انتفاضه‌ی صفر نیز - که نخستین خیزش در برابر حکومت یعنی بود - در همین

مناسبت آغاز شد. انتقاضی شهر نجف - که حدوداً هفت سال پیش از آن صورت گرفت - نیز در هشتم محرم الحرام بود. در ایران نیز مشاهده کردیم که انقلاب اسلامی در ایام محرم الحرام، جهش و رشد یافت. سرمنشأ این انقلاب نیز سخنرانی امام (ره) به مناسبت سیزدهم محرم بوده است. تطور و استمرار این انقلاب نیز به مناسبت این شعائر و استمرار آن‌ها بوده است. مهم‌ترین شعارهای انقلاب اسلامی که علیه شاه سر داده شد، در دهه‌ی اول محرم سال ۱۳۵۷ بوده است. در لبنان نیز همین رویکرد را مشاهده می‌کنیم؛ مقاومت و پایداری فرزندان جنوب لبنان در مقابل اشغال‌گران صهیونیستی، و استمرار جهاد توسط آنان و عقب راندن‌شان تا اسرائیل، همه‌ی این‌ها عزم و انگیزه‌ی خود را از انقلاب امام حسین (ع) و شعائر حسینی برگرفته بودند و انقلاب اباعبدالله (ع) نقش بسیار بزرگی را در پدید آوردن این روحیه‌ی جهادی در این مجاهدان ایفا کرده بود؛ روحیه‌ی انقلابی خاصی که تکیه بر اعتقاد صحیح اسلامی و بر دانش، معرفت و حکم شرعی داشت و یک عکس‌العمل صرف با عاطفه‌ای غیر منضبط نبود؛ بلکه متکی بر برنامه‌ریزی و طراحی بود. امام حسین (ع) برای هر عمل خویش، طراحی و برنامه‌ریزی داشت و این‌ها در کنار جنبه‌های اخلاقی و انسانی نهفته در این انقلاب بود. بنابراین انقلاب امام حسین (ع) همه‌ی این خصوصیات را در خود گردآورده بود و به همین علت بود که این تأثیر عظیم را در حرکت تاریخ داشت.

امام خمینی (ره) بر تأثیر عاشورا در انقلاب اسلامی تأکید می‌کردند و آن را مقدمه‌ی انتظار فرج می‌دانستند؛ تحلیل حضرت عالی در مورد رابطه‌ی حسینی - مهدوی چیست؟

بین قسبه‌ی امام حسین (ع) و امام مهدی (عج)، از جنبه‌های متعددی، ارتباط بسیار عظیمی وجود دارد. نخستین جنبه، جنبه‌ی مضمونی است - که در انقلاب اباعبدالله به آن اشاره کردم - یعنی جنبش امام زمان نیز از مضمون برخوردار است. جنبه‌ی دوم این است که امام زمان (عج) پس از خروج، شعارهایی را سر خواهد داد که در مقدمه‌ی این شعارها، شعار گرفتن انتقام خون حسین (ع) است و وجود همین ارتباط مضمونی است که باعث می‌شود تا انقلاب حضرت مهدی (عج) نیز همچون نهضت امام حسین (ع)، انقلابی اصلاح‌گراانه باشد؛ اما انقلابی در سطح تمامی دنیا و در راستای تحقق اهدافی که امام حسین (ع) کوشید تا آن‌ها را محقق سازد و بدین گونه حرکت امام حسین (ع) با حرکت امام زمان ارتباط پیدا می‌کند؛ چون گرفتن انتقام و جبران امری است که خون امام حسین به خاطر آن بر زمین ریخته شد. در روایات نیز تأکید بسیاری بر نقش امام حسین (ع) در نهضت امام

زمان (عج) و نیز ارزش وجودی امام حسین (ع) و یاران ایشان در مشارکت در نهضت امام زمان (عج) شده است. این هم یک جنبه‌ی بسیار مهم دیگر است. سومین جنبه‌ی مهم که تصویر واقعی رسالت اسلام را منعکس می‌سازد، این است که رسالت اسلام به ویژگی‌های متعددی متصف گشته است؛ به این اعتبار که این رسالت، رسالت واپسین و پایان دهنده‌ی به



رسالت‌های دیگر است. از جمله‌ی این ویژگی‌ها می‌توان به قرآن کریم، به دولت اسلامی در رسالت اسلامی، و استمرار این دولت اشاره کرد.

هم چنین از ویژگی‌های دیگر، وجود امام مهدی (عج) به عنوان امام برپادارنده‌ی عدل و حق مطلق در جهان است. از دیگر ویژگی‌ها، وجود حماسه‌ی عاشورا است. وجود چنین امری، چنین حماسه‌ای، چنین خصوصیتی، چنین توصیه‌هایی، می‌تواند ویژگی‌های متمایزکننده‌ای به رسالتی نسبت به رسالت دیگر بسخشد. وجود همین خصوصیات است که باعث می‌شود نهضت امام حسین (ع) و نهضت امام زمان (عج) به عنوان دو ویژگی مطرح باشند که رسالت اسلامی بدان‌ها متصف گشته باشد. درباره‌ی این موضوع و این ارتباط تا حدودی در کتاب «دور اهل البیت فی بناء الجماعة الصالحة» سخن گفته‌ام، و برای درک بهتر این روابط به جاست به آن مراجعه کنید.

آن چه که امام خمینی (ره) به عنوان رابطه، ذکر می‌کنند امری بسیار بدیهی است. علاوه بر تمامی این‌ها، جنبش انقلابیون بر خط امام حسین (ع) و از جمله انقلاب اسلامی ایران در واقع جنبش زمینه‌سازان انقلاب حضرت مهدی (عج) است. چون برای جنبش امام زمان، یک حرکت زمینه ساز وجود دارد؛ که زمینه‌ی لازم برای ظهور ایشان را آماده می‌سازد. از این روست که پیش‌گرددگان راه امام حسین (ع) در واقع زمینه‌سازان نهضت امام عصر (عج) می‌باشند.

توصیه‌ی شما به نوجوانان و جوانان در استفاده از برکات و آثار نهضت اباعبدالله (ع)، بخصوص در دنیای علم زده و سلطه‌ی تبلیغاتی و رسانه‌ای غرب چیست؟

توصیه‌ی من به این عزیزان و این فرزندان شایسته این است که اولاً در این گونه مراسم حسینی شرکت کنند. این چنین بود که خود من در طول حیات خویش در پیش گرفته بودم؛ از کودکی در این گونه مراسم شرکت می‌کردم. و تا به امروز به این مشارکت در خودم را استمرار داده‌ام و تا جایی که شرایط به من اجازه داده، بر این مشارکت پابدار مانده‌ام. چون این مشارکت یک قضیه‌ی اساسی و حیاتی به شمار می‌آید. این مشارکت گاهی ممکن است که یک مشارکت عاطفی صرف باشد و این البته امر بسیار عظیمی است و اجر بسیار عظیمی نیز دارد. اما جوانان به این اعتبار که در آغاز حیات خسود به سر می‌برند، بایستی این مشارکت‌شان دارای صبغه‌ای فکری و فرهنگی و عقیدتی باشد، تا از این نهضت، درس‌هایی را بیاموزند؛ چون این درس‌ها می‌تواند در زندگی و مسیر حیات آینده‌شان آن‌ها را یاری دهد؛ و آن‌ها را از طریق این مشارکت‌ها تلقین یافته و دانش‌آموخته‌ی مکتب امام حسین (ع) قرار دهد. آن‌ها را از عزم، اراده، صبر، اخلاق و الا، قدرت تحمل بالا و دیگر اهداف صالحی که امام حسین (ع) بر مسیر آن‌ها حرکت کرد و به شهادت رسید، برخوردار خواهد ساخت و این امر بسیار مهمی است.



* اشاره:

دولت سیدگار

به بالین آمد...



مرحوم حاج مهدی مؤمنی در سال ۱۲۹۹ در شهرستان مذهبی قم دیده به جهان گشود. او فرزند مرحوم حاج شیخ حسن - یکی از علمای حوزه علمیه نجف اشرف، قم و مشهد و نیز هم مباحثه حضرت آیت... نجفی مرعشی و هم چنین از کارگزاران مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم - بود.

حاج مهدی در یک محفل روحانی، همراه با پدری باتقوا و صاحب کرامات، زندگی خویش را آغاز نمود. دوران کودکی را به تحصیل گذراند و از همان نوجوانی به کار در کارخانه ریساف قم پرداخت. سپس به اداره برق منتقل و به کار کنونی مشغول شد.

تکبیه کلام او، همیشه «یا حسین» بود. هنگامی که حاج مهدی برای کنونی نویسی می خواست به در خانه ها بیاید، اهل محل را با یک نوای «یا حسین» خبر می داد و مردم هم، که این نوای ایشان آشنا بود، درهای خانه ها را به استقبال او می گشودند تا او به کار خویش بپردازد.

- سرمایه گذاری برای جلسات عزاداری و مذاحی
- او برای رونق محافل و مجالس حسینی، از هیچ کاری دریغ نمی نمود.
- حتی خلافت هایی نیز داشت. از جمله ابتکارهای ایشان در زمینه عزاداری و سینه زنی می توان ابداع «دودمه» که همان دست روی سر زدن هنگام ذکر گرفتن سینه زنها است، نام برد که امروزه نیز در تمامی نقاط کشور رایج شده است.
- از جمله دودمه های معروف او می توان به این نمونه اشاره کرد:
- «دو بی بی در جهان مظلومه باشد یکی زینب یکی معصومه باشد»
- خلوص نیت و بی پیرایگی خاص او، زیانزد عام و خاص بود. در ساعات فراغت در منزل، اکثراً به شعرخوانی و تمرین نوحه می پرداخت و با بنا برگزاری جلسات مذاحی، افراد را به آموختن حرفه مذاحی تشویق می کرد. از جمله مذاحان خبره ای، که در آن زمان و با مساعدت او به این حرفه روی آوردند، می توان از حاج حسین محلوچی نام برد که خود او نیز بارها اشاره داشته که برای اولین بار، حاج مهدی دست من را گرفت و بالای چهارپایه برد و گفت بخوان...
- از هم دوره های او، مرحوم حاج سلاح حسین مولوی و شاعر نامدار، مرحوم سید مهدی حریمی (گمنام)، را می توان نام برد که این دو بزرگوار با او روابط بسیار صمیمی و دوستانه ای داشتند.

هر زمان که پرجمی بر سر در خانه یا مسجدی می دید، حتی اگر هم با آنها آشنا نبود، در آن مجلس شرکت می نمود و به عزاداری می پرداخت.

در ایام محرم و صفر، همیشه لباس مشکلی بلند می پوشید و پارچه ای مشکلی بر سر می بست و خود را با تربت و گِل حضرت سیدالشهداء متبرک می نمود و با پای برهنه به دسته های عزاداری می پیوست. بیشتر، اشعاری به عنوان زبان حال بی بی زینب تکرار می نمود و اشک می ریخت. در طول زندگی اگر به مشکلی بر می خورد فوراً دست به دامن حضرت ابا عدا... و انهدی معصومین می شد، تا مشکل او برطرف شود.

توجه به نیازهای مردم حاج مهدی، در طول هفته، بعد از ساعات کار، به اصلاح کار دوستان و مؤمنان مشغول بود و قسمتی از درآمد روزانه اش را به دوستان اختصاص داده، در تشکیل خانواده برای آنها، یا در رفع گرفتاری و ادای قرض آنان سهم بسزایی داشت.

در مناسبت های مختلف جوانان را در منزل خود جمع نموده، با برپایی برنامه عزاداری و پذیرایی آنها را در راه و مسیر عشق به اهل بیت جذب می نمود. هم چنین هر ساله، با تقبل هزینه و مخارج خاص، کاروانی را راهی حرم مطهر رضوی می نمود و چند روزی را در صحن مطهر امام رضا (ع) به اقامه عزای می پرداخت.

تأسیس هیأت عزاداری و توسل در همان دوران، با عشق ذاتی که به اهل بیت داشت، ابتدا به جمع هیأتی به نام «عزاداران حسینی» در حرم مطهر حضرت معصومه (س) پیوست و پس از آن، اقدام به تأسیس هیأت «حضرت علی اکبر» در صحن مطهر حضرت معصومه (س) نمود؛ که حدود ۵۴ سال از تأسیس این هیأت می گذرد و هم چنان برنامه ای آن در شب های جمعه ادامه دارد.

یک هیأتی واقعی بود حاج مهدی هر روز پیش از ۲ بار سه بابوسی حضرت معصومه (س) مفتخر می شد و نمازهای خویش را در حرم مطهر به جماعت می خواند. هر هفته نیز روز دوشنبه به امید دیار حضرت حجة (عج) به جمعگران می رفت و با نماز آن حضرت و دعا دل خود را با عشق آن وجود مقدس نسکین می داد و این کار را تا آخر عمر با برکت خویش ادامه داد.

او هر روز، حدود ۲ تا ۳ جزء قرآن کریم را همراه با زیارت عاشورا و بعضی ادعیه دیگر قرائت می نمود. در جمع خانواده و یا دوستان همواره با مطرح نمودن جریانانی از اهل بیت (ع) دل ها را صفا می بخشید و خود نیز به هنگام صحبت، اشک می ریخت. گاه از شدت شوق و عشق، حتی در مسیر راه تا منزل، بعضی اشعار را زمزمه می کرد و ذکر «یا حسین» را بر زبان جاری می نمود.

فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی

اواخر زمان طاغوت، یک شب جمعه، تولیت آستانه حضرت معصومه (س) مانع برگزاری برنامه‌ی هیأت در حرم مطهر گردید؛ حاج مهدی، طبق سنوات گذشته، در حالی که طرف دغال و قند و جای در دستش بود راهی حرم مطهر می‌شد که به او خبر دادند «صعودی» برنامه‌ی سینه‌زنی در حرم را تعطیل نموده... حاج مهدی از شدت ناراحتی ناگهان فریاد کشید: «یا حسین!» و به دیوار حرم تکیه داد و شروع کرد زار زار گریستن، چند روز را در این حالت فقط با نگرانی و گریه، امام حسین را صدا می‌نمود و از او کمک می‌خواست. تا این که ناگهان در روز دوشنبه خبر فوت «صعودی» اعلام شد و بدین ترتیب، بار دیگر برنامه‌ی عزاداری در حرم مطهر برقرار گردید.

هم‌چنین در دوران خفقان رژیم ستمشاهی و زمانی که بسیاری از مبارزان تحت تعقیب رژیم و آزار و شکنجه بودند، مرحوم مؤمنی با جسارت خاصی به مرحوم شهید نواب صفوی - که تحت تعقیب بود - پناه داد و تمامی خطرات آن را به جان خرید.

نزد نوکری

یک روز که حاج مهدی به همراه خانواده‌اش با تاکسی به منزل می‌رفت، راننده‌ی تاکسی نقل نمود که: در زمان جنگ، من شدت مجروح شدم؛ مرا با بُسرانکسارد در روز عاشورا، به حرم حضرت معصومه (س) آوردند و همین آقا - یعنی حاج مهدی - شفای مرا گرفت.

سال‌های واپسین حیات

در واپسین سال‌های عمر او، نوای یاحسینش که غرق اندوه و غزا بود و دست‌های لرزانی که گاهی بلند می‌نمود و بر سر می‌زد، بیشتر از همیشه مردم عزاداری را با او همراه و همدل می‌نمود.



هر قدر که به سال‌های آخرین زندگیش نزدیک‌تر می‌شد گسونی جلوه‌های ارادش هم نسبت به اهل بیت رسالت به‌خصوص حضرت اباعبدالله... الحسین بیشتر و واضح‌تر می‌شد.

عنایت حضرات معصومین (س)

چند روز قبل از مرگ، حاج مهدی رو به خانواده‌اش می‌کند و می‌گوید: «دیشب خواب حضرت زهرا (س) و امام حسین (ع) را دیده‌ام؛ به من فرمودند حاج مهدی! تو دیگر کارهای خودت را کرده‌ای و می‌توانی به پیش ما بیایی». این جریان ارتباط قوی با حضرات معصومین نشان می‌دهد.

او همیشه از خدا می‌خواست مرگ او روز پنج‌شنبه، یعنی شب جمعه باشد تا جمعه او را به خاک سپارند. عاقبت او

به این آرزویش نیز دست پیدا می‌کند و سرانجام در روز پنج‌شنبه ۱۳۷۹/۴/۳۱ به دیدار ارباب باوقافش می‌شتابد و زندگی را بدرود می‌گوید و در جوار کسریه‌ی اهل بیت - واقع در گلزار شیخان (۱) - به خاک سپرده می‌شود.

در محضر ارباب و مولای خویش

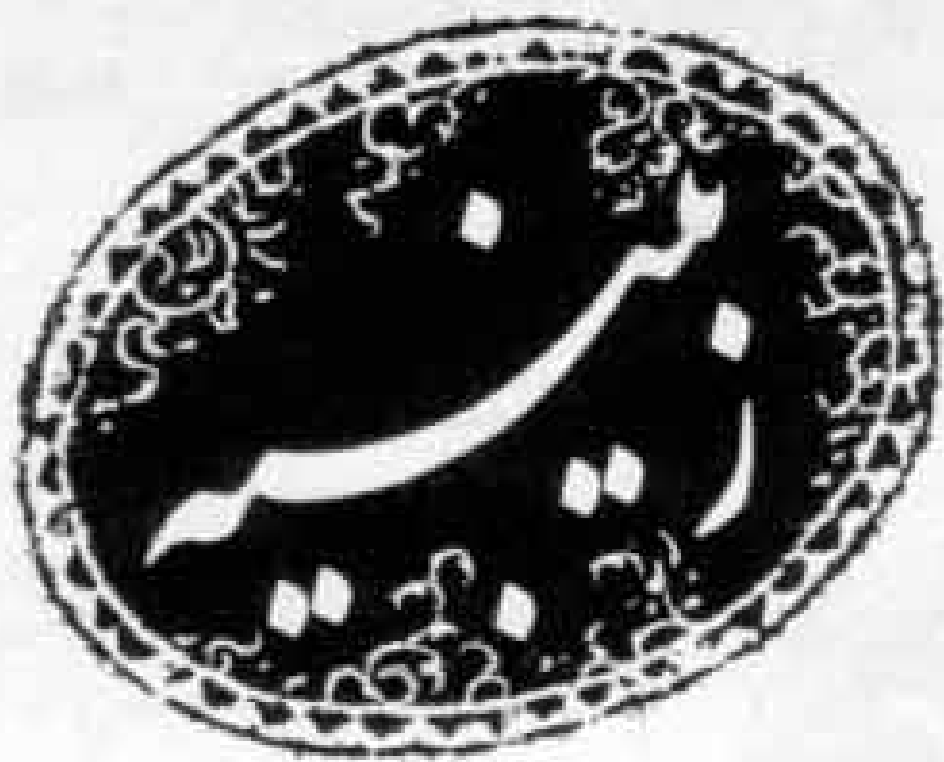
پس از اینکه حاج مهدی از دنیا رفت یکی از دوستانش، در عالم رؤیا، حاج مهدی را دیده که در باغ بسیار سرسبزی، کنار نهر آبی نشسته در حالی که جوان‌تر به نظر می‌رسد. با او به گفت و گو پرداخته، ناگهان حاج مهدی از جا بلند شده می‌گوید من می‌روم خدا حافظ. از او با تعجب پرسیده کجا داری می‌روی؟ حاج مهدی جواب داده امام حسین (ع) و علی اکبر (ع) دارند به اینجا نزد من می‌آیند، من می‌خواهم به استقبال ایشان بروم.

یکی از دوستان دیگرش، او را در خواب دیده است که حاج مهدی به او گفته امام حسین (ع) و علی اکبر (ع) من را غسل و شستن دادند.

پی‌نوشت:

۱- گلزار شیخان یکی از قبرستان‌های مشهور و بسیار قدیمی شهر مقدس قم است که علاوه بر مزار شهدای سال‌های اول جنگ، حضرت زکریا بن آدم از اصحاب امام رضا (ع) و نیز بسیاری از علمای سلف از جمله میرزای قمی، اساتید اخلاق و عرفان حضرت امام خمینی (ره) و شهید مرتضی مطهری (ره)، در آنجا مدفون می‌باشند.





اگر چه معصوم نیستیم اما...

* زهرا حاجی پور

«اگر چه معصوم نیستیم ولی می توانیم تمام کارهایی را که معصومین انجام می دادند، به همان نحو انجام دهیم. این که معصومین، الگوهای ما هستند، به خاطر همین است...»
این صدای سخنران بود که در فضای حسینیه، طنین انداز شده بود. سکوتی همراه با تفکر بر جمعیت، حاکم بود. بعد از تمام شدن مراسم، سر همین جمله‌ی سخنران بحث شد؛ عده‌ای با این حرف مخالف بودند. زینب می گفت: خودت می گویی «معصوم»، مآ که معصوم نیستیم تا بتوانیم کارهای او را انجام بدهیم!
اما من با این حرف، موافق نبودم؛ ولی پیش از اینکه فرصت مخالفت پیدا کنم، ابتدای کویچه از بچه‌ها جدا شدم. در راه همچنان فکر مشغول بود که ناگهان صدای آشنایی رشته‌ی افکارم را پاره کرد.

- زهرا، زهرا.

مریم بود، دختر همسایه‌مان، که نازگی به خونه‌ی بخت رفته بود.

- سلام، مریم! چطوری؟

- اومدم به سری به مامانم بزنم، خوبم. الحمدلله!

- سری هم به ما بزن، مامانم سراغتو می گرفت.

- باشه! مزاحم می شیم!

■

با صدای قل قل سماور، زنگ در هم به صدا دراومد.

وقتی با مریم مشغول صحبت کردن بودم متوجه انگشت خالی اش شدم. با تعجب و کنجکاوی پرسیدم:

- مریم! پس حلقه‌ات کجاست؟

اول خواست از جواب دادن طفره ببرد، ولی با اصرار من ماجرا را تعریف کرد:

«نو همسایگی ما خانواده‌ای زندگی می کنن که پدرشون بر اثر تصادف از هردو پا فلج شده. چند روز پیش برای دخترشون خواستگار خوبی اومده بود، ولی مادرش می گفت می خواهیم جواب رد بدیم! وقتی علت را پرسیدم گفت: با این وضعیت مالی توانایی تهیه‌ی جهیزیه را نداریم. می دونی چیه؟ من از بچگی وقتی داستان بخشش پیراهن حضرت زهرا (س) نو شب عروسی رو می شنیدم، دلم می خواست به کار کنم ک شبیه این خانم باشد؛ فرصت خوبی بود. تصمیم گرفتم تمام طلاهایم را بفروشم و پولش را به همسایه‌مون بدم. اون شب، موضوع را با همسر در میون گاشتم اون هم قبول کرد حتی من را به خاطر این تصمیم تشویق کرد.»

اون شب تا نیمه‌های شب به این کار بزرگ مریم فکر می کردم. کاری که شاید کمتر کسی بتواند انجام بدهد! کاری که حتماً لبخند رضایت را روی لبهای بانوی وفا و گذشت می نشوند!

فردای آن روز در هیأت، وقتی ماجرا را برای بچه‌ها تعریف کردم، همه به فکر فرو رفتند. حتی زینب هم سکوت کرده بود. مریم با این کارش جایی برای حرف زدن نگذاشته بود. مطمئناً این جمله در ذهن من نداعی می شد که:

اگر چه معصوم نیستیم ولی...

حاج آقامتشکم

هر روز صبح زود، باید از خواب بلند می شدم؛ برای خرید نان سنگک داغ به نانوا می رفتم و یکی دو ساعت در صف می ایستادم، تا نوبتم شود. از یک طرف سختی از خواب بلند شدن و از طرفی دیگر، تحمل بی عدالتی‌ها و عدم رعایت حق دیگران خیلی آزارم می داد.

یک روز صبح در صف ایستاده بودم، پشت سرم هم حاج آقای... ایستاده بود. آقای نانوا، نا ایشان را دید یک نان سنگک برشته‌ی آنجانی آماده کرد و به حاج آقا... که پشت سرم بود... داد و با لحنی

محترمانه گفت: «حاج آقا بفرمایید». توی دلم گفتم: «آخه آقا نوبت من بود؛ شما دیگه چرا؟» در همین فکرها بودم که دیدم حاج آقا دارد از قبول نان ابا می کند و می گوید: «الان نوبت این آقا پسر است. ایشان جلوترند.» نانوا از این حرکت حاج آقا خیلی عصبانی شد و گفت: «خیلی دلت بخواد! به شماها اصلاً نمی شه رحم کرد!»

از آن روز تا به حالا چهره‌ی آن حاج آقا برایم بسیار خوشایند است. امروز که سی و شش سالم، هنوز دوازده سالگی خود را در ذهن دارم که رفتار خوب یک روحانی آگاه و مردمی، به عنوان سمبلی از عدالت نقش بسته است. هنوز به آن روحانی وارسته، که بعدها فهمیدم یکی از نویسندگان مهم کتاب «تفسیر نمونه» می باشد، عشق می ورزم به خاطر روحانیت او؛ عدالت او.

* فاطمه منتظر

دوستهای حاشیه‌ای

همیشه در این فکر بودم که چطور می توانم فرزندان توبیت کم که عاشق اهل بیت و امامان معصوم باشند؛ یا اینکه چطور می توانم زندگی را با نام آنها گره بزنم؛ تا اینکه یک روز در جلسه‌ی سخنرانی سرکار خانم... جوابم را گرفتم. ایشان حرفهایی زد که تا به حال به گوشم نخورده بود و برایم بسیار جدید بود. می گفت: وظیفه‌ی یک مادر، بسیار سنگین و مهم است. مادر است که می تواند عشق به اهل بیت را با گوش و پوست و خون فرزندانش عجین کند. مثلاً وقتی بداند هر روز منسوب به یک معصوم است می تواند هنگام صبح غذای آن روز را نذر آن معصوم کند؛ یا می تواند در منزل کاری کند که بچه‌ها به طور غیر مستقیم وجود اهل بیت را احساس کنند؛ چون تذکر مستقیم، اصولاً اثر کمتری دارد. خوب است ابتدای هر سال مناسبت‌های یک سال را از تقویم انتخاب و استخراج کند و روی برگه‌ای برای خودش بنویسد و هر روز، قبل از بیدار شدن بچه‌ها، منزل را آذین ببندد و مناسبت آن روز را روی برگه‌ای یا بادبادکی و یا هر چیزی که بچه‌ها دوست دارند، بنویسد و بدین ترتیب مناسبت آن روز را به یاد بچه‌ها و اهل منزل بیاورد و فضای منزل را با حدیثی یا آیه‌ای از قرآن درمورد آن موضوع، مزین کند یا در ایام سوگواری ائمه‌ی اطهار می تواند خانه را سیاهپوش کند و با این عمل ذهنیت پرستی را در بچه‌ها ایجاد نماید تا وقتی که بچه‌ها بیدار شوند بپرستند مادر چه شده و اتفاقی افتاده؟ یا آن لحن مخصوص مادرانه، فرزندانش را با جزئیات آن مناسبت آشنا سازد. این شیوه برای من جذاب و تازه بود؛ از فردای آن روز تصمیم گرفتم این کار را انجام دهم. و تا امروز بحمدالله توانسته‌ام این شیوه را به کار بندم. مثلاً هر سال قبل از دهه‌ی اول محرم با بچه‌ها منزل را سیاهپوش می کنیم. خود بچه‌ها مطالبی به ذوق و سلیقه‌ی خود می نویسند و روی در و دیوار می چسبانند؛ در ایام دهه‌ی فجر، بچه‌ها با سلیقه‌ی خود منزل را با وسایل موجود تزیین می کنند من به کمک آنها عکسهای شهدای مظلوم انقلاب را به دیوار آنها را هم به بچه‌ها و هم به همه‌ی میهمانهایی که در آن ایام، به مهمانی ما می آیند من این شیوه را ده سال است که انجام می دهم. و خوشبختانه می بینم که بطور غیر مستقیم، بچه‌ها عاشق اهل بیت شده‌اند، معضلات اخلاقی ندارند، داوطلبانه به انجام قرائت دینی و حتی مستحبات؛ از جمله شرکت در نماز جماعت مسجد می پردازند.

اکنون، هر بار که در فرزندانم این روحیه‌ی نالی و سیر عشق به اهل بیت را می بینم دل و جان به آن خانم سخنران دعا می کنم که این شیوه‌ی پسندیده و کارآمد را به من آموخت و مرا در تربیت معنوی فرزندانم راهنمایی کرد.



انجیل

در شماره‌ی قبل با معنای «نذر» از نظر اسلام، «نذر» در قرآن و «نذر» و اجرای آن آشنا شدیم. در ادامه، به بحث جزئیات نذر و احکام شرعی آن خواهیم پرداخت.



۱- نذر آن است که انسان ملتزم شود که کار خیری را برای خدا بجا آورد؛ یا کاری را که نکردن آن بهتر است - برای خدا ترک نماید.
۲- در نذر باید «صیغه» خوانده شود اما لازم نیست که آن را به زبان عربی بخواند؛ پس - مثلاً - اگر بگوید: «چنانچه مریض من خوب شود، بر من است که ده تومان برای خدا به فقیر بدهم» نذر او صحیح است.

* اختیار در نذر

۳- نذرکننده، باید مکلف و عاقل باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند؛ بنابراین نذر کردن کسی، که او را مجبور کرده‌اند، یا بواسطه‌ی عصبانیت شدن، بی اختیار نذر کرده، صحیح نیست.

* نذرهای باطل

۴- آدم سفیهی که وقت خود را به کارهای بیهوده سپری می‌کند، چنانچه با حال سفاقت، بالغ شده باشد یا حاکم شرع، او را از تصرف در اموالش منع کرده، نذرهای او مربوط به مالش صحیح نیست.
۵- نذر زن، بدون کسب اجازه از شوهرش، باطل است.

سؤال: با توجه به به اینکه اذن شوهر در نذر کردن، واجب است، اگر زن، قبل از ازدواج نذری کرده باشد آیا شوهر می‌تواند مانع انجام نذر او شود؟

جواب: اگر نذر با شرایط و صیغه‌ی شرعی باشد، عمل به آن واجب است و مرد نمی‌تواند مانع از آن شود؛ البته اگر نذر مربوط به موارد مالی است، زن باید از مال خود بپردازد و مرد مجبور به پرداخت آن نیست. حال اگر عمل به نذر، مفسده‌ای همراه داشته باشد عمل به نذر به همان میزان که مفسده دارد، ساقط می‌شود؛ اما باید کفاره‌ی آن پرداخت شود.

البته همه‌ی این فرضها در صورتی است که صیغه‌ی نذر، جاری شده باشد و اگر نذر بدون «صیغه» باشد عمل به آن واجب نیست.

سؤال: آیا زن فقط باید با اجازه‌ی شوهر نذر کند و آیا درباره‌ی نذر صلوات و اذکار نیز اجازه‌ی شوهر لازم است؟

جواب: طبق نظر حضرت امام (ره) هر نوع نذر زن، بدون اجازه‌ی شوهر باطل است و اجازه‌ی بعدی آن را تصحیح نمی‌کند؛ بنابراین حتی نذر صلوات یا اذکار نیز بدون اذن شوهر، باطل است.

* ن. ظهیری

احکام نذر



لابد اسمش به جای یک اسم با رنگ و بوی گردی و محلی، می‌شود چیزی مثل آیین و...

نوی راه، حرف و حدیث‌ها شروع می‌شود با حاج احمد آقا و مادر زنم، که یک دختر جوان همسرشان، از پدرش تعریف کرده و جراحات شیمیایی که باعث شهادتش شده وقتی پانزده ساله بوده و بزرگ‌ترین فرزند از شش نفر که آخرینشان سه ماه داشته و مادر زنم دوباره نگران برادرش، که شیمیایی است و مریض احوال و درب و داغان. آقا سید کمال، که باز پادش می‌افتم و برایش دعا می‌کنیم و البته اشارات ظریف و شادی بخش ما برای خواهر، فایده‌ای ندارد. به ساختمان که برمی‌گردیم، پیرمرد عمامه سبز که چهل پنجاه سال پیش در عراق زندگی می‌کرده، خاطراتی تعریف می‌کند و لهجه‌ی کهنه‌نمای عراقی اش درست است هنوز بعد از سالها، و حق دارد خود را بیشتر صاحب خانه بداند و احساس نزدیکی کند. ته ریش جوگندمی زیبایی دارد و صدایش گویا به خاطر تعویض دندان‌ها شیرین‌تر و پیرمردی‌تر.

بعد از ناهار می‌رویم چرخ می‌زنیم نوی شهر. اول بلوار اصلی و بعد خیابان‌های فرعی، نوی خیابان اصلی چند مغازه و این طرف و آن طرف، بساط دستفروش‌ها و بعد هم مرغ و خرومن‌هایی که عجیب دارند حواس چند نفر از همسران مرغ هورمونی خورده‌ی ما را پرت می‌کنند!

در بلوار اصلی، گله به گله مردهایی نشسته‌اند با هیت گردی و من به یاد کرمانشاه می‌افتم و مستندج، که سال ۶۷ دیده بودم و نوی خیابان‌های فرعی دختران و زنان و پیرزنان، دم در خانه‌ها و بر سر کوچه‌ها و روی زمین پهن شده به هیات بسیاری شهرهای دیگر و بعضی محله‌های تهران. بعد از ظهر می‌آیم پای قرآن‌ها و مفتاح‌هایی که حاج احمد آقا آورده و مازیک برمی‌داریم به نوشتن «وقف حرم مطهر» و «التماس دعا» که پیرمرد نماز شب خوان و پیرمرد شبیه حاج قربان شروع می‌کنند به حرف زدن. به لهجه‌ی غلیظ نیشابوری که باید خیلی تمرکز کنم تا بفهمم. چند نفر دیگر بحث سیاسی می‌کنند و غصه فروختن رای مردم را دارند و مانم اینسکه موقع برگشت به انتخابات می‌خوریم و ای کاش نمی‌خوردیم...

پیرمرد عمامه سفید، حماسه وار شروع می‌کند به سخنرانی و جقدر کلمات معرفت‌آمیز، که نگران نباشید! قوی باشید! اسلام هیچ آسیب نمی‌بیند، و بعد تعریف می‌کند که اول انقلاب، خواب امام را دیده بدون آنکه حضرت امام را زیارت کرده باشد و در خواب، جلوی امام می‌ایستد که تیر به امام نخورد و امام می‌گویند: «برو کنار، من به تیر، کشته نمی‌شوم» و بعد تعریف می‌کند که امام زمان علیه‌السلام او را شفا داده‌اند نوی بیمارستان و ریش آقا سفید بوده و پرسیده چرا و آقا فرموده‌اند: «از محنت مردم» و گفته‌اند: «برخیز» و دوباره و دفعه‌ی سوم گفته‌اند: «بلند شو سینه بزن» که او عرض کرده شعر بلد نیستم بخوانم و آقا فرموده‌اند: این شعر را بخوان:

ای شعر مزن بر هم، این عالم امکان را
از کینه مکن ویران، معموره‌ی ایمان را

و می‌گفت: بر سر و سینه زدم و خواندم و... بعد از آن آرام آرام شفا پیدا کرده و رو به راه شده... و بعد ذکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فضایل حضرت می‌شود، که صفایی می‌کنم از یاد امیرالمؤمنین و بعد می‌روم نوی فکر، می‌بینم جقدر معرفت دینی و اصولی و مستایی ایستنا بالاست و درست؛ و به یاد بعضی پیرمردهای روستاهای بندرعباس می‌افتم و قاطعیت و صلابت اعتقادی‌شان و تحلیل‌های ساده اما عمیق سیاسی‌شان و می‌بینم جقدر در مقابل بعضی جوجه‌های سیاسی مدعی، بلند و بزرگ و عظیمند و ما نوی پایتخت ام‌القرا، به تحلیل‌های آبکی گاهی آب و روغن فانی می‌کنیم؛ اما این پیرمرد کشاورز، گویی به برکت اخلاص و ارادت خود و از اثر نفس قدسی امام، انگار صدها سال بعدی را در خشت خام صفای خود می‌بیند که ما در آبنمای تحصیل و مطالعه و اطلاعات به روز و تدبیر و تدبیر سیاسی و اجتماعی نمی‌توانیم دید کربلا رفتن ما هم همین قدر فرق دارد!

این پیرمرد روستایی یا صفا به سفر بهشت می‌رود، بی‌ادعا و بی‌ریا، بنده‌ای است که می‌رود به پابوس اربابش و معرفتش هم در کمال، و من بچه مدعی شهری آمده‌ام، به پای جوبین استدلال و فکر و اندیشه، که مثلاً در زیارت آداب به جا بیآورم. با مطالعه و تعمق و تدبیر و تدبیر هنوز «من» هستم. او قطره‌ای است که در اقیانوس عشق و خاکساری گم شده است و من هنوز «من».

لگه‌ای روی این صفحه‌ی سفید کاروان، برگ خشکیده‌ای روی این رود خروشان و به قول جلال، «خسی» که به میقات می‌برندش و به قول علامه‌ی طباطبائی:

«من خسی بی سرو پایم که به سبیل افتادم
او که می‌رفت... مرا هم... به دل دریا برد»

...ادامه دارد



۳۱۷/۴۳۸ کیلومتر مربع

بخش پنجم
محمد رضا زائری

دانش

سفرنامه‌ی زیارتگاه‌های کشور عراق

در کاروان خودمان، بازده زوج داریم یعنی بیست و دو نفر زن و شوهر و شانزده نفر باقی، تنها چهار نفر زن که دو نفرشان همراه یک خانواده‌اند و دوازده نفر مرد تنها، که شاید باز نسبتی مثل من با یک زوج کناروان دارند؛ اینها هم اطلاعاتی حاصل فضولی یک روزنامه‌نویس بیکار که به خاطر خط قابل تحملش پاسپورت‌های جماعت را داده‌اند رونویسی کند.

از ناهار خوری برمی‌گردیم، بر روی دیوار ساختمانی نوشته: «گروه موسیقی ماوزین شادی بخش مجلس شما می‌باشد». ساختمان‌ها همه نوساز و بر روی خرابه‌های جنگ، البته جایی که روزگاری قصر شیرین بوده است. در و دیوار ساختمان‌ها بیشتر آجرهایی است بدون نما مانده و ساختمان‌سازی‌های جدید بدون هیچ هویتی از معماری منطقه‌ای و انگار زرنند کرمان و میناب بندرعباس و ریاط کریم و ورامین و... لباس جماعت هم که دیگر همه جا، گت و شلوار و لهجه هم لابد تا چند وقت دیگر، کاملاً «حجانی و افشار» و خدا کند... که «فرید شب خیز» همین گروه موسیقی هم چند وقت دیگر

تقریب به هدیه‌ی کیارستمی به مردم ایتالیا

خواهد یافت.
گزارشگر «ال پایس» با اشاره‌ی اجمالی به جریان شهادت حضرت امام حسین (ع) نوشت: «کیارستمی برای معرفی این نشاتر مذهبی و پرسیافته‌ی ایران از عوامل سنتی در صحنه‌آرایی و بازده هنریشه‌ی بزرگسال و دو هنرمند خردسال استفاده کرده است. این نمایش با زبان فارسی و با وفاری که سرازنده‌ی نشاتری مذهبی است، سبب شد تا تماشاگرانی که محل را پراساخته بودند با احساسی آمیخته با انسان‌شناسی، محیط را ترک کنند».

از: روزنامه‌ی گنبد کبود، ش ۹۷۲، دوشنبه ۲ تیر ۸۲

«ال پایس» پرشعارگان‌ترین روزنامه‌ی ایتالیا از «عباس کیارستمی» - کارگردان سینمای ایران - برای برپایی نمایش تعزیه در ژن، تحلیل کرد و این نمایش را هدیه‌ی وی به مردم ایتالیا خواند.

این روزنامه در گزارشی از نمایش تعزیه اثر کیارستمی در ژن افزود: «جمع مهمی از روشنفکران مشهور ایتالیا برای دیدن تعزیه، حاضر به تحمل باران و آشفنگی جوی شدند. این برنامه با همکاری اداره‌ی نشاتر ژن در محل نشاتر هند در پایتخت ایتالیا آغاز شد و به مدت بیست و چهار شب ادامه



برگزاری مسابقه‌ی بازخوانی خطبه‌ی دادخواشی حضرت زهرا (س)

خاموشی: هیأت‌های مذهبی سندی محکم در مقابل تهدیدها هستند

رئیس سازمان تبلیغات اسلامی گفت: هیأت‌های مذهبی به عنوان سندی محکم در مقابل تهدیدهای استکبار جهانی علیه ایران اسلامی هستند.

حجت‌الاسلام «مهدی خاموشی» چهارشنبه شب در پایان همایش «جوان، هیأت و چالش‌ها» در مجتمع فرهنگی نور قم افزود: هیأت‌ها و تشکلهای مذهبی مهد ظهور، رشد و بقای انقلاب هستند و ضرورت دارد تلاش خود را با قوت ادامه دهند. وی تصریح کرد: حمایت هیأت‌های مذهبی از طرف مردم، امروز شرق و غرب را حیران کرده و این مسأله برای آنان قابل درک نیست. رئیس سازمان تبلیغات اسلامی افزود: تسلی امروز باید از میراث و افتخارات گذشتگان خود بخوبی حفاظت کرده، با القائنات و توطئه‌های دشمنان مقابله کند.

ستاد بزرگداشت غدیر (استان قم) همزمان با ایام سوگواری شهادت حضرت صدیقه کبری (فاطمه‌ی زهرا (س)) ضمن تشکیل ستاد بزرگداشت شهادت حضرت زهرا (س)، اقدام به برپایی مسابقه‌ای با هدف آشنایی علاقه‌مندان به فرهنگ دفاع از ولایت با استفاده از مضامین خطبه‌ی جاودانه‌ی حضرت زهرا (س) نموده است.

این مسابقه که بر اساس کتاب «بوی گل بام» - مشن و ترجمه‌ی خطبه‌ی دادخواهی حضرت زهرا و احتجاج آن حضرت با خلیفه‌ی اول - آماده شده، شامل ۲۰ سؤال تستی می‌باشد و علاقه‌مندان در تمام رده‌ها و گروه‌های سنی می‌توانند با پرداخت یک سوم مبلغ پست جلد کتاب و پاسخگویی به سؤالات، در این مسابقه شرکت نمایند.

لازم به ذکر است که از میان پاسخهای ارسالی، به ۲۴۶ نفر (۱۱۰ نفر به میمنت نام مبارک علی (ع)) و ۱۳۶ نفر به برکت نام نودانی حضرت زهرا (س) طی جشن مفصلی که در مسجد جامع قم برگزار می‌شود، جوایز نفیسی اهدا خواهد شد.

بیشتر بشناسید:

- منصب روضه خوان امام حسین را باید از ازل نوشته باشند.

- در یک مقطع زمانی خاصی، شدیداً در باب معارف اهل بیت احساس عطش می‌کردم؛ گذشته‌های داشتم که دنبالش می‌گشتم حضرت رضا(ع) عنایت فرمودند و مرا با بعضی از بزرگان، آشنا کردند.

- تقلید در ابتدای کار، از واجبات است؛ اما اگر ادامه پیدا کند...

- اساساً خواندن من خیلی به فنون و رموز مذاهی اتکا دارد!

- دوستان مذاح، اگر می‌خواهند مستمع خود را نگه دارند، برای امام حسین بخوانند!

- من خیلی مقتدم که در مجالس، حتماً اشک ریخته شود...

- و -

• اشاره: شمارهای پیشین مجله‌ی «خیمه» را که توزیعی کرد و مصاحبه‌های قبلی را دید، از اصلی مصاحبه منصرف شد و متواضعانه گفت: «من در کنار اساتیدی که مصاحبه شدند، کوچکتر از آنم که...» اما وقتی ضرورت مصاحبه را برایش شرح دادیم، با ما صمیمانه به گفت و گو نشست و از هر دری سخنی گفت... حاصل نشست سه ساعته‌ی ما، با او را در این شماره و ان شاء الله در شمارهای بعدی - بطور خلاصه - خواهید خواند.

«حسن خلیج» در شمار کسانی است که از نوجوانی، از سر عشق به اهل بیت، به جمع مباحث و مرثیه پربازان اهل بیت پیوسته و در این راه مسیرها و سنگلاخهای سخت و طولانی را پیموده است؛ اما خود او، آنچه را که در مذاهی او به عنوان موفقیت از آن یاد می‌شود، چیزی جز عنایت اهل بیت نمی‌داند...

بسیاری از جوانان این مرز و بوم، شیفته‌ی جاذبه‌های فنی مذاهی او هستند و بسیاری از پیران و پیشکوسان عرصه‌ی ارادت به سیدالشهدا، نیز از پایبندی او به اصول اصیل و سنتی مذاهی، از جمله توجه به موسیقی و ردیف‌های آوازی، انتخاب دقیق شعر و از بر خواندن آن و... سخن می‌گویند؛ اما آنچه باعث شد مقدمه‌ی این مصاحبه را با شیفتگی دربارهی او بنویسیم، صرفاً ادب و تواضع و نیز اظهار معرفت او به اهل بیت(ع) بود؛ که امیدواریم این جلوه‌ی روشن همواره در آینده‌ی رفتار و گفتار او مشهود بماند.

این جملات او را به خاطر بسپارید و تفصیل آن را در لایه‌لای مصاحبه‌اش بخوانید؛ تا او را



**حاج حسن آلای خلیج لطفاً در ابتدا بفرماید
مذاهی را چطور و از کجا شروع کردید؟**

بسم الله الرحمن الرحیم. السلام علیک یا
اباعبدالله

قصه‌ی مذاهی من یک بحث ظاهری دارد که از کجا شروع کردم و از چه سنی؟ تقریباً از ۱۳۰۱۲ سالگی شروع کردم و شروع کارم با شروع انقلاب مصادف بود و انقلاب، در گرایش من به مذاهی خیلی نقش داشت. با جلسات محلی هم شروع کردم. ما جلسه‌ای داشتیم در محله‌ی قدیم خودمان در انتهای خیابان انابک و خاوران به نام هیأت سیدالشهدا که شبهای چهارشنبه بود و بعد شد صبحهای جمعه؛ دعای توسل و زیارت عاشورا و بعد هم جلسات روضه و ایام

اگر در مذاهی من چیزی هست،

بخش نخست

عنایت آنهاست

مصاحبه با حاج حسن خلیج، مذاح اهل بیت(ع)

شهادتها هم که برنامه‌ی ویژه‌ای داشتند

از اساتیدتان یاد می‌کنید.

بعد از مدتی مذاحی، این توفیق و سعادت را پیدا کردم که با آقای ارضی آشنا شدم. از نظر فنون خوانندگی، تا حدود زیادی از ایشان بهره بردم؛ در ثقیوت و علاقه‌ام به اهل بیت از ایشان خیلی فیض بردم. بعد از ایشان، از حاج حسن آقای ارضی بسیار فیض بردم. عموی حاج منصور آقای ارضی که ظاهراً اسنادی خود حاج منصور را هم مدتی ایشان بر عهده داشتند. بعد هم در میان اجتماع جلسات و دوستان هیأتی بوده و هستیم.

از نظر باطنی؟

از نظر باطنی، اساساً اعتقاد این است که مذاحی را کار زمینی نمی‌دانم؛ لذا وقتی رفتاری جوانتر می‌آیند می‌پرسند از کجا باید مذاحی را شروع کنیم به این کلاسها و جلسات که تحت عنوان تربیت مذاح برگزار می‌شود، خیلی اعتقاد ندارم؛ گرچه بی‌تأثیر نیست. ولی معتقدم مذاحی مثل بذری است که باید بی‌بی حضرت زهرا(س) آن را کاشته باشد؛ اگر آن بذر باشد، می‌شود در این کلاسها پرورش داد، می‌شود کمی زیستن داد؛ آرایش کرد؛ عطر و عفش را گرفته زیباترش کرد. اما چون اصل این کار، خاص ما نیست، یعنی زمینی نیست من گمان نمی‌کنم بشود با راه‌های زمینی آموخت. در واقع باید مذاح، «مذاح» به دنیا آمده باشد، باید منصب روضه خوان امام حسین(ع) را از ازل نرفته باشد؛ بعد می‌تواند با این کلاسها جذاب‌تر و قابل‌تر و پذیرفتنی‌ترش کند.

سال ۶۳-۶۴ شما به این سبک و شیوه‌ی امروز نمی‌خوانده‌اید و چند سالی در این فاصله‌ی زمانی، نه نام حسن خلیج هست نه نواری از... چه دوره‌ای بود؟ در آن زمان چکار کردید که روش شما کاملاً عوض شد؟ من احساس می‌کنم یکی از دلایلی که الان حسن خلیج، همان حسن خلیجی هست که باید باشد، برمی‌گردد به همان چند سال... در این مورد توضیح دهید.

بله! البته برای من توجه شما به این سنواتی که گفتید، جانب است؛ کمتر کسی دیده‌ام این قدر دقت داشته باشد! به هر حال کمی در بیان این موضوع دست و پا می‌بسته است چون خوف دارم که، خدای ناگردد، سوء تعبیر شود و حمل بر خودستایی. به هر حال

وقتی کسی در مسیر اهل بیت قرار گرفت باید بی این موضوع باشد که همه‌ی این روضه خوانیها، روضه‌گوش دادن‌ها، گریه کردن‌ها، سینه زدن‌ها و سبک است تا انسان بتواند نوحه‌ای از خرمن معارف آن بردارد و نسبت به این ذوات مقدسه معرفت بیشتری پیدا کند.

برای من در آن مقطع زمانی، حالت خاصی پیدا شد که شدیداً در باب معارف اهل بیت، احساس عطش می‌کردم احساس نیازمندی بیش از پیش؛ لذا در آن مقطع حالت انقطاع خاصی برای من پیدا شد که از همه چیز بریدم. در واقع برایم هیچ فرقی نمی‌کرد که به جلسه بروم یا نروم؛ بخوانم یا نخوانم، چون گذشته‌ای داشتم که دنبالش می‌گشتم خیلی هم حیران و سرگردان بودم خیلی جاها رفتم در این جلسات شرکت می‌افتم؛ آخر الامر با توسل زیادی که به حضرت رضا(ع) داشتم، حضرت رضا(ع) عنایت فرمودند و مرا با بعضی از بزرگان آشنا کردند که به واسطه‌ی آن بزرگان، توانستم آن نیاز باطنی را در حد ظرفیت خودم برطرف کنم؛ نه اینکه برطرف بکنم، که در واقع شروع کردم به نوشتن؛ تا این که از آن حیرت، نجات پیدا کردم و به توسط حضرت رضا(ع) با بزرگی آشنا شدم که از به کار بودن القاب و اوصاف درباره‌ی ایشان خودداری می‌کنم؛ چون هر چه بگویم، فکر می‌کنم ایشان را به آن چیزهایی که می‌خواهم بگویم محدود کرده‌ام و ایشان خیلی بزرگ‌تر و گسترده‌تر از آن چیزهاست. لذا آن مقطع، با ارتباط من با آن بزرگ، آن پایان را پیدا کرد و از آن مرحله حسنی و بیرون آمدم.

ظاهراً این تغییرات دولی بوده لا فنی!

بله! تغییر و تحولاتی که در مذاحی من دیده‌اید به ذوق و سلیقه هم برمی‌گردد؛ ذوق و سلیقه، ارتباط مستقیم با روح آدم دارد. روح آدم هر نوع نوسانی داشته باشد بر رفتار او تأثیر می‌گذارد. شما از روی خط یک خطاط می‌توانید تشخیص دهید که این خطاط در حالت استرس بوده این خط را نوشته یا آرامش داشته، یا عاشق بوده و عشقی داشته. چه مجازی چه حقیقی. یا نه؛ این خط را که نوشته، بدکار بوده و طلبکارش پشت در خانه‌اش در می‌زده یا... همه این موارد، در آن اثری که از یک هنرمند می‌ماند، دخیل است؛ لذا با تغییر و تحولاتی که من در روحیه‌ی خودم یافتم، طبیعی است که در کارهای من هم این تأثیر نمود پیدا کند.

خواسته با ناخواسته فرق چندانی ندارد، ولی ارتباط مستقیم دارد. بعد از آن مقطع، استنباطم این است که به یک نرمش و آرامش بیشتری در مجالس گرایش پیدا کرده‌ام.

آرامش بعد از توفان؟

شاید بشود اسمش را این گذاشت سله یک آرامش بعد از توفان، یا گرایش به نرمش در جلساتم و در خواندن‌هایم، احساس کردم روحاً آرامش بیشتری پیدا می‌کنم خیلی‌ها هم که کارهای قبلی‌ام را شنبه بودند و به آن نحوه خواندنم علاقه داشتند، آن سبک خواندن را از من می‌خواستند ولی من دیگر در توانم نبود؛ نمی‌توانستم نمایش بازی کنم من باید همان را که می‌بودم ارائه می‌کردم. به هر حال، این تغییرات با هم مرتبط بود.

آیا این تغییرات که خیلی هم مبارک بود، ثبات گرفته از یکسری آموزشی فنون بود، یا نه...!

نه! من خواندنم خیلی به فنون بستگی ندارد؛ شاید به خاطر همین عدم اتکاء خواندنم به فنون و رموز فنی کار است که چنین اعتقادی پیدا کرده‌ام و می‌گویم یا برگزاری کلاس، درست نمی‌شود. اساساً خواندن من خیلی به فنون و رموز مذاحی اتکاء ندارد؛ اگرچه نکته‌ی فنی هم در آن مشاهده می‌کنید، این در دانش وجود دارد. خیلی مواقع هست من این نکته را به شما به قول معروف محکم و با قسم حضرت عباس می‌گویم. خیلی مواقع هست که به من می‌گویند که آقا شما مثلاً فلان حرکت را در مذاحی انجام دادید که خیلی مثلاً فنی بود! من خودم هیچ متوجهش نیستم من آن مسیری را که باید، می‌روم؛ اگر این تغییر و تحولات هم هست، انکاش به فنون نیست یا اتکاء به عنایت اهل بیت است. یعنی قطعاً می‌توانم بگویم اگر من روزی آمدم و گفتم آقا! من خیلی خیره شدم که توانستم فلان حرکت را در مذاحی‌ام انجام بدهم، قطعاً بدانید دروغ می‌گویم! اگر چیزی هست فقط عنایت آنهاست.

یک خاطره

در جلسه‌ای، خواندنم که تمام شد آقای را به من معرفی کردند که بر دیک بیست و چند سال ردیف‌های آوازی را کار کرده بود، آن آقا می‌گفت من هفت دستگاه را به روایت‌هایی مختلف می‌دانم، آدم متواضع و حویلی بود می‌گفت من خوش صدا نیستم ولی



ردیف‌های آوازی را دوست داشتم و کار کردم طی بیست و چند سال؛ حرفش این بود می‌گفت: «شما امشب می‌دانید از نظر موسیقی چکار کردید؟» گفتم: «نه! من اصلاً هیچ اطلاعی ندارم!» باورش نمی‌شد! گفت: «آخر مگر می‌شود کسی نداند و اینگونه اجرا کند؟! در میان خواننده‌های اصیل، آقای شجریان ابداعی داشته‌اند که به نام ایشان هم ثبت شده و آن «مربک خوانی» است؛ می‌توانند ردیف‌های مختلف را با گوشه‌های مختلفش به شکلی زیبا ترکیب می‌کنند که به قول امروزی‌ها تناسبانش، توازنش به هم نخورد؛ زیبا و گوش‌نواز باشد. شما هم امشب خیلی راحت این فن را انجام می‌دادید و من در تعجب ماندم که خدا یا این آقای رفته کار کرده؟ کجا یاد گرفته؟!» گفتم: «من اصلاً کاری نکردم!» و این جز عنایت بی‌بی حضرت زهرا(س) و حضرت عبدالشهداد(ع) هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد و نیست.

یعنی اصلاً کلاس آموزش ردیف خوانی نرفته‌اید؟
نخیر، اصلاً.

حتی نوارهای ردیف خوانی هم گوش نکرده‌اید؟
چرا!

جدا از بحث عنایت که...

بله! عرض کنم خدمتان که من به موسیقی اصیل علاقه‌مندم. اول صحبتیم به شما عرض کردم که بدر مذاحی را بی‌بی حضرت زهرا(س) باید کاشته باشند؛ بعد می‌شود با چیزهای دیگر آن را رشد داد. شاید یکی از چیزهایی که من در مذاحی ام استفاده کرده‌ام، همین ردیف‌های آوازی بوده، آن هم نه به طور علمی که کلاس بروم و بیاموزم، همین مقدار که آوازی را می‌شنیدم، سعی‌ام بر این بود که بتوانم از نظر شنیداری خوب لذت ببرم. وقتی که خوب می‌شنیدم، این آواز در جان و در وجود من تأثیر می‌گذاشت و در مذاحی‌ام هم نمود پیدا می‌کرد.

در مورد تقویت و پرورش صدا چه نظری دارید یا این توصیف که کمتر از شما نوارهایی شنیده‌ایم که صدای شما گرفته باشد...

اینها نکاتی است که هر خواننده، خودش باید توجه داشته باشد جنس صداها با هم متفاوت است اگر کسی دو دانگ صدا دارد، نباید از خودش چهار دانگ صدا توقع داشته باشد آن چیز که خدا داده همان است. شن

صدا، مقدار زیبایی یا نازیبایی صدا که دست کسی نیست. اما تقلید هم انسان را به جایی نمی‌رساند.

بحث تقلید به میان آمد؛ جزئی‌تر در این باره صحبت کنید.

ببینید تقلید ممکن است ابتدای راه بتواند شخص را حرکت دهد؛ که به اعتقاد من تقلید در ابتدای کار، یکی از واجبات است یعنی کسی که می‌خواهد ابتدا به ساکن، خوانندگی را شروع کند چون خودش را هنوز پیدا نکرده، مجبور است تقلید کند؛ برای اینکه بتواند کارهایی نسبتاً معقول ارائه دهد.

شما هم همین کار را می‌کردید.

بله! تا حد زیادی؛ هرکسی در شروع، مجبور است که تقلید کند؛ اما اگر تقلید او ادامه پیدا کند و بماند، برای او آفت می‌شود هم از نظر شخصیت خوانندگی - چون او را به جایی نمی‌رساند - هم از نظر فن خوانندگی. خود من در ابتدای کار از آقای ارضی تقلید عجیب و غریبی می‌کردم به حدی که گاهی اگر همسر من و همسر ایشان هر دو در مجلس بودند، تشخیص نمی‌دادند که الآن آقای ارضی است که می‌خواند یا این که من دارم می‌خوانم!

ورزش هم بر صدای شما ظاهراً تأثیر گذار بوده؟

بله! خیلی مؤثر است؛ به هر حال تارهای صوتی هم مثل بقیه عضلات بدن، احتیاج به پرورش دارد و اگر کلاً فیزیک ظاهری خواننده، یک فیزیک ورزیده باشد؛ حنجره بخوبی می‌تواند با او همراهی کند البته استثنائات عجیب و غریب هم گاهی در این فن دیده می‌شود! من خواننده‌هایی می‌بینم که خیلی نحیف و ضعیف الجته‌اند، ولی صداها ی خیلی بلند، قوی و پرطنینی دارند!

ظاهراً در جایی به عده‌ای سفارش کرده بودید که برای تقویت صدا باید به کوه بروند و بخوانند...

بله این کار تأثیرگذار است؛ البته به آنها که سفارش کردم برای این بود که هم حنجره‌شان قوی شود و هم در خانه، سر کسی را درد نیاورند!

به کوه رفتن و مدتی فریاد زدن و با صدای بلند آواز خواندن، اینها همان ورزش و نرمشی است که به ماهیچه‌های حنجره می‌دهد تا این حنجره توان پیدا کند؛ هیچ وزنه برداری از روز اول نیامده که یکباره صد کیلو بزنند؛ از پنج کیلو، ده کیلو شروع می‌کند

تا به آن حد برسد؛ یا حنجره هم باید همین کار را کرد.

درباره‌ی سبک‌هایی که می‌خوانید توضیحاتی بدهید.

گاهی از من یا از امثال من می‌پرسند شما این سبک‌های جدید را که می‌خوانید از کجا آمده؟ همان سبک‌های سنتی چیز دیگری بود من هم قبول دارم که چیز دیگری بوده. اما آن سبک سنتی هم روزی برای همه نو بوده. به فرض می‌گویند که آقا سبک‌های حاج اکبر ناظم را بخوان، چه سبک‌های زیبایی می‌خوانده! جقدر سوزناک بوده! بله! اما حاج اکبر ناظم که خیلی قدیمی نیست؛ مال همین ۵۰-۶۰ سال گذشته است یعنی در همین سده‌ی اخیر. اگر هم ایشان را - به فرض - به عنوان اسطوره‌ی سبک‌ها معرفی کنیم؛ الآن که سبک‌ها سنتی شده و بیش از پنجاه سال قدمت دارد. همین سبک‌هایی هم که ما الآن می‌خوانیم ۵۰-۶۰ سال دیگر، ممکن است که سنتی به شمار آید! من نمی‌دانم واقعاً چه اصراری به این مباحث هست که چرا این سبک‌های جدید خواننده می‌شود. اتفاقاً اگر کارهای اخیرم را دیده باشید از سبک‌های مرحوم حاج اکبر ناظم یا سبک‌های قدیمی‌تر استفاده می‌کنم؛ دلایلی هم برای این کار خودم دارم. من با سنتی خواندن مخالف نیستم، اما این هم درست نیست که دائم عده‌ای اعتراض می‌کنند که اینها چیست که می‌خوانید سبک‌های سنتی بخوانید! من می‌خواهم سؤال کنم که اصلاً گل کردن امثال حاج اکبر ناظم در جامعه‌ی مداحان چه بود؟ آیا علتنش غیر از این بود که ایشان سبک‌های جدیدی را از عراق آورد؟! سبک‌های آن موقع ایشان اصلاً سبک‌های ایرانی نبود. عربی بود وقتی بررسی کنید می‌بینید که چون جدید بود، گل کرد به هر حال. همان طور که گفتم کار، کار ذوق و کار سلیقه است.

من زمانی مطلبی برای کنگره‌ی ستایش‌گران عشق و ولایت نوشتم. در آنجا از دو بُعد، مذاحی را بررسی کردم - به حد توان خودم - از نظر ظاهری، این هنر، تلفیقی از شاید ۶-۷ هنر است. مردم این هنر را واقعاً دست کم می‌گیرند. شما در این هنر، باید با ادبیات آشنا باشید، با موسیقی، با فن نمایش، یعنی بتوانید این حس باطنی‌تان را نمایش بدهید. فنون مختلفی در این هنر باید بلد باشید؛ شما حتماً باید روانشناس خوبی باشید - در حد خودتان - که بتوانید مجلستان را

قطعا می توانم بگویم روی اگر من آمدم و گفتم آقا! من خیلی خبره شدم که توانستم فلان حرکت را در مداحی ام انجام بدهم قطعاً بدانید دروغ می گویم، اگر چیزی هست فقط عنایت آنهاست.

بشناسید؛ بتوانید مطلب مورد نیاز مجلس نان را تشخیص دهید. چه مطلبی با چه نوع موسیقی ای، با چه الفاظی؛ اینها همه دخیلند.

نوع مداحی حاج حسن خلیج را جوانها می شناسند، به دلیل نوآوری هایش و سستی ها هم به دلیل نقاط قوت هایش. مثل از بر خواندن، استفاده از ردیف های آوازی و... نظر خود شما چیست؟

عرض کنم که حرف من، همان است که اول عرض کردم؛ یعنی همان عنایت اهل بیت است و بس! حالا به قول زیان خودمانی و دوستانه اش این می شود که ظاهراً امام حسین (ع) - به هر دلیل من هم نمی دانم و این هم حرفی است که شاید گفتنش معنا نداشته باشد - با همه ی ناقابلیت هایی که در من هست، به من عنایت دارند؛ اقبالی است که مردم داشته و دارند. اما از لحاظ ظاهری قصه که بخواهیم بررسی کنیم، شاید همین است که شما فرمودید یعنی تلفیقی از نو و کهنه. ببینید! در تمام هنرهای مختلف، همیشه اینجور بوده که ضمن اینکه نوآوری ها جذاب بوده، رجوع به قبل هم، خود جذابیت خاصی داشته.

برای نسل جدید!

بله! و البته این نکته را به خود من خیلی ها گفته اند این حرف را درست می دانم شاید این اقبال مخصوصاً جوانها بیشتر به خاطر تلفیق نواهای قدیمی و نو است - که حالا شما هر چه اسمش را می خواهید بگذارید! «پاپ» یا «اصیل» اسمش چه باشد، مهم نیست - مهم این است که یک سری نواهای ابداعی با نواهای اقتباسی را، که نواست با سبک های اصیل سنتی و ردیف های آوازی، تا حد توان خود تلفیق کرده ام و شاید همین امر باعث جذابیت کار شده باشد. البته درست تلفیق کردنش هم خیلی مهم است ممکن است خیلی ها این کار را خواسته باشند بکنند، ولی کمتر دیدم که اینکار صحیح انجام شود.

ادامه دارد...

درواقع برایم هیچ فرقی نمی کرد به جلسه بروم یا نروم، بخوانم یا نخوانم

قاطعیت در نهی از منکر

۱۵ رجب ۱۲۸ هجری قمری - شهادت
حضرت امام صادق (ع) بنا به قولی

اگر به یک مجلس میهمانی دعوت شوید و آن مجلس به گناه آلوده شود و فعل حرام یا منکری صورت گیرد چه می‌کنید؟ هیچ می‌دانید امام صادق (ع) نیز در چنین موقعیتی قرار گرفت!

جشن ختنه‌سوران پسر منصور خلیفه‌ی عباسی بود. امام صادق (ع) نیز به اجبار در آن جشن شرکت کرد. سفره‌ی غذا پهن شد. در این میان یکی از حاضران آب خواست. به جای آب به او شراب دادند. امام بی‌درنگ به عنوان اعتراض مجلس را ترک کرد و گفت: «رسول خدا فرمود کسی که در کنار سفره‌ای که در آن شراب نوشیده می‌شود بنشیند، ملعون است».

به این ترتیب آن حضرت عملاً و با قاطعیت، نهی از منکر نمود و با کمال بی‌اعتنایی به سفره‌ی منصور، خشم خود را نسبت به حاضران بر سر آن سفره، ابراز داشت.

آی کاش نمازهایمان مثل او می‌بود

۱۵ رجب سال ۶۲ قمری وفات بانوی
عبودیت و رشادت حضرت زینب
کبری (س)

کیست او را نشناسد؟ او را می‌شناسیم و نمی‌شناسیم و الا لا اقل نمازهایمان مثل او می‌بود. او نمازهای مستحبی را نیز با آداب کامل به جای می‌آورد. نماز شش که هرگز ترک نشد. حتی آن زمان که داغدار بود و عزیزانش را در جنگ از دست داده بود؛ در اوج اندوه و بی‌طاقتی...

برادر زاده‌اش در این باره می‌گوید: «عمه‌ام در طول راه، همیشه نماز شب را به پا می‌داشت. در برخی از منازل می‌دیدم نشسته نماز می‌خواند؛ از او پرسیدم چرا این گونه؟ گفت به خاطر شدت ضعف و گرسنگی، این چند روز، غذایم را به بچه‌ها داده‌ام. سه روز است چیزی نخورده‌ام...» این بانوی فداکار نیازی به معرفی ندارد. کیست که عقیده‌ی بنی‌هاشم را نشناسد؛ زینب کبری (س) را.

پسرم! آزمایش در راه دوست، دشوار است!

۲۶ رجب، سه سال قبل از هجرت، وفات
حضرت ابوطالب (س)

اگر خدا پسری به شما بدهد آیا حاضرید پسران را در راهش قربانی کنید. من کسی را می‌شناسم که آمادگی این کار را داشت. شاید بعضی از شما این شخص را شناسید. چون او حضرت ابراهیم (ع) نیست!

لیلة‌المیبت را که به خاطر دارید؛ آن شب علی (ع) به جای پیامبر در بستر ایشان خوابید تا آن حضرت هجرت کند. علی (ع) قبلاً هم فداکارانه به سفارش پدر بزرگوارش «ابوطالب» در بستر ایشان خوابیده بود. ابوطالب (ع) هرگاه رسول خدا (ص) را

می‌دید به گریه می‌افتاد و می‌گفت وفتی او را می‌بینم خاطره‌ی برادرم عبدالله برایم زنده می‌شود. زمانی که مسلمین در شعب ابوطالب بودند عموی پیامبر به شدت از این که خوابگاه پیامبر شناسایی شود و دشمنان بر او شیخون آورند می‌ترسید. از این رو شب‌ها پسرش علی را به جای آن حضرت در بستر می‌خوابانید.

و به او سفارش می‌نمود: فرزندم! صبر پیشه کن که شایسته‌تر است. هر زنده‌ای به سوی مرگ، آن هم آزمایش در راه دوست بسیار سخت است.

در واپسین لحظه‌ها

به بهانه‌ی ۲۸ رجب حرکت امام حسین از
مدینه به مکه؛ سال ۶۰ هجری قمری

انگار همان شب، که معشوق تا صبح بر مزار پیامبر، حق حق زده و از مردم شکوه کرده بود، تمام صفحات روزهای آینده در برابرش ورق خورده بود. خوب که فکر می‌کردی به آنجا می‌رسیدی که از ازل دفتر سرنوشت پیش روی حسین باز شده بود. وقتی گفتی تو از بیراهه می‌روی؟ نگاهی به خون نشسته در افق افکند؛ لبخندی زد و گفت: صراط مستقیم پیش روی ما باشد و از بیراهه برویم؟ می‌دانستی که چه از صراط مستقیم و چه از بیراهه، از هر سو که بروید راه به آنجا که باید، می‌رسد. انگار معشوق لحظه‌ی این سفر را پیش‌تر رفته بود و آن را می‌شناخت؛ وجب به وجب راه پیش رو را!

انگار تسبیحی که قرار بود بر سجاده‌ی کربلا بر خاک عبودیت بیفتد، چند دانه کم داشت و حسین، باید آنها را جمع می‌کرد باید وجب به وجب از مدینه تا کربلا را می‌گشت تا نور ناب را از خاک تیره جدا کند. حسین باید ذره‌ای نابی را می‌یافت که لیاقت هدیه کردن به پیشگاه معشوق را داشته باشند. لحظه‌ی موعود فرا رسیده بود. لحظه‌ی خدا حافظی برای همیشه. یک سو کاروان کوچک معشوق، رو به سفری بی‌ بازگشت و یک سو ام‌البنین، ام سلمه و... آنهاپی که تقدیر، ماندن را برای آنها رقم زده بود.

ام سلمه، گریان و ملتسمانه، دستهای حسین را بدست گرفته، می‌گفت: «حسینم! از سفر به عراق حذر کن و قلب مرا از فراقش شکن» نگاه مهریان حسین، به نوازش اشک‌های ام سلمه، راهی صورت تکیده‌اش شد منکوت و احترام او، مادر را به ادامه‌ی سخن واداشت: «رسول خدا به من خبر داده که تو را در سفر عراق در دشمنی پر بلا شهید می‌کنند و مثنی از خاک آن دشت را به من داد تا در آگینه نگاه دارم...»

چشمهای همیشه مهریان امام، طوفانی شد و با تراویدن اشک آرام گرفت: «مادر جان! من می‌دانم کدام روز و در کجا به شهادت خواهم رسید! من می‌دانم قاتلم کیست!» و بعد، کف دستش را به ام سلمه نشان داد!



برگی از دفتر تاریخ ورق خورد. صفحه‌ای پیش روی بانو گسترده شد: «اینجا مدفن من است و اینجا مدفن عباس است و آنجا...» کلام حسین تمام نشده بود که ام‌سلمه از اعماق وجود فریاد زد و بر خاک افتاد حسین بر زمین نشست شانه‌های مادر را فشرد و فرمود: «مادر! صبور باش! خدایم خواسته مرا مقتول و خواهران و دخترانم را اسیر ببیند. روزی می‌رسد که زینب و دخترانم را به طناب اسارت می‌کشند و از شهری به شهری می‌گردانند اما از این است که ادعای مسلمانی دارند، هیچ کس به بیاری‌شان بر نمی‌خیزد».

کناروان یکپارچه اشک بود مظلومیت از چشمهای تبار سیدار کناروان می‌بارید تنها خشکای عشق، آبی بود بر آتش کناروان. کناروان، رو به خورشید به راه افتاد، رنگ شتران به صدا درآمد تا پرده‌های حجاب کنار رود و صدای ضجه‌ی آسمان و زمین و صدای ناله‌ی در و دیوار مدینه به گوش انسان صورتان دیوسیرت برسند. صدای گریه‌ی دختران و بانوان به گوش می‌رسید. ابرهای دلهره و وحشت بر آسمان خانواده‌ی پیامبر سایه افکنده بود. صدای محزون حسین به گوش می‌رسید که آوای زمزمه می‌کرد: «فخرج منها خائفاً امرقب ربّ نجنى من القوم الظالمين».

احساس کردی آفرینش به بدرقه‌ی امام آمده است. مدینه شبیه به محتضری بود که آخرین نفسها را می‌کشد؛ جان از تنش می‌رفت. حسین هجرت می‌کرد و مدینه، هر لحظه در تاریکی و ابهام و ظلمت بیشتری فرو می‌رفت.

من به پشتگر می‌او اسلام را فریاد کردم

۲۹ رجب به سال قبل از هجرت - وفات حضرت خدیجه (سلام الله علیها)

... ای هستی! آفرینش! سنگریزه‌ها! ای شمائی که وقتی جبرئیل بر من نازل شد، برای نثار خالصانه‌ترین تبریکات، هر کدام بر دیگری پیشی می‌جستند؛ با شما هستم! ای سنگریزه‌های دوست داشتنی! مخلوقات خدا، که سر به شانه‌های هم گذاشته‌اید و حق حق می‌زنید! مهناب زیبا! چرا از پشت آن تکه ابر سیاه! بیرون نمی‌آیی؟ جبرئیل امین! با توام! این شال عزرا در هجران ماه من بسته‌ای؟! ای فرشتگان مغرب! اینگونه اشک نریزید و با خدا نگویید که ما تحمل نداریم ببینم رسول خدا در دل این سیاهی، به کنج تنهایی خیزد، سر به زانوی غم بگذارد. ای ملاتک مغرب! آرزوی مرگ نکنید و مگویید که از آه او نهادمان آتشی شده و خاکستر شده! در آن لحظات، همه با من بوده و دیده‌اید در آن شبهای طولانی، که «مکه» چشمهایش را بسته بود و جز آسایش خود، آرزویی نداشت و به خاطر آن هر کاری می‌کرد، خدیجه با من می‌گفت: «پیش از آشنایی، وجودم را در

طبق اخلاص نهاده بودم تا روزی آن را به پایت بریزم!»

او تعبیر خوابهایش را در من یافته بود: «فروید آمدن آفتاب در خانه‌اش»، «جوانی که تکه ابری بر سرش سایه افکنده و...» از همان لحظه‌ی ازدواج، خدیجه تکه گاهی شد؛ چشم انتظار همیشگی!

وقتی راه می‌رفتم، می‌دانستم که نگاه اوست که نگران است؛ می‌دادا خاری به پایم بخلد.

وقتی از بلندی مکه به «حرا» پناه می‌بردم، می‌دانستم که چشم‌های او بر ستیغ کوه، آشیانه کرده و عطر نفس‌اش در سراپای کوه ریخته. وقتی چشمم به جمال آسمان جبرئیل روشن شد و پیام الهی «اقراء باسم ربک الذی خلق» در روح و جانم پیچید و بر زبانم جاری شد، علی مرتضی آنجا بود و گواهی جز ما دو تن نبود. با خود می‌اندیشدم چه کسی باور خواهد کرد این جوشش خون حیات در رگ‌های مرده‌ی هستی را؟

سراسیمه و لرزان پا به سیاهی مکه گذاشتم، او مرا در آن هیأت و شکل دید و پسندید. وقتی گفتم: «مرا بپوشان!» گرمتر از پارچه‌ای که بر قامت انداخت، قطره‌های اشکش بود که از گونه‌اش چکید و کلام دلنشین‌اش که «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله».

او همپای من و علی زیر باران طعنه و تمسخر و تعجب، به نماز می‌ایستاد. در هنگامه‌ی «یا ایها المذثر» پشت گرمی او بود که مرا به بالای کوه صفا کشاند، تا اسلام را فریاد بزنم. در سال‌های تهدید و پیشنهاد به تطمیع، در خفقان تحریم، با هر تهمت و افتزایی قلب نازکش می‌شکست، اما چراغ ایمانش هرگز! فریاد گرسنگی هر کودکی او را از خوردن نیمه‌ی خرمایش باز می‌داشت. زیر هر فشاری که بر مسلمانی وارد می‌شد، او بود که احساس نکیدگی می‌کرد. خدیجه‌ی طاهره‌ی من! ثروتمندترین زن عرب برای پا گرفتن نهال اسلام هستی‌اش را هدیه کرد. حالا که تازه از بند محاصره رسته‌ایم، او دیگر نیست! حالا من این حزن را جز در دامن این سیاهی، کجا ناله کنم؟

کفن اشک آلود؛ برات نجات

سیام رجب پور ۱۲۷۰ مرداد ۱۳۵۲، رحلت آیت‌الله سید محمد هادی میلانی

یکی از بزرگان نقل فرموده‌اند:

«در حدود سال‌های ۵۰-۴۹ روزی به محضر حضرت آیت‌الله العظمی سید محمد هادی میلانی رسیدم، هنگام خداحافظی، ایشان به من فرمودند که: به تهران که برگشتی، چهل نفر از هیأتی‌ها و گریه‌کنان امام حسین (ع) را به خرج من برای زیارت مرقد مطهر علی بن موسی الرضا (ع) به مشهد بیاور به تهران که برگشتم، فرموده‌ی آیت‌الله میلانی را به دوستان ابلاغ نمودم. دوستان یک یک آماده شده، با شوق خاصی مشرف شدیم.

در روز مقرر که به محضرشان رسیدیم،

ایشان پیشنهاد کردند که آقایان، یکی یکی به اطاق وارد شوند و با ایشان ملاقات کنند. نفر اول داخل اطاق آقا رفت و هنگامی که بیرون آمد، دیدیم که چشمانش انگار دو ناکاسه‌ی خون شده از بس گریه کرده. به او گفتم: «چی شده؟»

گفت: «هیچی!» و رفت گوشه‌ای نشست دوباره شروع کرد به گریه کردن.

نفر دوم، سوم، چهارم و... به ترتیب پشت سر هم داخل اطاق می‌شدند و بیرون آمدند و هر کدام که بیرون می‌آمدند، همین وضعیت را داشتند.

من از این حال، کنجکاو شدم؛ خواستم ببینم که قضیه از چه قرار است، لذا با تحجیر به اطاق وارد شدم. هنگامی که روبروی آقا نشستم، ایشان فرمودند: «شما روضه‌هایی که می‌خوانید از روی مقاتل می‌خوانید یا نه ذوقی و سلیقه‌ای است؟»

گفتم: «مقتل» مقرر، را که اخیراً چاپ شده، خیلی می‌خوانم.

آقا فرمودند: «من هم این مقتل را قبول دارم».

پس فرمودند: «آیا تا به حال این روضه را خوانده‌ای، که وقتی به در خانه امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - ریختند و حضرت - علیه‌السلام - را کشان کشان بردند، در این میان حسن و حسین - علیهم‌السلام - کجا بودند؟! شما حساب کنید که چهل نفر آمده بودند علی - علیه‌السلام - را از جنگ زهرا - سلام‌الله علیها - بیرون بیاورند و حضرت زهرا - علیها‌السلام - تمامی این چهل نفر را با یک نهیب روی هم ریخت. تسوی این درگیری، حسین - علیهم‌السلام - کجا بودند؟! آیا جز در میان دست و پای مردم؟! تصور کرده‌ای بر سر آنها چه آمد؟»

آیت‌الله میلانی با ذکر این روضه و طرح این سؤال، در من انقلابی ایجاد کرد؛ منقلب شدم و به گریه افتادم. خود ایشان هم می‌گریست. در این حال بودم که دیدم دستی به چشمان گریان من کشیدند و اشکهای مرا پاک کردند و به روی کفنی کشیدند... از این کار ایشان متعجب شدم. گویا نگاه پرسشگر مرا متوجه شده بودند، فرمودند: «مقصودم از دعوت چهل نفر، این بود که اشک چشم چهل نفر گریه کن امام حسین - علیه‌السلام - روی این کفن مالیده شود، بلکه به احترام اشک چشم این گریه‌کنندگان بر حسین - علیه‌السلام - خداوند بر ما رحمی و تفضلی کند».

بعداً معلوم شد که ایشان برای هر کدام از این چهل نفر، یک روضه به مناسبت‌های مختلف، مطرح کرده‌اند با این کار هم خود گریه کرده و هم طرف مقابل را به گریه انداخته‌اند و سپس اشک‌ها را به روی کفن مالیده‌اند.

تکیه بر تجربت پیران و اشتیاق و همت جوانان

معرفی هیأت جوادی اراک

در کنار آن، تشویق‌های بسیاری که در طول سال، در قالب اهدای جوایز، که به جوانان اهدا می‌گردد، باعث جذب بسیاری از جوانان شده است. از دیگر عوامل مهم توجه جوانان به این هیأت‌ها، شرکت دادن آنان در تصمیم‌گیری‌های هیأت است.

برنامه‌های هیأت

امروزه در کلیه‌ی مناسبت‌های مذهبی، قبل از شروع برنامه به مدت پانزده دقیقه با استفاده از کتب معتبر، سیره‌ی معصومین و مسائل شرعی جهت راهنمایی جوانان و تعمیق شناخت و آگاهی آنان بیان می‌گردد و سپس برنامه عزاداری که باب طبع جوانان و نیز مورد حمایت بزرگان و پیشکسوتان است، برپا

می‌باشد. هیأت جوادی در سال ۱۳۳۸ به همت مرحوم زین‌العابدین محتاط تأسیس گردید با همدلی و همراهی آقایان مرحوم حسن اسلامی، مرحوم ابراهیم مشتاقی و مرحوم علی اصغر خسروی و حاج عزت‌الله ملایری و محمّد رحبیان قوام و دوام یافت محلّ تجمع اعضای این هیأت، مسجد مرحوم آیت‌الله سلطان (مسجد ثرا) بود.

دلیل نام‌گذاری

این هیأت را بدین خاطر «جوادی» نام گذاردند که اکثریت افراد آن را جوانان محله تشکیل می‌دادند و به احترام جوانترین امام همام، نام «جوادی» را انتخاب نمودند. برنامه‌های هیأت، بر طبق رسم آن زمان، فقط سینه‌زنی و



می‌شود. در کنار عزاداری به سبک‌های امروزی، عزاداری مبتنی هم جایگاه خاصی در بین جوانان هیأت دارد از جمله در برنامه‌های امسال به یاد خاطرات گذشته، دسته‌ی عزاداری با پیرون بردن علم و کتل و شتر و نقاره‌زنی توأم بوده است.

جدا از برنامه‌ی عزاداری، از فعالیت‌های مهم این هیأت که در اراک، مثال‌زدنی است تهیه‌ی جهیزیه برای ثورعروسان بی‌بضاعت، کمک به ایام و محرومین و اطعام آنان در ایام میلاد امام جواد و شهادت ایشان می‌باشد.

یکی از دلایل مهم در موفقیت و تداوم این هیأت تا امروز، تلاش‌های خستگی‌ناپذیر هیأت امنای محترم این هیأت از گذشته تا بحال است. ان‌شاءالله که خداوند پر توفیقات آنان بیفزاید. هم‌چنین بزرگانی که امروز در جمع اعضای این هیأت نیستند و روزگاری به عنوان پیروغلام و بزرگ هیأت مشغول خدمت بوده‌اند. در طول این مدت ۲۲ سال، که این هیأت قدمت دارد، منشأ خیرات و برکات فراوانی بوده‌اند و امروز اعضای هیأت را با خاطرات شیرین خود تنها گذاشته‌اند. امید است که بر سر سفره‌ی لطف امام حسین همچنان باشند.

روحه‌خوانی بود و مدتها بدین نحو ادامه یافت. تا زمانی که به همت تعدادی از پیشکسوتان و پیروغلامان، قرار شد هیأت در ماه مبارک رمضان، کلاسهای قرآن و احکام را در مسجد باب‌الحوائح (ع) (منق آباد) برپا کنند که خوشبختانه به برکت آن ایام مبارک، آن کلاسها تا امروز دایر می‌باشد. دایره‌ی فعالیت‌های هیأت، بعدها گسترش بیشتری یافت و سوگواری و عزاداری در ماههای محرم و صفر و ایام فاطمیه، برنامه‌ی قرائت زیارت عاشورا و دعای ندبه نیز جزو برنامه‌های همیشگی هیأت گردید.

امروزه برنامه‌های این هیأت با حضور جوانان پرشور و ولایتی محوریت یافته و استوار گردیده است و در کنار آنها، پیروغلامان برجسته‌ی هیأت با شرکت خود در تمامی جلسات، ضمن این که باعث تشویق جوانان می‌شوند، تحریرات سالیان دراز نوکری اهل بیت را به جوانان، همواره انتقال می‌دهند.

جاذبه‌های هیأت

این هیأت به خاطر حضور مداحان جوان در آن و استفاده از سبک‌های جدید و جوان‌پسند، جاذبه‌ی فراوانی یافته است؛

مسئله‌ی دومی که به همه‌ی جوانان توصیه می‌کنم، این است که از جوانان نهضت ابا عبدالله (ع) الگو بگیرند. در واقعه‌ی عاشورا جوانانی از طبقات مختلف حضور داشتند. برخی از ایشان فرزندان امام حسین (ع) بودند، هم‌چون علی اکبر؛ یا برادر زاه یا عموزاده‌های امام بودند، نظیر قاسم بن الحسن یا فرزندان مسلم بن عقیل. این‌ها جوانان اهل بیت (ع) بودند. جوانانی هم حضور داشتند که از یاوران امام بودند؛ جوانانی از طیف‌های سنی مختلف؛ در میان این‌ها هم جوان و هم نوجوان و هم کودک، که در این نهضت مشارکت کردند. من به جوانان عزیز توصیه می‌کنم که دقت کنند که این جوانان چه کردند و چه از خود نشان دادند و چه اثری از خود بر تاریخ و حرکت تاریخ به جا گذاشتند. این هم از امور بسیار مهم است. امر دیگری که ما بایست به آن تأکید کنیم، این است که این حضور و این مشارکت، بایستی بسته به ابعاد گوناگونی که نهضت عاشورا داشته، باید از ابعاد گوناگونی برخوردار باشد. همان‌طور که می‌دانیم از جمله‌ی شعائر حسینی، زیارت است. بایستی در زیارت ابا عبدالله مشارکت داشته باشیم. زیارت از یک مضمون فرهنگی خاص برخوردار است که در مجالس حسینی موجود نمی‌باشد. از دیگر شعائر حسینی، مجالس است؛ لازم است که در این مجالس نیز حضور یافت؛ و از آن‌ها بهره‌برد. چون در مجالس نیز مضمونی وجود دارد که زیارت از آن برخوردار نیست. از شعائر دیگر، اظهار اندوه و کش‌مندی عاطفی با واقعه‌ی عاشورا است. این کش‌مندی نیز بسیار مهم است. بنابراین این مشارکت، بایستی مشارکتی برخوردار از جوانی متعدد باشد، به اعتبار تعدد فعالیت‌هایی که این عزیزان در آن‌ها حضور پیدا می‌کنند. ممکن است جوانان عزیز فرصت زیارت مرقد امام حسین (ع) را که بدست نیاورند؛ ولی می‌توانند به زیارت یکی از اهل بیت (ع) اقدام کنند. زیارت گناه‌های متعددی وجود دارد و از این جهت بحمدالله خداوند متعال کشور ارجمند ایران را شامل کرامت و فضل خود قرار داده است که همواره پناه فرزندان پیامبر و اهل بیت (ع) بوده است. از این روست که ملاحظه می‌کنیم زیارت‌گاه‌های آنان در سرتاسر ایران برپاست. برخی از آنان، فرزندان ائمه یا برادران یا خواهران ائمه (ع) هستند. علاوه بر این نیز مرقد مطهر حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع) نیز وجود دارد. بنابراین به هر جای ایران که بروید، یکی از این مراقد را می‌بینید که می‌توان از آن مراقبت، امام حسین (ع) را زیارت کرد و این زیارت‌ها را تکرار نمود.

من به جوانان عزیز توصیه می‌کنم که در این امر، نقش خود را ایفا کنند و با تأمل در نهضت امام حسین (ع) عبرت‌ها و پندها را از این انقلاب بیاموزند و پیمان و عهد خویش با امام حسین (ع) را تحکیم بخشند. امید است که خداوند متعال آنان را جزو یاوران امام حسین (ع) محشور گرداند.



امشب به خیراییه!!

* شب ولادت امام حسن عسکری (ع) ساعت ۲۲/۲ شب



* سید حسین مدنی
بخش اول

بعد از کلی گشتن، بالاخره آدرس هیأت را پیدا می‌کنم. اما وقتی به آنجا می‌رسم، با کمال تعجب می‌بینم بسیاری از بچه‌ها، گله به گله نشسته یا ایستاده، مشغول زدن و تسبیح چرخاندن و تمرین سینه‌زنی و اینجور کارها هستند. اول خیال می‌کنم هنوز هیأت شروع نشده، اما وقتی نگاهی به ساعت می‌اندازم، این احتمال در ذهنم منتفی می‌شود؛ وقتی شکم به یقین مبدل می‌شود که صدای سخنرانی از داخل مجلس به گوشم می‌خورد...

به سراغ یکی از هیأت‌گردانان جوان می‌روم و از او می‌پرسم:

- اینها اینجا چکار می‌کنند؟ چرا داخل نمی‌روند؟

- سخنرانی که نمود بشه و حاجی اینا بیان، همه می‌رن تو!!

سعی می‌کنم ناراحتی‌ام را بروز ندهم، اما او از لبخند تلخ من به عمق ناراحتی‌ام پی می‌برد به سراغ چند نفر از تازه‌جوانهای هیأتی می‌روم تا با طرح چند سؤال، تکلیف ذهن مغشوشم را با این تحیر و سرگردانی روشن کنم. از جوانی که می‌گفت پنج - شش سال است به جمع هیأتی‌ها پیوسته می‌پرسم:

- چرا اینجا ایستاده‌ای؟

- به موقعش می‌رسم تو!

- موقعش کی می‌رسه؟

- حالا...

- واسه چی مشکی پوشیدی؟ مگه امشب شب ولادت امام حسن عسکری (ع) نیست؟

- چرا هست ولی این سؤالا رو از دیوونه‌های امام حسین (ع) نمی‌پرسم! ما عزادار سیدالشهدا هستیم و تا منتقم خون حسین نیاد این مشکی از تن ما بیرون نمی‌یاد!!

- فکر نمی‌کنی کارهای مهم‌تر و واجب‌تر از این واسه مقدمه‌چینی ظهور حضرت وجود داره که روی زمین مانده؟

- مثلاً چی؟

- مثلاً کتب علم و معرفت حقیقی و به کار بستن این دو در جهت خدمت به مکتب سیدالشهدا (ع) یا مثلاً کمک به نسل سوم برای فهم بهتر، بیشتر و عمیق‌تر دین و باورهای فرهنگی و صدها کار مثل این.

- ای بابا! کی بره اینهمه راهو؟! من نمی‌دونم، همه چی به عشق بستگی داره و عشق یعنی حسین، فقط «حوسین»!!

- ولی این که به نوع تضاد بین حرف و عمل تو رو نشون می‌ده مگه نه اینکه به قول امام صادق (ع) شیعیان باید در شادی اهل بیت شاد باشند و در غم اونا سوگوار؟!!

- چرا، خوب ما هم کف می‌زنیم هم مشکی مونو پوشیدیم، خوب حالا دیگه خیلی گیر کده بابا!!

- صحبت از کف زدن کردی. نظر مرجع تقلیدت رو در این باره پرسیدی؟ می‌دونی؟ به فضا می‌دونی. اگه به روزی - مثلاً - نظر مرجع تقلیدت عوض بشه و کف زدن رو حرام بدونه تو چیکار می‌کنی؟ اصلاً تونستی این مشکل را با خودت حل کنی که برای ائمه کف می‌زنی یا واسه دل خودت؟

- والله نظر مرجع تقلیدمو که نمی‌دونم! ولی گمونم باید جایز بدونه؛ فکر نمی‌کنم حرام بدونه در مورد دو سؤال هم نمی‌دونم چی بگم. شاید بزنم شاید هم نه! اصلاً ولش کن سؤال سختیه!

ساعت نزدیک یازده شب است اما مداح هنوز نیامده است. داخل حیاط می‌شوم. به جمع اندک بچه‌های هیأتی‌های اهل منبر می‌پیوندم. پس از لحظاتی، هیاهوی غیر قابل تصویری ناگهان شروع می‌شود. ازدحام معناداری در حیاط توجه خیلی‌ها را مثل من به خود جلب می‌کند از منبر و منبری غافل می‌شوم. برمی‌گردم و از پنجره‌ی اتاق، نگاهی به داخل حیاط می‌اندازم. حاج... را می‌بینم که در حال ورود به مجلس است و بچه‌های هیأتی‌ها که داخل کوچه منتظر ایستاده بودند!! همه دارند به مجلس وارد می‌شوند و برای شانه به شانه شدن با او با هم رقابت می‌کنند. با آن هیاهو وقتی داخل اتاق می‌شوند رشته‌ی کلام از دست سخنران خارج می‌شود. بعضی از آنها با لگد مال کردن و هل دادن پیر و جوان نشسته در مجلس، خود را به هر ترتیب ممکن به کنار منبر می‌رسانند تا از قبض حضور در کنار مداح بهره‌مند شوند!

بنده‌ی خدا سخنران با دیدن این صحنه، با فراست فهمید که بهتر است زودتر بحث را جمع و جور کند و مجلس را دو دستی!! تحویل مداح بدهد تا مبادا در این میان خود را سبک کند...

با شروع مذاحی، دیگر پرنده در کوچه و حیاط پر نمی‌زند و همه‌ی حواسها به حاجی و سبک جدیدش معطوف شده است.

از اسم حاجی... فکر می‌کردم باید یک آدم مسن و جاف‌فاده و با تجربه‌ای باشد اما جوانی بود شاید سی ساله. در یک سوی مجلس، وجود چند جوان با تربی! امروزی توجه مرا سخت به خود جلب کرده است؛ موهای ژل زده، خط ریش‌های خنجر، ساعت هالوژنی و شلوارهای لی و کتان و... همه و همه مرا سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ تحت تأثیر عمومیت مجلس اهل بیت، کرم اهل بیت، دعوت اهل بیت از دل‌های پاک در قالب‌های باصطلاح کذایی. واقعیش را بخواهید نمی‌توانم جلوی مجرای اشک شوقم را سد کنم. فقط با گوشه‌ی دستمالم اشکهایم را پاک می‌کنم تا شال سبزم علاوه بر اشک مصیبت و عشق اهل بیت (ع)، به اشک شوق برای این ذوات مقدسه و مرامشان هم زینت داده شود.

کم‌کم سرود حاج... یا سبک جدیدی که دارد، تمام می‌شود و شور مجلس جان می‌گیرد. او با این بهانه، که تمام عالم بر محور نام امیرالمؤمنین می‌چرخد و... شروع به خواندن سرودی برای مولا می‌کند، انگار نه انگار که شب ولادت امام

حسن عسگریه:
«ای ساقی کوثر یا حیدر - هو یا حیدر - حق یا حیدر
ای جان پیغمبر یا حیدر - هو یا حیدر - حق یا حیدر...»

هنوز خواندن این سرود به تیمه نرسیده است که احساس می‌کنم آن چند جوانی که در پای ستون نشسته بودند و وضع ظاهریشان با بقیه‌ی بچه‌ها تناسب چندانی نداشت آرام در حال ترک مجلس هستند. کمی هم ناراحت به نظر می‌رسند. وقتی از در خارج می‌شوند سریعاً از جا بلند می‌شوم و دنبال آن‌ها حرکت می‌کنم. ولی تا من کفش‌هایم را پیدا کنم آنها به کوچه رسیده‌اند. به هر حال سر کوچه، خودم را به آنها می‌رسانم. نفس نفس زنان اما به گرمی با آنها سلام و احوالپرسی می‌کنم. رو به یکی از آنها، ظاهراً از دو نفر دیگر بزرگ‌تر بود، کرده می‌پرسم: - ببخشید! انگاری در واسط مجلس جهره‌ی بشاش شما یکدفعه در هم فرو رفت؟

- مثل اینکه خیرنگار هستین؟

- حالا فرض کنید نیستم یا هستم!

- حالا نمی‌شه بی خیال مال بشید؟

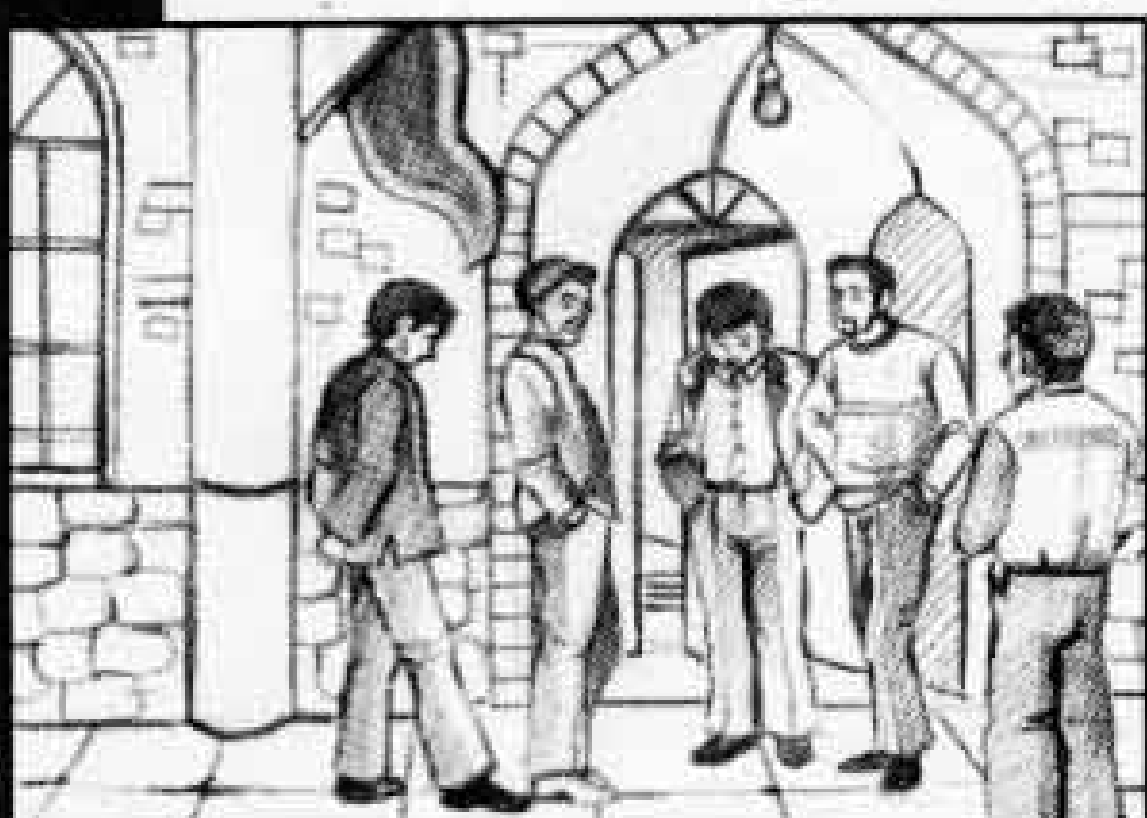
- قصد مزاحمت ندارم، فقط فکر کردم جواب این سؤال می‌تونه واسه من جالب باشه. چرا ولی اینطور به فکرم رسید.

- والله! من خودم اصلاً فکر نمی‌کردم تو مجلس اهل بیت هم بشه ترانه‌خوند اونم از تریبون مذاحی!!

- ترانه؟ منظور تو چی؟

- ببینید! من و جوانای امثال من - که شاید کم هم نباشن - وقتی می‌بینیم بعضی از مذاحا، سبک ترانه‌های اون طرف آب رو برمی‌دارن و شعرای صاحب ذوق هم شعرای اهل‌بیتی روی این سبکها می‌سازن یک کم دچار تردید می‌شیم. واقعاً نباید بشیم؟

- تردید؟! واسه چی؟



- ببینید، من خودم بشخصه به مجلس اهل بیت پناه آوردم. از همه‌ی فشارها و تهاجم‌های فرهنگی و اخلاقی و... به اینجا پناه آوردم تا شاید بتونم گذشته‌ی خودمو حیران کنم ولی وقتی که تو این هیأت هم رگه‌های ابتذال و تب لسن‌انجلیسی رو می‌بینم پشیم خودم می‌گم حتماً این مذاح قبلاً این ترانه رو گوش کرده که حالا داره سبکشو تقلید می‌کنه چون درواقع با ابتکار، ترانه‌های مبتذل رو تأیید و تطهیر می‌کنه ثانیاً اگر مذاح و شاعر و با اطرافیان اونا هم بخوان ترانه گوش کنن، پس چه فرقی بین جوون مذهبی با اون جوون بی قید و لاابالی باقی می‌مونه؟ اون وقته که تنفر از دو روئی، تمام وجود منو پر می‌کنه. بدبختی اینه که همینجا می‌یان به موهای ژل زده و شلوار کتون من گیر می‌دن ولی خودشون اهل خیلی چیزهای هستن که مذمتشو میکنن. این تناقض چه جور قابل توجیهه؟ من به هیأت پناه آوردم تا... ولی اینجا هم اینطوره.

* ادامه دارد...



برگزاری همایش سراسری (جوان، هیأت و چالش‌ها)



می‌خواهد و اگر از تمام ظرفیت هیأت‌ها استفاده شود می‌توانیم بگوییم که تا حد زیادی انقلاب نیمه شده است. با تأکید بر سامان دادن و بالندگی هیأت‌ها و جلوگیری از نفوذ نااهلان گفت:

به مذاح گفته می‌شود روضه دروغ نخواند؛ اما آیا تا به حال روضه صحیح را برای او تبیین کرده‌ایم.

وی ضمن انتقاد از رقابت‌های شیطانی در عزاداری امام حسین (ع) تأکید نمود همه کسانی که درد دین دارند، از مصداق‌های حرب‌الله هستند.

سید احمد خانی تأکید کرد موضوع ولایت نزدیک‌ترین موضوع به اهل بیت است و مصلحت دین و دنیای هیأت‌ها این است که خود را به ولایت گره بزنند.

وی با اشاره به نزدیکی انتخابات گفت: مواظب باشیم که گماندهاها از هیأت‌ها استفاده‌ای ایزاری نکنند و هیأت‌ها نیز از وابستگی به اشخاص و احزاب بپرهیزند.

هم چنین با انتقاد از مذاح سالاری در برخی هیأت‌های مذهبی، آن را آفتی برای این گروه دانست و افزود شوری که در هیأت‌ها وجود دارد بسیار مفید است اما باید این شور با شعور دینی همراه باشد تا جوان دچار افسردگی نشود.

در پایان، شرکت کنندگان در همایش با آیت‌الله نوری همدانی، دبیر آیت‌الله نوری همدانی طی سخنانی، تمام جوانان هیأتی را به دین‌شناسی و تمایز میان اسلام آمریکایی و اسلام ناب محمدی سفارش نموده، همگان را به مطالعه حکومت حاکمان سابق بر ایران توصیه کردند. ایشان با تأکید بر سفارش بر وحدت و دوری از اختلاف، اظهار داشتند:

حملات دشمن علیه کشور اسلامی به خاطر وجود اختلاف بین مسلمین است.

در استانه‌ی ایام فاطمیه و سالروز شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) از سوی سازمان تبلیغات اسلامی، همایش سراسری جوان، هیأت و چالش‌ها در مورخه ۸ مرداد ۸۲ با حضور مسئولان هیأت مذهبی سراسر کشور با هدف



تحقق بخشیدن به منویات مقام معظم رهبری در جهت نو سازی معنوی و همجین آسیب‌شناسی هیأت مذهبی و بررسی راه کارهای جذابیت بیشتر آنان به خصوص در عرصه‌ی جوانان برگزار گردید.

در این همایش یک روزه، که با پیام حضرت آیت‌الله فاضل لنکرانی افتتاح شد، علاوه بر ایراد سخنرانی‌ها و برنامه‌های ویژه کمیسیون‌های تخصصی تشکیل شده و به مباحث تعلیم و تحقیق، ولایت‌پذیری، شناسایی آموزه‌های مکتب حسینی، بررسی چالش‌های پیش روی هیأت‌ها و راه کارهای رفع آن پرداخته شد.

حجت‌الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی، عضو مجلس خبرگان رهبری، به عنوان سخنران همایش طی سخنانی اظهار داشت:

شاید هنوز جامعه‌ی ما تحمل بهایی که پیامبر به جوانان داده، ندارد.

عضو مجلس خبرگان رهبری، بر لزوم پاک کردن هیأت‌ها از روضه‌های غیر واقعی تأکید کرد. وی بیان این مطلب که توجه به هیأت‌ها تشکیلات جدا

تصریح کرد: «کلیم کاشانی، شاعر نامدار ایران می‌گوید: گر متاع سخن امروز کساد است کلیم»

تازه کین طرز، که در چشم خریدار آید

گاهی وقت‌ها با عرضه‌ی تازه‌ای همان متاع کهن را می‌شود دوباره عرضه کرد؛ در عرصه‌ی مفاهیم دینی، نیاز به نوگرایی‌های فراوان داریم؛ زمانی لازم می‌شود برخی مفاهیم دینی را در قالب داستان یا رمایی معرفی کرد یا به شکل‌های دیگر.

وی درباره‌ی تأثیر این نوع نگرش‌ها و عرضه‌ها از دین، پروژه واقعی عاشورا توضیح داد: «واقعه‌ی عاشورا در تاریخ اسلام، آمیخته از دو عنصر «حماسه» و «تراژدی» است؛ ما مسلمانان و بالخصوص شیعیان، در سده‌های گذشته، همواره بر عنصر تراژدی و مرتبه‌ی این واقعه، انگشت گذاشته‌ایم و عاشورا را به مصیبت و گریستن گره زده‌ایم؛ حال آنکه در این رویداد، عنصر حماسه نیز وجود دارد؛ همینکه امام حسین (ع) با یارانی اندک، یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌های تاریخ را رقم زد، خود مسأله‌ی بزرگی است که نه تنها مسلمانان، بلکه در بسیاری نقاط، در انقلاب‌های آزادبخش، مردم به امام حسین (ع) اقتدا کردند و معروف است که گاندی گفته است من برای ملت هندوستان چیزی تازه‌ای نیاورده‌ام؛ فقط آئینچه را که در تاریخ از حسین (ع) آموختم، به کار بسته‌ام».

وی در ادامه گفت: «ما امروز نیازمند این مسأله هستیم که به عاشورا، علاوه بر جنبه‌ی تراژیک آن، به حماسی بودنش هم توجه کنیم؛ در گذشته تا از عاشورا سخن به میان می‌آمد، واژه‌هایی مثل گریه، مصیبت، غم و اندوه به کار برده می‌شد؛ اما امروزه باید با واژه‌هایی چون انقلاب، آزادی و اصلاح حکومت، قیام حسین (ع) را معرفی نماییم».

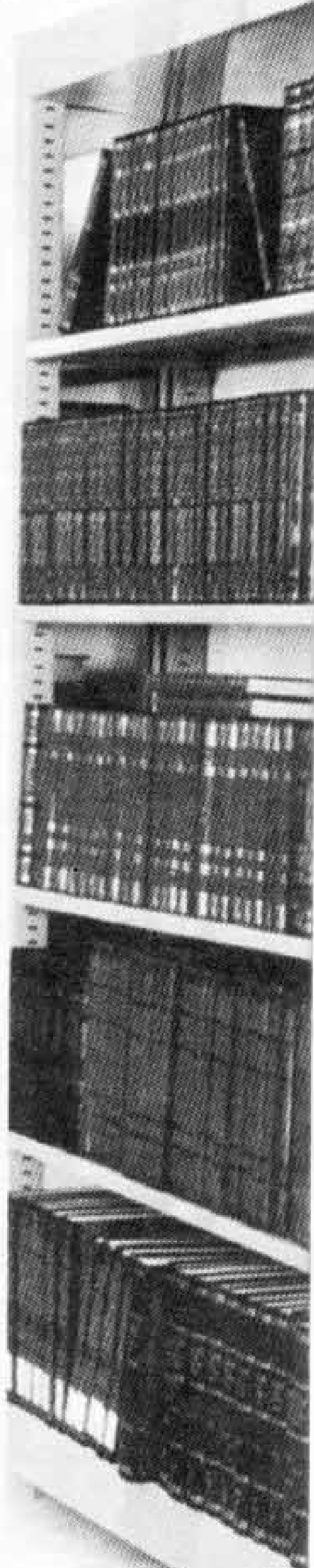
محمد اسفندیاری - پژوهشگر کتاب - درباره‌ی وضعیت نشر کتاب‌های دینی به خبرنگار بخش حکمت، فلسفه و ادب خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) گفت: «امروزه نه ما در دوره‌ی انفجار اطلاعات، بلکه در دوره‌ی انفجار انتشارات به سر می‌بریم؛ کتاب‌های زیادی منتشر می‌شود، اما اغلب اطلاعات آنها نکراری و رونویسی از یکدیگر است».

این پژوهشگر ادامه داد: «در گذشته، ابوالفضل بیهقی - مورخ نامدار ایرانی - می‌گفت هر کتابی به یکبار خواندن می‌ارزد؛ اما اینک از هر صد کتاب، یکی به خواندن می‌ارزد؛ امروزه کتاب‌های مست و ضعیف در حوزه‌ی دین، زیاد است؛ کمیت‌گرایی و پرنویسی، سیطره یافته است؛ کارنامه‌ی انتشارات دینی بسیار پر رنگ، اما کم بار است».

این کارشناس معاصر، درباره‌ی تأثیر کتاب‌هایی که به مقوله‌های دینی و مذهبی با نگاهی متعصبانه و خشک پرداخته‌اند، درباره‌ی معرفی دین نزد جوانان و مخاطبان بیان داشت: «متأسفانه امروز عده‌ای سیمای خشک، عبوسانه و خشن از دین ارایه می‌کنند، حال آنکه اینگونه ارایه کردن دین نه تنها خدمت به دین نیست، بلکه خیانت به آن است؛ به گفته‌ی یکی از بزرگان، «برای خراب کردن یک حقیقت خوب، به آن حمله نکنید، بلکه بد از آن دفاع کنید».

عده‌ای امروز از دین، دفاع بد می‌کنند و دین را بسیار بد عرصه می‌کنند. قرآن که قانون اساسی و کتاب آسمانی ماست همه‌ی مفاهیم را در قالبی بسیار لطیف، جالب و جذاب و همراه با عنصر بلاغت عرضه کرده است؛ این بهترین درس برای ما است تا مفاهیم دینی را تا آنجا که می‌توانیم باید نلطیف کنیم و با عرضه‌های جدید و زیبا از آن دفاع کنیم».

محمد اسفندیاری، با تأکید بر ارایه‌ی زبانی نو از مقوله‌های دینی



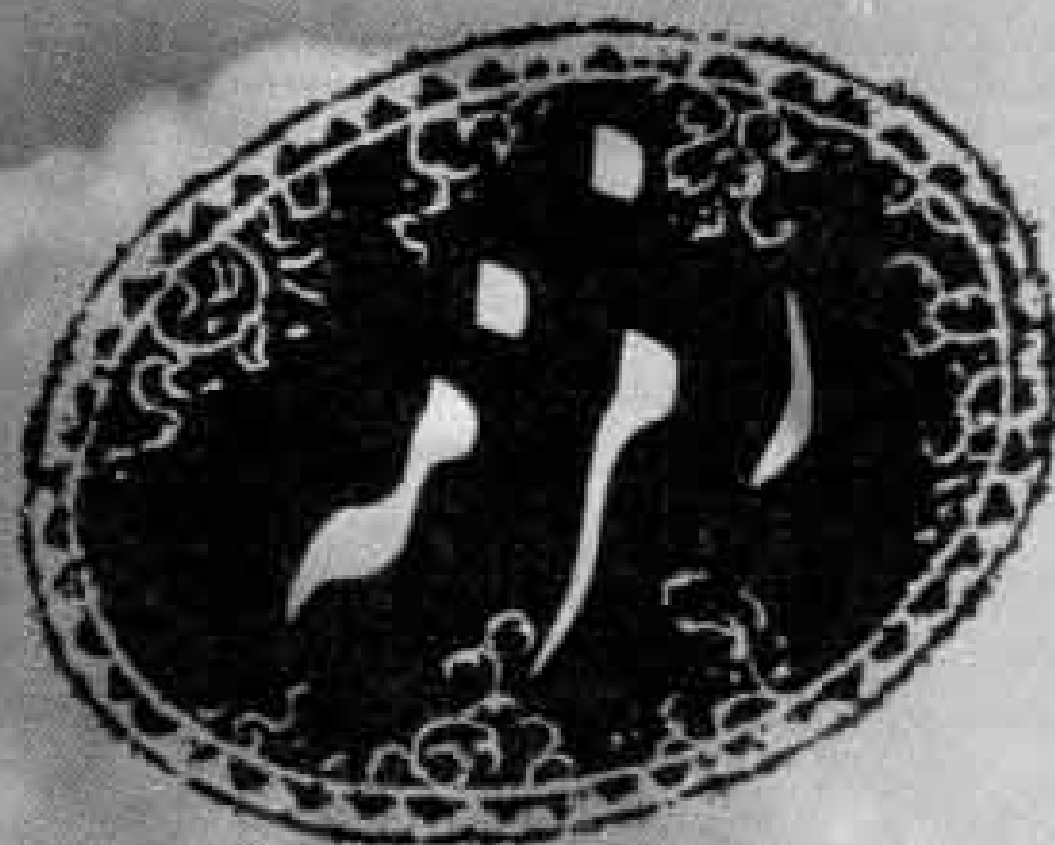
نذر امام موسی کاظم (ع)

زنجیر شازشرم تو آب می شستند

مهدی رحیمی

آن شب تمام شهر برایت گریستند
همراه سوز زمزمه هایت گریستند
مردم به بی ستارگی آسمان تو
بر بی یونگی هوایت گریستند
پروانه های رانده ی سجاده های شهر
در خلوت غریب عبایت گریستند
زنجیرها ز شرم تو هی آب می شدند
وقتی برای تاول پایت گریستند

در زیر دستمال سیاه و قطور ابر
وقتی که قدسیان به رثایت گریستند
خم گشت آسمان و ز یشتش ستاره ها
بر خاک ریختند و به پایت گریستند



یا جواد الاثمه

غلامرضا ستارگار

ای سائل سائلت کرامت
مرهون تو جود تا قیامت
ای ثبت به خط و خال و حسنت
تو حید و نبوت و امامت
خلق دو جهان بی گدایی
دارند به درگهت اقامت
هم کوچکی کوچکت بزرگی
هم بنده ی بنده ات زعامت
مانند نهال در بورت خم
خوبان همیشه راست قامت
تا هست خدای را خدایی
تو جود کنی و ما گدایی
وصف تو کجا ز من برآید
این کار کی از سخن برآید
قابل نبود به بات ریزم
گیرم ذرم از دهن برآید
با یاد تو دل قرار گیرد
از شوق تو جان ز تن برآید
لیختند زند به باغ حسنت
هر لاله که از چمن برآید
تو خنده بزن که اشک شادی
از چشم ابوالحسن برآید
ای پای به فرق عالمینت
شهر دل ماست کاظمینت
ای جود و عنایت خدایی
کار تو همه گره گشایی
از سلطنت دو عالم به
در کوی گدای تو گدایی
صد بار اگرم جدا شود سر
به کز تو فتن مرا جدایی
بی مهر تو هیچ کس نباشد
از آتش دوزخش رهایی
جز تو که دهد ز لطف رحمت
پاسخ به نوای بی نوایی
لطفی، گرمی، که بینوایم
هر چند بدم، من از شعایم

شاهکار آفرینش

* رحیم ابراهیمی

الا ای خالق یکتای هستی
الا ای سفره دار عشق و مستی
هر آنچه هست یکجا آفریدی
تو پیدا و نهان را آفریدی
الا ای ذات حق رب الموالی
به دل دارم ز درگاهت سؤالی
تو آیا بطن قرآن آفریدی؟
خدایی شکل انسان آفریدی؟
کسی که راز نامکشوف هستیست
کسی که کس نمی داند که او کیست
گلش را وه چه زیبا نقش دادی
تو او را مالک رضوان نهادی
جمال مرتضی را آفریدی
ملیح و مست و شیدا آفریدی
جهان یکسر گدایش آفریدی
صدایت را صدایش آفریدی
تو جنت را ز خشمش آفریدی
جهنم را ز خشمش آفریدی
تو ذاتم را ز ذاتش آفریدی
جهانی را تو ماتش آفریدی
علی را آفتاب عرش کردی
علی را بوتراپ فرش کردی
علی را شان بی حد آفریدی
علی را عشق احمد آفریدی
تمام انبیاء ابراز کردند
که با نام علی اعجاز کردند
مه و خورشید از وی منجلی شد
ستون آسمان دست علی شد
خداوندا تویی که عشق فردی
علی را دلیر عشاق کردی
هر آنچه حُسن و غیرت بود و مردی
به حیدر شاه مردان هدیه کردی
علی را عاشقان چون صید دامند
تمام انبیاء حیدر مرامند
علی الحق خدای دلبری شد
پیمبر روز اول حیدری شد

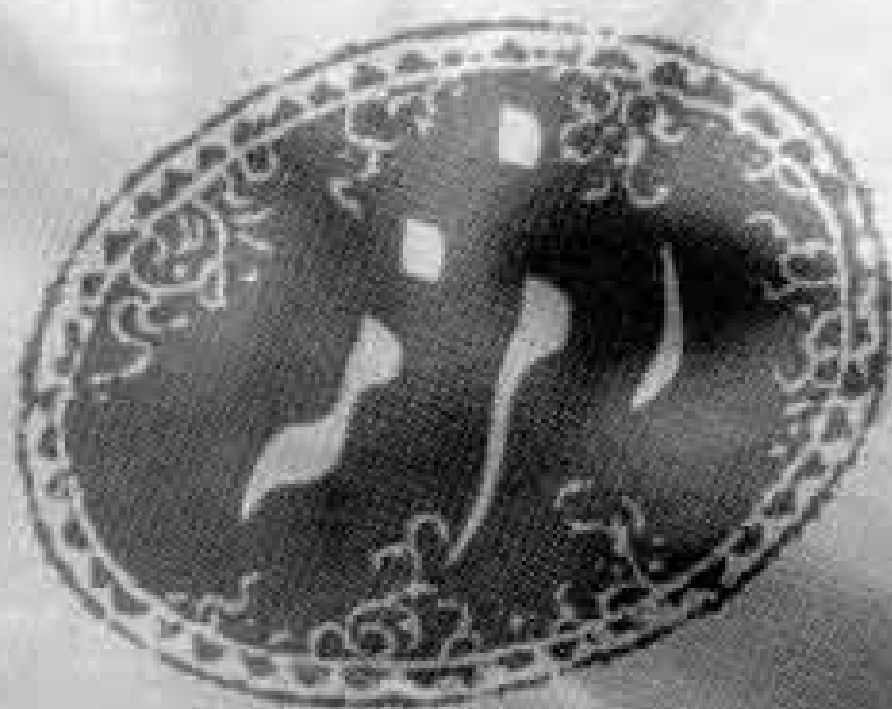
مهدی رحیمی

چه با شکوه غریبی

نذر آفتاب دهم امام هادی (ع)

غریب گونه ترینی برای من مولا
ای آفتاب دهم! ای هماره! ای تنها!
چه با شکوه غریبی چه کوه مظلومی
درست مثل علی مثل مادرت زهرا
غریب بودن از این بیشتر که گمنامی
که شاعری و نگفتند از تو شاعرها
که شاعران پس از تو تمام یا خوابند
و یا به گفته ی قرآن همانکه «الشعراء...»
زمین شده است سراسر به شکل مجلس بزم
و گرم کرده اند اینها به شعر مجلس را
به اینهمه متوکل کسی نمی گوید
که پشت پا بزند بر خلافت دنیا

تو ای امام غریبم اگر چه تا امشب
غریب بودی در ذهن من ولی حالا؛
عجیب حال و هوایم بدون تو ابريست
چنانکه بعد تو حال و هوای سامرا



فدات علی

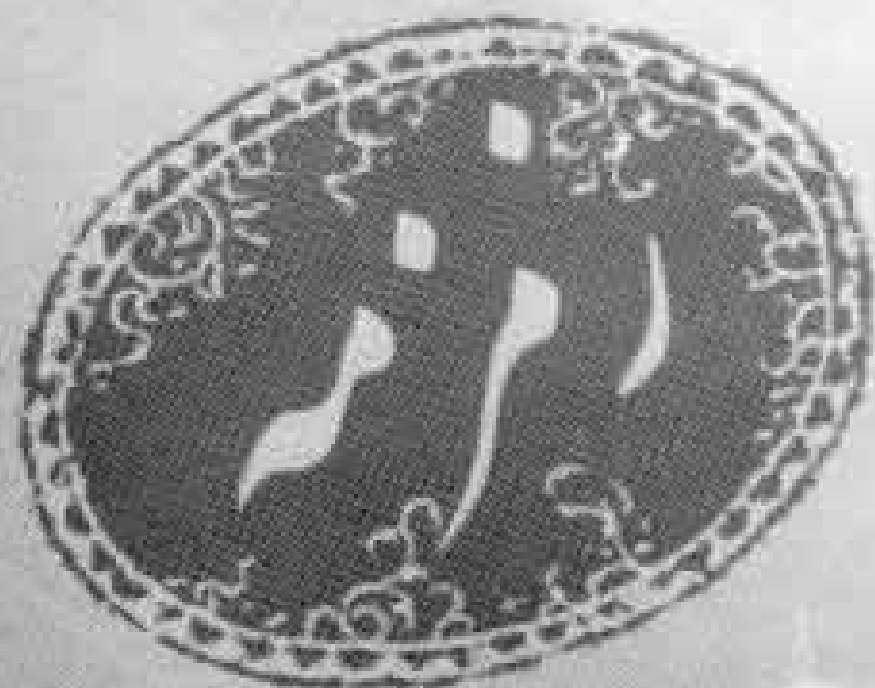
* علی انسانی

یا لیل المرقومین

سید علی اکبر میر جعفری

ای دلت دریا! کلامت عین رود!
مهربانی اندکی از شرح چشمان تو بود
روز، توفان از دلت درس صلابت می گرفت
شب، نگاهت در لطافت شعر باران می سرود
روشنای چشم تو شرح مفاتیح الجنان
دفتر پیشانیست تفسیر اسرار الشهود
از یتیمان غریب کوفه می پرسم هنوز
قصه صبر و صلابت را که خبیر می گشود
می سپارندم به باران، می سپارندم به رود
می سپارندم به اقیانوس و می آیم فرود
زیر بار آسمان هم شانه هایت خم نشد
بارها دیدم زمین هم شانه هایت را می ستود
کاش این شبها که دلها بوی صفین می دهند
یک نفر زنگار را از ذوالفقارت می زدود

اگر پیش بیاد پشه نصیب من لقات علی
من می دم این چون ناقابل رو نemat علی
هر کی بویی برده از مردونگی دیوونته!
هی می گه فدات علی فدات علی فدات علی
پسرات که جای خود، دختر تم شیر نره!
من به قربون تو و تموم بچه هات علی
اگر عشق تو باشه عبادتا قبول می شه
راستی چه رنگی داره پیش خدا حنات علی!
دل من کوچیکه و جای بزرگی واسه تو
روز محشر نذاری آتش بگیره جات علی
روز محشر تو میون داری و تختت وسطه!
اختیاراش می ده به جا به تو خدات علی
هر چی ام که بد باشن، دوستات تحویل می گیری
نمی داری بسوزن - کوری دشمنات - علی
همه عالم به سر سفره ی تو ریزه خورن!
من فدای تو و نون جو و پوریات علی
همه گردن کشا، تیغ دارا، پیشت زانو زدن
زهره هاشون آب می شه با به دونه نگات علی!
«ادبی» که نیس، بذار قافیه شم غلط باشه!
من تنها نذاری سر پل صراط علی
شیرت نخوردی و گفتی به قاتلت بدن
با غریبه اینجوری، خوشا به آشنات علی
گردش ستاره ها با گردش چشمای توست
کهکشونا سرشون افتاده زیر پات علی
نه همین شصت و سه بار، دور قدت گشته زمین
آسمون ماه خودش رو می ده رو نemat علی
مادرم از کوچیکی «یا علی» رو یادم داده
طفلی و جوونی و پیری زدم صدات علی
یادمه، یادم می داد «یا علی» تا بلند بشم
می زدم بی اختیار، صدات تو مشکلات علی
تا تو رو دارم دیگه با هیچ کسی کار ندارم
می ریزم دار و ندار خودم به پات علی
نیاد اون روز که سرم از درتون جدا بشه!
هم به قربون تو، هم حسین سر جدات علی
کی می تونه روز محشر تو بهشت پا بذاره
مگه از دست تو باشه به کفش «برات» علی
اگر بند بندم از هم، دشمنات جدا کنن
نمی تونن از دل من بکنن جدات علی
شنیدم حقت بردن، تو خونه نشوندنت
از نمک شناسی دشمن بی حیات علی
شنیدم دستات بسته بودن و کثوندنت
برا خاطر خدا، در نیومد صدات علی
شنیدم پیش چشات به ناموست صدمه زدن
اگر من اونجا بودم، مرده بودم برات علی



شاعر آل الله جناب آقای انسانی در ذیل این شعر، مرقوم داشته اند:

سروده ی «فولکوریک» یا عامیانه، هواداران مخصوص خود را دارد و در محافل صمیمی، صافدلان از آن استفاده ی چشمگیری دارند؛ لذا به درخواست دوستانی که تمامی این سروده را در دسترس نداشتند، به چاپ رسید. امید است اهل ادب، عذر کم توانی سروده و ناتوانی سراینده را ببپذیرند. (ع. انسانی)

* سید محمد جواد شرافت

به خاک پای حضرت رسول اکرم (ص)

ای به جمع انبیا بالا نشین
حلقه‌ی اهل نبوت را نگین
خاتم تأیید ادیان خدا
فتح باب عشق! ختم المرسلین!
از همه معشوقها معشوقتر!
در میان عاشقان عاشقترین!
دلنوازی! دلنوازی! دلنوازا
نازنینی! نازنینی! نازنین!
یا محمد صاحب خلق عظیم
یا محمد رحمة للعالمین
بر لبان تو تبسم دلربا
از زبان تو تکلم دلنشین
در سکوت صد سخن حرف عمیق
در نگاهت نطقهای آتشین
می‌زدی لبخند سوی برگگان
می‌شدی با مستمندان هم‌نشین
ماه شب روزی بَرِّد از مهر تو
آفتاب آسمانها هم‌چنین
سنگ فروش مرقد سرسبز تو
آسمان آبی عرش برین
می‌گذارد سر به خاک راه تو
تا رود معراج جبریل امین
هر که با پای دل آمد سوی تو
شک ندارم می‌شود اهل یقین
زیر دستت پا گرفت و جلوه کرد
آنکه بودش دست حق در آستین
تا ببینی خویش را در آینه
می‌شدی محو امیرالمؤمنین
من کجا و وصف تو باید گذاشت
در کنار نام خویت نقطه چین
حرف من این مصرع پایانی ست:
با نگاهی کن مسلمانم، همین



خیمه‌ی دانشجو

ضرورت طرح «خیمه‌ی دانشجو»

مطبوعات و نشریات به عنوان زبان مکتوب، امروزه در دانشگاه‌ها از جایگاه بسیار رفیعی برخوردار می‌باشند و تأثیرات بسی شگرف، نه تنها در دانشگاه‌ها، بلکه در کلیه‌ی تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه از خود به جای می‌گذارند. اینگونه رسانه‌های مکتوب، بعنوان یک وسیله‌ی ارتباط جمعی قدرتمند اجتماعی، که مشر شگرفایی اندیشه و استعدادهای دانشجویان می‌باشند، به مثابه یک ابزار قدرتمند تبلیغاتی، علمی و سیاسی نقش بارزی را در جوامع دانشگاهی دارند، که از این ابزار کارآمد، نهادها و سازمانهای علمی و فرهنگی، هر کدام به فراخور خویش بهره می‌برند.

امروزه هیأت‌های مذهبی دانشجویی، جایگاه والایی در عرصه‌ی دانشگاه‌های کشور به دست آورده‌اند و بتدریج وارد عرصه جدیدی از حیات فرهنگی سیاسی و تأثیرپذیری در جامعه شده‌اند. از سوی دیگر تمام نهادها، تشکلهای و انجمن‌ها برای توسعه‌ی فکر و باورهای خویش، دارای نشریه هستند ولیکن تاکنون در این زمینه برای هیأت‌های مذهبی دانشجویی، به طور مستقل که در راستای باورهای دینی و تعمیق اندیشه دینی فعالیت دارند، اقدامی مؤثر صورت نگرفته است؛ بنابراین جهت ارتباط و اطلاع‌رسانی و نیز آموزش و هدایت صحیح هیأت‌های مذهبی در دانشگاه، بخشی از نشریه‌ی خیمه به هیأت‌های مذهبی دانشجویان، اختصاص یافته است.

اهداف و برنامه‌های خیمه‌ی دانشجو

به منظور تعظیم شعائر الهی، زنده نگه داشتن نام و سیره‌ی عملی و علمی ائمه - علیهم السلام - تعلیم و تربیت دینی، تقویت وحدت و همدلی میان دانشجویان، گسترش فرهنگ دعا و توسل و اسعادت شوم و احساسات دینی و بیمه کردن اقشار دانشگاهی از تهاجم فکری و فرهنگی، زمینه‌سازی جذب و حفظ اقشار مختلف دانشگاهی در عرصه‌ی فرهنگ، دبیرخانه‌ی هیأت‌های مذهبی مرکز فرهنگی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، در راستای برنامه‌های فرهنگی و سیاستهای اجرایی خود، در نظر دارد تا در امر اطلاع‌رسانی، آموزش و حمایت‌های فکری و تعمیق باورهای دینی، گوشش جذی نماید که یکی از سیاستهای اجرایی و فرهنگی در تحقق اهداف ذکر شده در مراکز علمی و فرهنگی با تنظیم موضوع‌ها و سرفصلهای متناسب دانشگاه و دانشجو در راستای توسعه‌ی مخاطب و مورد نیاز هیأت‌های مذهبی همکاری با ماهنامه‌ی خیمه است که بر این اساس، و چند صفحه‌ای تحت

عنوان «خیمه‌ی دانشجو» ویژه‌ی هیأت‌های مذهبی دانشجویان، همراه با سرفصلها و موضوعهای زیر اختصاص یافته است. - مباحث آموزشی و پژوهشی: از قبیل روش‌های توسعه‌ی مخاطب، شیوه‌های مذاحیه در دانشگاه‌ها، انعکاس مقالات دانشجویان، انعکاس نشست‌های منطقه‌ای هیأت‌های مذهبی و مباحث مطرح شده‌ی آن.

- اخبار و گزارش فعالیت‌های هیأت‌های مذهبی دانشجویان. - ارزیابی و مشاوره‌ی هیأت‌های مذهبی. - از قبیل بررسی حرکت‌های مذهبی هیأت‌ها، بررسی نقاط مثبت و منفی (از نظر کیفیت، محتوا، شکل سنتی) و ارائه‌ی راهکارهای کاربردی مناسب.

- گلچین مقاتل آشنایی با متون اصلی و معتبر و تاریخ ائمه - علیهم السلام - بویژه سیدالشهدا (ع) در باب نشر و شعر. - مصاحبه و گزارش.

- مصاحبه با اساتدان و دست اندرکاران هیأت و پیش‌گسوان که ضمن پرداختن به مسائل و مشکلات هیأت‌ها، از تجربیات موفق متولیان و اعضای فعال استفاده و در نشریه منعکس خواهد شد.

- ستون آزاد: از قبیل انتقادات رسیده از سوی دانشجویان و یافتن پاسخی مناسب برای حل آن مشکل؛ همچنین ارائه‌ی مشاوره‌های فرهنگی، اجتماعی و صنفی پیرامون هیأت‌های مذهبی. - نمایه‌های هیأت مذهبی.

شامل:

الف. نمایه‌ی معرفی هیأت‌ها مذهبی موفق دانشجویی. ب. نمایه‌ی موضوعی؛ شامل مطالبی که هیأت‌ها مطرح می‌کنند. لازم به ذکر است که در این راستا کلیه‌ی مطالب خیمه‌ی دانشجو از طریق دبیرخانه‌ی هیأت‌های مذهبی ارسال می‌شود؛ لذا مطالب پیشنهادی جهت چاپ در این بخش را به دبیرخانه ارسال نمایید. پی‌شک به فعلیت رسیدن قوای درونی جوانان در این هیأت‌ها در مسیر صحیح، باعث شکل‌گیری شخص فردی و اجتماعی جوانان این سر و سوم شده؛ فضای مناسبی جهت پرورش، تربیت و اطلاع‌رسانی توده‌ی مردم، بویژه جوانان و گسترش و تعمیق روحیه‌ی مذهبی و دینی در آنها فراهم خواهد شد.

مرکز فرهنگی نهاد
نمایندگی ولی فقیه در امور دانشگاه‌ها



* غلامحسین رفیعا

خوشی و شیطانیان

گونه‌ای تفسیر کرده است؛ عده‌ای به ابعاد معنوی و ولایی آن عنایت کرده‌اند و گروهی جنبه‌های ظاهری و مادی آن را بیشتر مورد توجه قرار داده‌اند.

لیکن در آفاقی پرفروغ‌تر و گسترده‌تر، دیدگاهها، نگارشات، رهنمودها و اندیشه‌ورزیهای مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای - مدظله‌العالی - است که همه ساله در زادروز ولادت حضرت فاطمه‌ی زهرا(س) خطاب به جامعه‌ی مداحان، ستایشگران اهل بیت (علیهم‌السلام) ارائه می‌فرمایند.

در اینجا شایسته است به یکی از برجسته‌ترین نوصیه‌های مقام معظم رهبری - مدظله‌العالی - خطاب به مداحان و ستایشگران اهل بیت اشاره شود، که فرمودند:

«کاری کنید که خواندن شما و شعر شما اثر مورد نیاز اسلام و مسلمین را ایجاد کند. امروز خوشبختانه انعکاس امواج صدای خیرخواهان و مصلحان و ستایشگران حقیقت در جامعه‌ی ما، به طور واضح، در دنیا انعکاس پیدا کرده است. هر چه بیشتر باید این انعکاس را رها کرد و کاری کرد که تأثیرگذار باشد.

وفنی از فاطمه‌ی زهرا(س) - که اسوه‌ی همه‌ی خیراتی است، که کسی از یک انسان انتظار دارد - حرف می‌زنیم. طوری حرف می‌زنیم که من و شما و همه از آن درس بگیریم. این فضیلت‌گویی‌ها و مستقیبت‌گویی‌ها بسیار خوب و لازم است؛ چون پیوند عاطفی را برقرار نگه می‌دارد. تعبیرات لطیف و همراه با استعاره و لطایف بدیع هم خیلی لازم و خوب است، اما اینها همه چیز نیست؛ در کنار این، باید فضیلت‌های رفتاری فاطمه‌ی زهرا - سلام‌الله علیها - را هم، که زن و مرد و دختر و جوان و زن فعال در صحنه‌های گوناگون، همه می‌توانند از آن الگو بگیرند، در شعر و مدحان بگنجانید. مگر نمی‌گوییم فاطمه‌ی زهرا(س) اگر فقط از مقامات معنوی یا تشبیهات ذوقی استفاده کردیم،

کسی که می‌خواهد الگو بگیرد، از چه الگو بگیرد؟ آن چیزی را هم که می‌تواند سرمشق عملی و رفتاری باشد، باید در شعرها بیاورید.»

برای عینیت بخشیدن به این بیانات حکیمانه باید ضمن برنامه‌ریزی و استخراج نکات مهم، بر روی آن تأملی ژرف و دقتی شایسته بشود. امیدواریم آن روز دور نباشد که بیسیم بسیاری از آرمانهای فرزند برومند و خلف صالح حضرت امام خمینی(ره) مقام معظم رهبری - مدظله‌العالی - درباره‌ی ذاکران و مداحان اهل بیت - علیهم‌السلام - تحقق پیدا کرده است.

رویکرد مبارک و مبنونی که در سال‌های اخیر به برپایی جلسات مذاحی و محفل‌های «دعا و توسل» در کشور ما، بویژه نزد جوانان طلاب و دانشجویان پدید آمده است؛ اگر چه هنوز حالتی ابتدایی دارد و از گستردگی فراگیر و پشتوانه‌ی فکری عمیقی برخوردار نیست، اما حکایت‌گر یک تحول امیدوارکننده و ان‌شاء‌الله دوران ساز در کشور ما است. اگر جریان رویکرد عمیق انتقادی نسبت به مبانی و اصول مذاحی، فراگیر شود و عمق یابد، بی‌تردید می‌تواند سرآغاز یک رستاخیز بزرگ فرهنگ - مذهبی، جهت عبور از توتل و حنث خرافه‌گرایی و سطحی‌نگری به تعالیم خاندان وحی، در محافل دینی باشد.

شرایط خاص کنونی در عرصه‌ی مذاحی، انجام کاوش‌های نظری و نقد و بررسی‌های مبنایی را در این زمینه، برای مجامع ادبی و نهادهای دینی و فرهنگی ما، به یک ضرورت مبرم و اجتناب‌ناپذیر بدل ساخته است.

امروزه هنر مذاحی، علاوه بر ضرورت پایبندی به شیوه‌ی پیشینیان و حفظ قالب‌های گذشته‌ی خود، نیازمند نوعی تحول و بازنگری بر اساس دیدگاه هنری نوین و بسالنده می‌باشد تا ارتباطی استوار، صمیمی، عاطفی و عقلانی با مخاطبان خویش برقرار کند.

اجرای برنامه‌های کهنه و متجمد دیروزی نه برای بیان مفاهیم عظیم آرمانی، انسانی، و حیاتی و ولایی ما مناسب و رها است و نه می‌تواند مفید و گویا باشد.

بر اهل تفکر و تحقیق، این حقیقت آشکار است که در آیین مذاحی، بیان معارف، فضایل، مناقب، مذایح و مرثیاتی خاندان عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - همراه با استدلال بر حقانیت آل رسول‌الله(ص) و انتقاد از مخالفان این خاندان پاک، نهفته است.

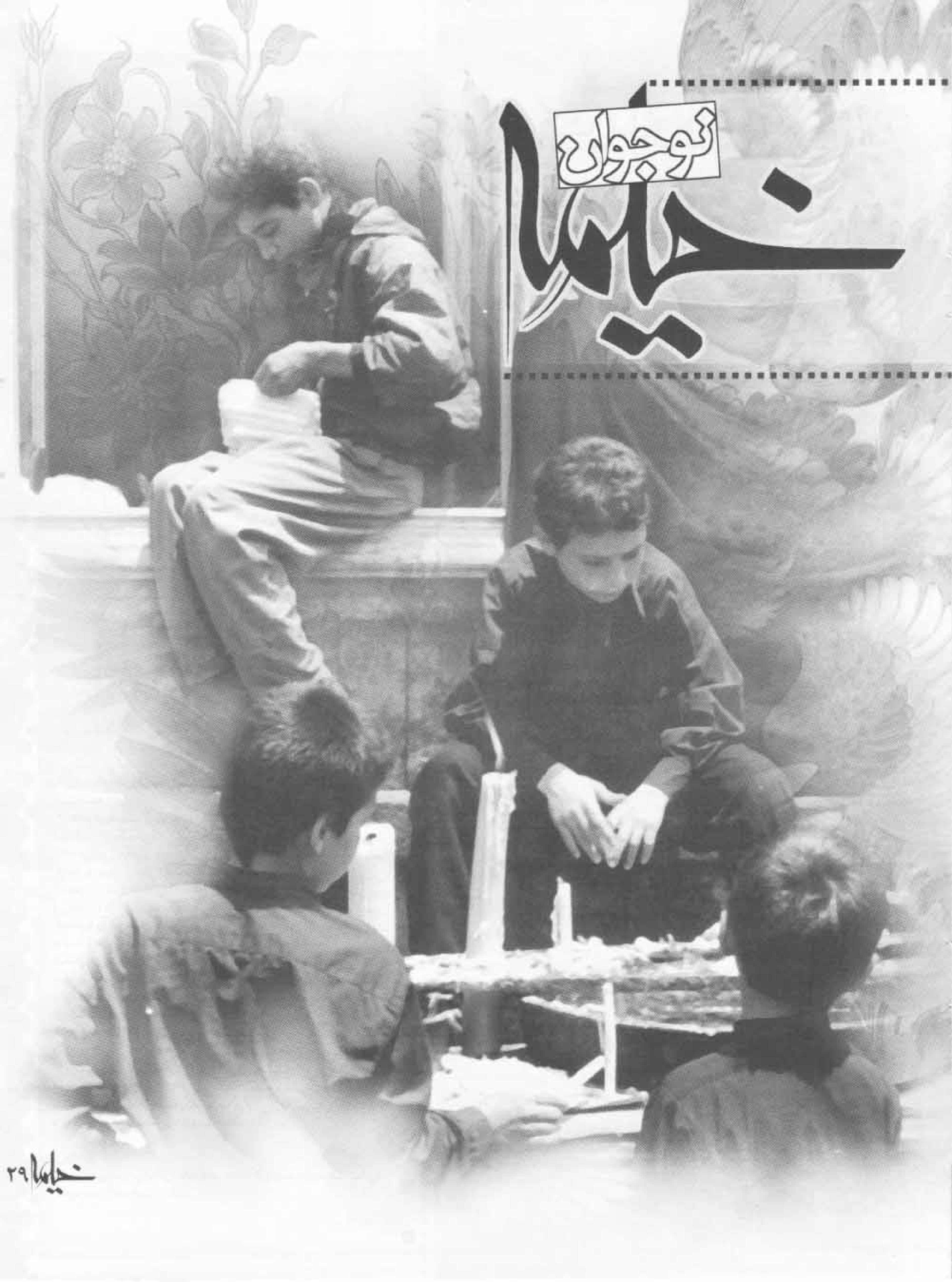
صاحبان منصب والای مذاحی، علاوه بر آنکه سوز و گداز رایحه‌ی محبت و ارادت به اهل بیت(ع) را در مسحافل و مجالس می‌پراکنند، باید به رفتار عملی و شیوه‌ی زندگی و سیره‌ی آنان، در اشعار و سرودهایی که با نوای گرم و دلنشین خود می‌خوانند، بپردازند و مخاطبان خود را به فضیلت‌های رفتاری آن آسمانیان متوجه سازند.

در آسمان ستایش و مدح خاندان وحی و رسالت، ستارگان تابناکی ظهور کردند و چنان درخشیدند که دیده‌ی دیده‌وران را خیر ساختند و چنان هنرنمایی کردند که صاحبان اندیشه و ذوق را دچار حیرت و شگفتی ساختند.

در طول تاریخ، آیین مذاحی مورد تفسیر و تحلیل‌های گوناگون قرار گرفته و هر کس به فسراخور فکس و اندیشه و اعتقادات و اطلاعاتی که در این مذهب داشته، آن را به

نوجوان

خیابان



یکباره علی بگو کار درست می‌شود

می‌کنند» راست می‌گوید. همه دور ما جمع شده‌اند و زل زده‌اند به ما.

بلندتر می‌گوید: یک «یا علی» بگو. چیزی درونم سرریز می‌شود. انگار دارد درد را کنار می‌زند. با این که می‌دانم با هر فشاری درد زانویم بیشتر می‌شود. دست روی زانویم می‌گذارم. داداش «یا علی» می‌گوید و دست دیگرم را می‌کنند. «یا علی» می‌گویم و یکباره بلند می‌شوم.

به پدر می‌گویم: «پس قولت چه شد، بابای خوش قول؟»

سرش را زیر می‌اندازد. لبخند کم رنگی روی لبهایش نقشه می‌گوید: «این بابای خوش قول زیر بار زندگی مانده»

می‌گویم: یک «یا علی» بگو کار درست می‌شود.

سر بالا می‌گیرد. می‌خندد و می‌گوید: «ای پدر صلواتی، حرف خودم را تحویل خودم می‌دهی؟»

می‌گویم: «دروغ که نمی‌گویم»

دست هایش را بالا می‌برد: «باشد، تسلیم» دست هایش را پایین می‌آورد. روی زانو می‌گذارد و می‌گوید: «یا علی» و بلند می‌شود.

راقم گوید: «منبع و مأخذ این حکایت را نمی‌دانم. میزان غایت گرفتن از واقعیت آن را هم نمی‌دانم اما بسیار به منظور ما از این نوشته نزدیک می‌باشد»

گوید: «روزی روزگاری... (مردیم از پس این جوری حرف زدیم) شاه... شاید عباس... به زیارت بارگاه امیرالمؤمنین مشرف شده بود. هنگام ورود کنار در حرم، کوری را دید که گدایی می‌کرد. جلو رفت و به کور گفت: «چند سال است که کور هستی و این جا گدایی می‌کنی؟»

کور گفت: بیست سال (چند سال بالا و پایینش درست یادم نیست «بچه هانی»)

شاه... گفت: «تو بیست سال (رجوع شود به پراکنش بالا) است این جا هستی و شغایت را از صاحب حرم نگرفتی؟» من به حرم مشرف می‌شوم و چند ساعت دیگر برمی‌گردم! اگر شفا نگرفته باشی گردنت را می‌زنم! و وارد حرم شد کور که می‌دانست پادشاه با کسی شوخی ندارد، به وحشت افتاد و چون دید چاره‌ای ندارد با عجز و درماندگی رو به بارگاه امیرالمؤمنین آورد و شقای خودش را خواست. خلاصه آن روز، شاه... گردن کسی را نزد...»

بچه هانی

ننه صدایم می‌زند: «حسن، حسن، پا شو... لنگ ظهر شد...»

نمی‌توانم از حسابم تکان بخورم. انگار وزنه‌های چند صد کیلویی بهم آویزان کرده‌اند.

تا ته کوچه صدایم را شنیدند، انگار خواب دیو رفته، حسن با توأم، پاشوا!

پلکهایم باز نمی‌شوند. کاش می‌گذاشتند نیم ساعت دیگر بخوابم.

حاج آقا! من که خسته شدم خودت می‌دانی و پسر...

ننه خسته می‌شود. می‌رود. پدر می‌آید. حسن، پاشوا بابا، حسن!

از این بهلو به آن بهلو می‌شوم: «نیم ساعت... فقط... خودم بلند می‌شوم»

می‌دانی ساعت چند است؟... بالا، بلند شو.

پدر می‌گوید، و دستم را می‌گیرد: «یک یا علی بگو»

انگار چیزی درونم جریان می‌یابد. یا علی... بگو یا علی...

وزنه‌ها کم کم از بدنم جدا می‌شوند. نیرویم را جمع می‌کنم.

یک «یا علی» بگو، بلند شدی‌ها!

«یا علی» می‌گویم و بلند می‌شوم. به پدر نگاه می‌کنم. لبخند رضایت روی لب هایش نشسته.

نمی‌دانم پایم به چه گیر کرد که افتادم زمین. یا زانو خوردم زمین. زانویم تیر می‌کشد. درد از کاسه‌ی زانویم می‌کشد بالا. دو دستی زانویم را گرفته‌ام و لبهایم را می‌گزم. خون از شکاف روی زانویم بیرون زده. اشک توی چشم هابیم جمع شده. بغض گلویم را می‌فشارد. بچه‌ها دورم جمع شده‌اند، داداشم می‌گوید: «می‌توانی ادامه دهی؟» جوابش را نمی‌دهم.

پس بلند شو، برو بیرون زمین تا بروم از جای دوابی، چیزی پیدا کنم.

باز جوابش را نمی‌دهم یعنی می‌ترسم جوابش را بدهم گریه‌ام بگیرد. همیشه آرزو می‌کردم من بزرگترش باشم ولی این بار آرزو می‌کنم کاش او ده سال بزرگتر از من بود تا لااقل می‌توانست بغلم کند و از زمین بیرون ببرد. دستم را می‌گیرد و می‌کشد تا بلند شوم. سعی می‌کنم. کمی از زمین جدا می‌شوم. درد می‌پیچد توی تنم. طاقت نمی‌آورم. دوباره ولو می‌شوم روی زمین، به داداش نگاه می‌کنم سرخ شده. از خجالت یا عصبانیت، نمی‌دانم! دوباره دستم را می‌گیرد. این بار سرش را نزدیک صورتم می‌آورد: «زشت است حسن، همه به ما نگاه

خبر

اختصاصی خیمه‌ی نوجوان

شماره‌ی مخصوص خیمه‌ی نوجوان (همراه باخیمه‌ی کودکی) ویژه‌ی ماه مبارک شعبان را حتماً بخوانید. در ضمن منتظر دست‌نوشته‌های سبز شما هستیم

علی از نگاه...

نیده لیل حسینی

خواستیم امیرالمؤمنین را از زبان دوستان بگوییم. گفتیم شاید بگویند... خواستیم او را از زبان دشمنانش وصف کنیم، دیدیم بارها اعتراف کرده‌اند.

خواستیم علی (ع) را از نگاه دیگران بگوییم. علی (ع) را نمی‌توان در این آینه‌های کوچک دید. شاید آینه‌ها را که کنار هم بگذاریم گوشه‌ای از بزرگی علی (ع) را بنمایاند.

۱- پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «ای علی! جز خدا و من، کس دیگر تو را شناخت».

۲- عایشه گوید: «پدرم، ابوبکر را دیدم که بسیار به چهره‌ی علی بن ابیطالب (ع) نگاه می‌کند. گفتم: «ای پدر! چرا تو زیاد به چهره‌ی علی نگاه می‌کنی؟» گفت: «دخترم! از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: نظر کردن به چهره‌ی علی عبادت است».

۳- عمر از رسول خدا روایت کرد که: «اگر مردم بر دوستی علی بن ابیطالب (ع) اتفاق و اجتماع می‌کردند، خدا آتش را خلق نمی‌کرد».

۴- معاویه بن ابی‌سفیان با آن همه دشمنی آشکار با آن حضرت، بیان داشته: «علم و فقاقت با مرگ علی (ع) از میان رفت».

۵- دکتر علی شریعتی: «علی را نه تنها باید در چهره‌ی خودش و یارانش، بلکه در چهره‌ی دشمنانش نیز باید شناخت و شناخت دشمنان علی، ما را به شناخت علی کمک می‌کند؛ آن چنان که ظلمت، نور را می‌شناساند».

۶- جورج جرداق (۱): «ای جهان! چه می‌شد اگر هر چه قدرت و قوه داری به کار می‌پردی و در هر زمان علی با آن عقلش، با آن قلبش، با آن زبانش و با آن ذوالفقارش، به عالم می‌بخشیدی؟!»

۷- جبران خلیل جبران (۲): «عرب، حقیقت مقام و قدرش [علی (ع)] را شناخت؛ تا آن که از همسایگان عرب مردمی از پارس به پا خاستند و فرق میان گوهر و سنگریزه را شناختند».

پی‌نوشت:

۱- نویسنده‌ی مسیحی لبنانی؛ مؤلف کتاب «امام علی (ع)، صدای عدالت انسانی».

۲- نویسنده و شاعر شهیر لبنانی.

سیرق نوجوان

• دوشنر از قلم منی
آفتاب پنجم
تقدیم به امام باقر (ع)

بازمانده‌ای از
کربلای خون‌رنگ
مثل بغض خاموش
توی یک دل تنگ

مثل جاده‌ای صاف
خاکی و فروتن
شور یک پیمبر
وقت بت شکستن

مهربان‌تر از ابر
وقت جود و بخشش
مثل بید، در باد
در شب نیایش

مثل وحی مرموز
مثل علم، شیرین
رهنمای مردم
سوی دانش دین

چون یقین، شکوفا
در هجوم تردید
شعله شعله دانش
چشمه چشمه خورشید

توی آسمان‌ها
مهر، ماه، انجم
در نگاه مردم
آفتاب پنجم

امام کاظم (ع)
مثل شمع

آسمان عراق تاریک است
رد پای ز نور، پیدا نیست
توی زندان تیره‌ی هارون
آفتاب بزرگ، زندانیست

آفتابی که نور و گرمی را
به دل سرد آسمان می‌داد
بر زمین مثل چشمه می‌جوشید
زندگی را به مردمان می‌داد

زندگی زیر سایه‌ی سخنش
زیستن در بهشت آدم بود
گر چه آدم در آن زمانه هنوز
به دو انجیر شاد و خرم بود

حاکمان گول میوه را خوردند
از بهشت خدا جدا ماندند
مردم از جور حاکمان اما
مثل یک طبل بی صدا ماندند

آفتاب بزرگ، در زندان
بی صدا مثل شمع روشن، سوخت
آسمان عراق تاریک است
دستی ای کاش شعله می‌افروخت



صد حکایت

نام کتاب: با تو می‌آیم
گردآورنده: عباس ندیمی
تصویرسازی: پژمان رحیمی‌زاده
ناشر: انتشارات آثار متین
قیمت: ۹۵۰ تومان

«با تو می‌آیم» دومین کتاب از مجموعه‌ی «صد پند و حکایت» است که حکایت‌هایی است درباره‌ی امام علی (ع) و زندگی آن بنده‌ی کامل خداوند؛ از تولد، نوجوانی، در کنار پیامبر بودن، دوران سکوت، حکومت، شهادت و...

گر چه با صد حکایت، نمی‌توان ابرمردی چون علی (ع) را شناخت؛ ولی نمایی از آن الگوی جاودان را می‌توان تصور کرد. با مطالعه‌ی این کتاب، اشاره به چند نکته ضروری است:

۱. نشر ساده، روان و یکدست حکایات، ویژگی قابل توجه کتاب می‌باشد.
۲. گر چه زندگانی امیرالمؤمنین، سراسر آموزنده است؛ اما تصور ما از اصطلاح «پند»، جملات خطابی و کلمات قصار می‌باشد که البته در این کتاب، چنین جملاتی نمی‌بینیم؛ پس نام‌گذاری کتاب به «صد حکایت» شاید با مسمی‌تر از «صد پند و حکایت» باشد.
۳. حکایات، با دو حکایت «مولود کعبه» و «ماجرای جالب نام‌گذاری علی (ع) آغاز و با سه حکایت «وصیت حضرت علی (ع)»، «علی (ع) از محل دفن خود خبر می‌دهد» و «فبری که ۱۳ سال مخفی بود» پایان می‌پذیرد؛ یعنی با حکایت‌های تولد آن حضرت، شروع و با حکایت‌هایی درباره‌ی شهادت ایشان، تمام می‌شود؛ اما دیگر حکایات، هیچ ترتیب خاصی ندارند اگر چه نمی‌توان به سلیقه‌ی گردآورنده ابراد گزیت، ولی نظم خاص حکایت می‌توانست استفاده از آن‌ها را راحت‌تر نماید و اثر را زیباتر جلوه دهد. در پایان، با توصیه به خواندن این کتاب و دست مرزاد به تهیه کنندگان این مجموعه، منتظر آثار بعد آن می‌نشینیم.

نساخن‌های بلندش به دیوار نخورد و خراشیده نشود. دست‌طریقش روی دیوار سیاه و چرک‌زندان از سفیدی می‌درخشید. سعی کرد آرام جلو برود، زمین زندان نمناک بود و کف دمبایی‌های زرد رنگ و سبکش به زمین نمناک زندان می‌چسبید.

خلخالهای درشت و طلایی که به میج پاهایش بسته بود، جرینگ جرینگ صدا می‌کرد. با خودش گفت: «زندانی هر که باشد حتماً شیفته‌ام می‌شود!»

چشم‌هایش را باز و بسته کرد تا به تاریکی زندان عادت کند. با نگاهی دنبال زندانی گشت. زندانی درست گوشه‌ای زندان بود. آرام آرام رفت‌طرفش. خلخال پاهایش جرینگ جرینگ صدا می‌کرد.

«ایسن شما هستید که از هدبه‌ی آنها خوشحال هستید»

سر جایش می‌خکوب شد. پاهایش طاقت جلو رفتن نداشت. این‌آینه را زندانی می‌خواند. صدایش تا عمق روح کنیزک اثر کرد. عجیب صدای خوشی داشت. پاهای کنیزک بی‌اختیار برگشت سمت در زندان.

هیکل غلام سیاه، خم شده بود رو به در چوبی زندان؛ اگر کسی یک دفعه او را می‌دید فکر می‌کرد از وسط نایش زده‌اند. یکی از چشم‌هایش را گذاشته بود روی سوراخ گرد و کوچکی که بغل قفل در بود. می‌خواست هر چه که می‌بیند فوراً به هارون گزارش بدهد.

کنیزک را دوباره فرستاده بودند توی زندان، تا زندانی را وسوسه کند. نمی‌دانست چرا کنیزک به سمت زندانی نمی‌رود.

چشمش را از روی سوراخ برداشت. قامت لاغر و درازش را صاف کرد. دستی به کمرش کشید و زیر لب با عصبانیت گفت: «از بس تاریک است نمی‌شود چیزی دید!»

چشم‌هایش را مالید و آرام تف کرد روی زمین و دوباره خم شد و چشمش را گذاشت روی سوراخ. از آنچه دید خشکش زد؛ شاید خواب می‌دید؛ اما نه، بیدار بود.

کنیزک به سجده افتاده بود. موهای سیاه و بلندش که با تاریکی زندان، گره خورده بود پخش شده بود روی زمین. صورتش پیدا نبود. موها صورتش را پوشانده بودند. گریه می‌کرد و می‌گفت: سبوح، قدوس! سبحانک سبحانک!

هارون نشسته بود روی تختش و آرام و قرار نداشت. با کف دستش می‌زد روی پیشانی‌اش و لب‌پسایشی‌اش را تند و تند گسار می‌گرفت. صدایش در تالار قصر پیچید: «به خدا قسم او را سحر کرده است! آری موسی بن جعفر او را سحر کرده است.» با صدای بلند و خشمگین او، پرده‌های حریر و سبک که به دیوار و پنجره‌های گرد و بیضی شکل تالار آویزان بود، لرزید. غلام هم دست به سینه ایستاده بود. آنقدر سرپا ایستاده بود که دوست داشت برود یک جای دنج و آرام، بنشیند و تکیه بدهد به دیوار.

داشت به موسی بن جعفر فکر می‌کرد و تأثیری که بر روی کنیزک گذاشته بود. به کنیزک نگاه کرد که گوشه‌ای کنار کنیزان دیگر

حرکت تند و سریع، عقشان زد و از اتاق آمد بیرون. سؤال‌های گوناگون به مغزش فشار می‌آورد: «چرا هارون گفت: بهترین لباس را بپوشم؟ برای چه گفت: به بهترین شکل خودم را آرایش کنم؟» سعی کرد دیگر به این مسائل فکر نکند، در عوض لب‌هایش را غنچه کرد و دوباره از آن لبخندهای آرام زد.

زندانیان در سیاه و چوبی زندان را پشت سر او بست. زندان، تاریک و نمناک بود. فقط از روزنه‌ی گرد سقف گنبدی شکل زندان، نور کم‌رنگ و بی‌جانی به داخل می‌تابید. یکی از دست‌هایش را به دیوار گرفت. مواظب بود

جلوی آینه، دور خودش چرخید. موهای سیاه و بلندش هم چرخیدند. لب‌هایش سرخ سرخ بود. عین انارهای روی شاخه‌ی درخت. از توی آینه، پنجره و درخت انار پشت پنجره پیدا بود. لبخند کوچکی زد و به لب‌های خود خیره شد. درست عین شکوفه‌های قرمز و مایل به نارنجی انار بودند. شانه‌ی چوبی را انداخت توی تاقچه، بقیه‌ی لباسش را صاف و مرتب کرد و قبل از این که از جلوی آینه کنار برود، دوباره از آن لبخندهایی که به قول خودش دل را می‌برد، زد و زیر لب گفت: «بهتر از ایسن دیگر نمی‌شود؛ زودتر بروم بینم هارون الرشید با من چه کار دارد؟» دستی به موهایش که روی پیشانی‌اش ریخته بود، کشید و با یک

جایزه با جدول!

در ضمن، تعداد زیادی جدولی شماره‌ی قبل به دستمان رسیده که ان شاء الله در شماره‌ی بعد، اسامی برندگان جدول شماره‌ی قبل را می‌خوانید. و اما جدول این شماره:

پس از انعام جدول، حرف وسط جوابها را از بالا به پایین کنار هم بگذارید تا به رمز جدول دست پیدا کنید. برای شرکت در فرعه‌کشی، حداقل دو سطر دربارهی رمز پیدا شده بنویسید.

۱			۱
۲			۲
۳			۳
۴			۴
۵			۵
۶			۶
۷			۷
۸			۸
۹			۹
۱۰			۱۰
۱۱			۱۱

از راست به چپ:

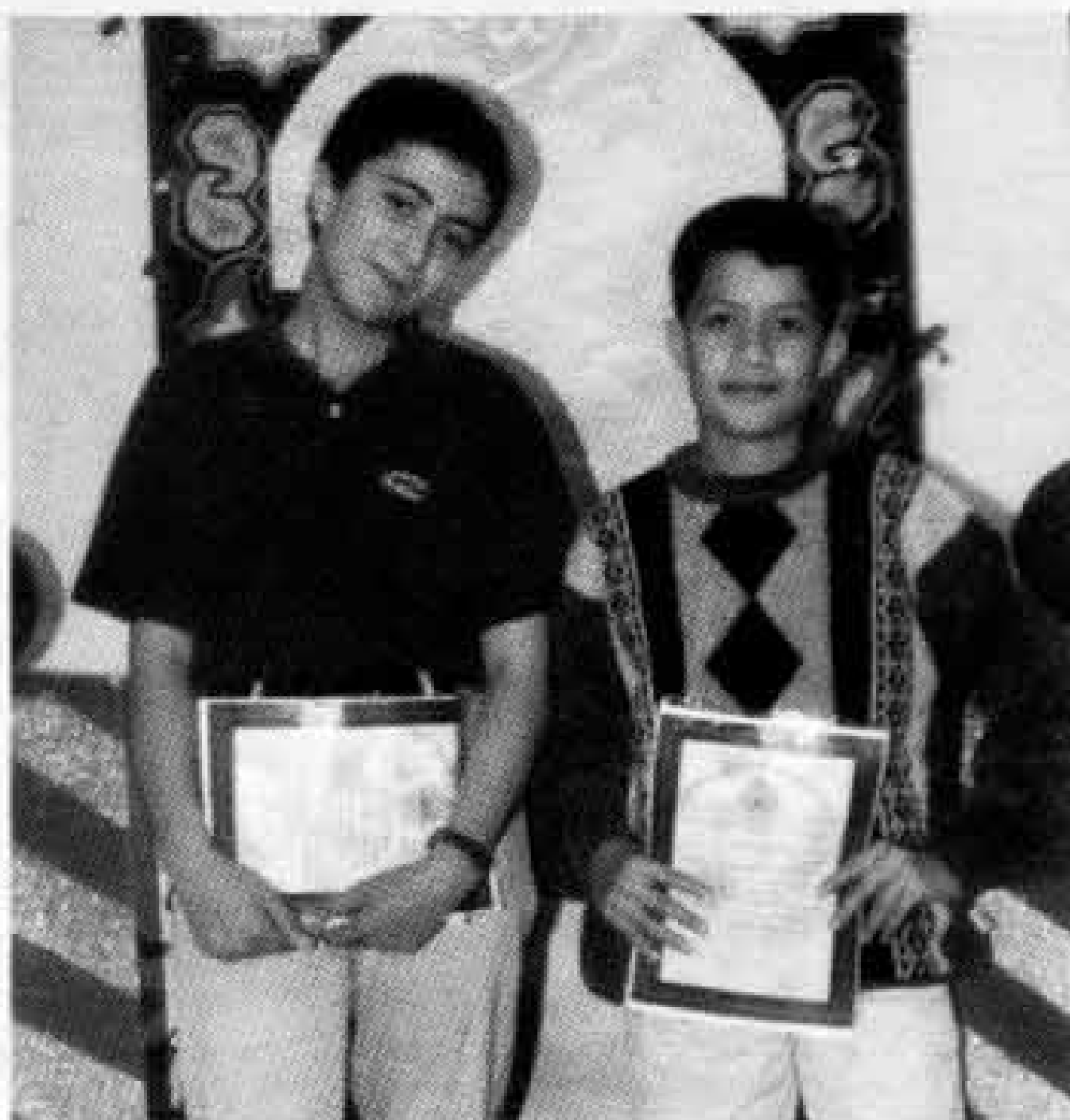
- ۱- دوم نیست.
- ۲- فرشته.
- ۳- رنگ عزا.
- ۴- عرض نیست.
- ۵- ماه عربی.
- ۶- شاعر می‌سراید.
- ۷- میوه‌ی نارسیده.
- ۸- تکلیف‌دانش‌آموزان و سربازان.
- ۹- رایت، پرچم.
- ۱۰- دعای زیر لب.
- ۱۱- سر.

از چپ به راست:

- ۱- به سوره‌هایی که در مکه بر پیامبر نازل شده است، می‌گویند.
- ۲- گیاهی که استفاده‌ی غذایی دارد و بیج آن معروف است.
- ۳- حرف سکوت.
- ۴- طول وارونه.
- ۵- توان، نا.
- ۶- رعش‌های بی‌انتهای.
- ۷- پوشش بعضی جانوران.
- ۸- جزیره‌ای ایرانی در خلیج فارس.
- ۹- نخست، یکم.
- ۱۰- آخرین مرحله‌ی کشاورزی.
- ۱۱- پرنده‌ای کوچک‌تر از گنجشک.

عکس‌های یادگاری

قرار ما از این به بعد، این خواهد بود که عکس‌های یادگاری و هیئانی شما را در اینجا چاپ کنیم؛ البته همراه با یک توضیح کوتاه. منتظر عکس‌های ارسالی شما هستیم. پس چرا نشسته‌اید؟! یا عی!



این شماره: سید فواد موسوی - محمد سید محمدی موضوع: جشن تکلیف

ایستاده بود؛ داشت زیر لب چیزی زمزمه می‌کرد. حتماً می‌گفت: «سُبُوح، قُدُوس، سُبْحانک سُبْحانک». صدای فریاد هارون، باز در تالار پیچید. این بار با کتیزک بود: «بگو ببینم بکدفعه جهات شد؟ او یا تو چه کرد که به این وضعیت افتادی؟ لب‌های کتیزک آرام آرام به هم می‌خورد. همه‌ی چشم‌ها به لب‌های او گره خورده بود. کتیزک نگاهش را در تالار گردانید: دیوارهای سفید با حاشیه‌کاری‌های بنفش و آبی، پنجره‌های چوبی مشبک که از پشت پرده‌های نازک پیدا بود؛ زمین سنگی و درختان تالار، همه و همه جلوی چشم هایش می‌رقصیدند. در خیالش تالار قصر با آنچه که او دیده بود، از زمین تا آسمان فرق می‌کرد؛ اصلاً قابل مقایسه نبود.

صدای هارون‌الرشید او را به خودش آورد: «پس چرا ساکتی؟ زود باش! سریع!»

هارون دستش را گذاشته بود روی سبب‌های سرخ و آبداری که توی ظرف بلورین رو به رویش بود و بی‌صبرانه به لب‌های کتیزک چشم دوخته بود. کتیزک دیگر آن کتیزک قبلی نبود. از این رو به آن رو شده بود. دیگر چشم‌های سیاه و درشتش را خمیر نمی‌کرد و تند و تند مژه‌های بلند و تابدارش را به هم نمی‌زد.

کتیزک به حرف آمد:

من در زندان کنار او بودم. مرتب جلوی او راه می‌رفتم و به هر طریقی سعی می‌کردم توجه او را به خود جلب کنم اما او اصلاً به من توجه نداشت. انگار که مرا نمی‌دید. همه‌اش مشغول نماز بود. بعد از نماز هم دائماً ذکر می‌گفت. یک بار از او پرسیدم: «آقای من! آیا نیازی داری که من بتوانم آن را انجام دهم.»

گفت: «نیازم به تو چیست؟»

گفتم: مرا فرستاده‌اند که به حاجات شما رسیدگی کنم.

بکدفعه با انگشتانش به نقطه‌ای اشاره کرد و گفت: پس اینها برای کیست؟

کتیزک ایستاده بود کنار کتیزان و غلامان دیگر و هر چه را برایش پیش آمده بود، برای هارون‌الرشید تعریف می‌کرد. دوست داشت دوباره برود در آن باغ بزرگ و پر درخت؛ همان باغی که زیر درخت‌هایش پر از گل لاله بود؛ همان باغی که یک عالم درخت داشت. یاد تخت‌های بزرگی افتاد که دور تا دور باغ چیده شده بود. روی تخت‌ها را با فرش‌های ابریشمی پوشانده بودند. در باغ، غلامان و کتیزکان خوش اندام و خوش قیافه‌ای در تکاپو بودند. لباس‌هایشان از حریر سبز بود. حریر سبزی درست مثل برگ درختان بالای سرشان، در دستان هم ظرف‌های بلورینی بود پر از آب و خوراکی‌های رنگارنگ. کتیزک هر چه در خاطرش بود به زبان جاری کرد.

برده‌های دور تا دور تالار، آرام آرام تکان می‌خورد. دلش می‌خواست یکی از کتیزکان سبز پوش را بگیرد و بیاورد و از او آب بخواند. دلش می‌خواست توی زندان باشد و باز امام با انگشتانش به نقطه‌ای اشاره کند؛ اشک از چشمانش سرازیر شد و زیر لب گفت:

سُبُوح، قُدُوس، سُبْحانک سُبْحانک!

لایحه کالاش



این گزارش واقعی نبود

دختران اکثراً شلواریهای کوتاه به نام «سامیا» پوشیده‌اند و پسران مثل آنان شلواری پوشیده نیز در شهرک و ساحل، در حال قدم زدن می‌باشند. البته لب ساحل، با صدای گیتار و گاه تکنو رقصیدن جای خود را دارد. دگمه‌ها که شب قبل جدیدترین‌های لوس آنجلسی بخش می‌کردند، حالا توارهای نوحه و شور با سبک‌های تند، گذاشته‌اند و گهگاه برای برخی از مشتریان ویژه! زهر ماری نیز سرخ می‌نمایند. گویی شیطان حلول کرده است. عرق شرم بر پیشانی دریا نشسته است و بغضی مرموز او را فرا گرفته است.

شنبه ساعت ۱۴ ظهر: جاده‌ی هراز - راه بازگشت

این تنها سفر شمالی بود که در هنگام بازگشت، با قلبی سوخته بازگشتیم و شاید از معدود جوانانی بودیم که با صدای رادیوی ماشین و ذکر مصیبت ام ابیها، زهرای اطهر(س) حال کردیم و دلمان صیقلی یافت.

پنجشنبه ۸۲/۵/۹ ساعت ۲۲ شب: ساحل محمود آباد

شور و ولولهای عجیبی در ساحل حاکم است؛ بوی گیاب و صدای تیک و تیک بلال و نوارهای لوس آنجلسی دگمه‌داران، در نوع خود دیدنی است! در این دگمه‌های ساحلی همه چیز موجود است. از مسکرات گرفته تا انواع مواد مخدر و قرص‌های توهم زا... عده‌ای جوان مست، گرد هم حلقه زده، در حال پایکوبی هستند و گه‌گاهی به نوامیس مردم نیز سرکی می‌کشند و کمرور کمرور ادب! حواله‌ی آنان می‌نمایند!

جمعه ۸۲/۵/۱۰ ساعت ۲۱/۳۰ شب (شب عزای دخت رسول) ساحل شهر دریا - محمود آباد

همه‌همه و دود جگرکی‌ها و دگمه‌داران، فضای ساحل را مرموز ساخته.

پنجشنبه ۸۲/۵/۹ ساعت ۱۳/۳۰ ظهر گرمای هوا در تهران بیداد می‌کند و تنها می‌توان برای فرار از این تنور گرم به شمال، سفری کرد. اما گویادر یک لحظه اکثر اهالی تهران، چنین فکری به سرشان زده؛ چون جاده‌ی چالوس از ورودی کرج، راه‌بندان است. جاده‌ای نیست باید بازگشت و راه هراز را برگزید و از زیبایی و خوش خط و خالی چالوس، چشم پوشید.

پنجشنبه ۸۲/۵/۹ ساعت ۱۵/۳۰ بعد از ظهر: جاده‌ی هراز

در میانه‌ی راه، انواع و اقسام اتومبیل‌های لوکسی را می‌توان دید که قیمت برخی از آنها بالای ۲۰۰ میلیون تومان می‌باشد. گویی از مرز جمهوری اسلامی خارج شده‌ای؛ کلیه‌ی سرنشینان خودروهای لوکس، احساس راحتی کرده و کشف حجاب نموده‌اند و برخی گویا سوار بر دیسکوی سیار گشته‌اند! صدای تیس و تیس چنجرها و سی‌دی‌ها گوش کوهستان را قلاقلک می‌دهد و دماوند با همه‌ی سربلندی و عظمتش سر از شرم در خود فرو برده. نظاره گر این جماعت است. آتشفشانی فروخفته و سرشار از عقده‌های نهفته؛ گویی هزاران سال بیدار بر این راه نشسته و خاطرات مسافران این جاده را مرور می‌کند. از دور، دود سیاه‌رنگی بر سر تهران نشسته و این شهر پر مدعا و مغرور را در خود فرو برده است.



فرهنگ منبر

ناصر رفیعی محمدی

در دو شماره‌ی پیشین، مطالبی پیرامون اهمیت و تاریخچه‌ی منبر آوردیم. در این شماره به بررسی مؤلفه‌های تشکیل دهنده‌ی تبلیغ یعنی: «مبلغ»، «مخاطب»، «موضوع»، «شیوه‌ی تبلیغ» و «هدف» می‌پردازیم. نخستین عامل در فرآیند تبلیغ، «پیام رسان» و «مبلغ» می‌باشد. «مبلغ»، برای ارائه‌ی پیام خوب به مخاطب (پیامگیر)، بایستی دارای شرایط و ویژگی‌هایی باشد تا بتواند به هدف مطلوب، یعنی افشاح و تربیت، بپردازد؛ جنبه‌ی انگیزی «مبلغ» به مراتب مهم‌تر از جنبه‌ی آگاهی و دانایی اوست. مبلغ، قبل از هر چیز، ترجمان عقاید و پیام‌های خویش است و پیامگیر، گفتار پیام رسان را با شخصیت او می‌سنجد، قرآن کریم، پیامبر اکرم را با چنین اوصافی، در تبلیغ دین معرفی می‌نماید.

یا ایها النبی! انا ارسلناک شاهداً و مستقراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً (۱)
رسول خدا ضمن داعی الی الله بودن، چراغ روشن است؛ شخصیت او نورانیت و اثر بخشی دارد. هر چه مبلغ، خود را بیشتر به ذهنیت‌های معنوی بیارابد، تاثیر او بر مخاطب، بیشتر است. شرایط نظری، روحی، اخلاقی، اجتماعی و ظاهری دسته بندی نمود.

الف) شرایط نظری: مراد از این دسته، ویژگی‌هایی است که به فکر و دل مبلغ بستگی دارد و مبتنی اندیشه و طینت اوست. این شرایط عبارتند از: آگاهی، ایمان و قوت نفس.

ب) آگاهی: مبلغ قبل از هر چیزی بایستی آگاهی و مهارت لازم را در ارایه‌ی تبلیغ دارا باشد؛ این آگاهی (زمینه‌هایی دارد. الف) موضوع‌شناسی: ابعاد موضوع مورد بحث، بایستی برای گوینده روشن باشد؛ بحثی را مطرح ننماید که برای خود او ناشناخته و مبهم است. مبلغ، نباید انتقال دهنده‌ی مطالبی باشد که صرفاً جمع آوری نموده و خود در ابتدای راه هضم و فهم آن است. قرآن کریم ویژگی دعوت و راه پیامبر اکرم (ص) را شفافیت و روشنی دانسته، و می‌فرماید:

«فل هذه سبیلی ادعوا الله علی بصيرة انا و من اتبعی» (۲)

امام علی (ع) می‌فرماید: «علیکم بالدرایات لایالروایات» (۳) بر شما یاد به دقت و بینش نه صرفاً نقل قول.

و نیز امام صادق (ع) می‌فرماید: «العامل علی غیر بصيرة کالسائر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعداء» (۴) کسی که بدون بصیرت، اقدام به کاری می‌نماید، مانند کسی است که در بیراهه گام برمی‌دارد؛ شتاب در حرکت جز دوری نتیجه‌ای ندارد. بیان مطلب مهم که خود پیام رسان، آگاهی

کامل نسبت به آن ندارد، نه تنها مخاطب را افشاح نمی‌کند، بلکه ممکن است در او الفای شبهه نموده، ارکان اعتقادی او را تخریب کند. فرض کنید گوینده‌ای برای نخستین بار، مطلبی را در مورد فضاء و قدر مطالعه نموده و اکنون، با ابهام فراوان، می‌خواهد به تبیین این موضوع بپردازد؛ بدون تردید از عهده‌ی این کار برنیامده، شنونده را در قعر این بحث، غرق خواهد نمود.

ب) شیوه‌شناسی: جنبه‌ی دیگر آگاهی، شناخت روش‌های تبلیغ است. چه بسا بحث مهم و ارزشمندی، به دلیل فقدان شیوه‌ی مناسب در الفاح، به مخاطب، ذبح شده و کارایی لازم را نداشته باشد.

ج) مخاطب‌شناسی: آگاهی ضروری دیگر، شناخت روحیات، شرایط، سطح علمی و علائق مخاطب است. گرچه این آگاهی، بویژه در منابر عمومی، کار مشکلی است اما می‌توان با روشهایی مانند پرسش از اهل فن، چهره‌شناسی، ملاحظه‌ی سن و سال، فرهنگ و منطقه و مانند آن نسبت به موارد، آشنایی نسبی پیدا کرد.

د) جریان‌شناسی: موضوع مهم دیگر، که آگاهی مبلغ نسبت به آن ضروری است، شناخت جریان‌های حاکم، بر جامعه‌ی تبلیغی مورد نظر، از نظر سیاسی، اعتقادی، اجتماعی و... ابزار مناسب را برای تبلیغ انتخاب کند. به عنوان مثال، در فضایی که برخی مخاطبان ضد روحانی هستند در منطقه یا محله‌ای که جریان سیاسی خاصی حاکم است، در محیطی که تعصبات قومی و منطقه‌ای ویژه‌ای است، هر کدام روش خاصی را می‌طلبد.

ه) آفت‌شناسی: امام علی (ع) می‌فرماید: کل شیء آفة؛ هر چیزی آفتی دارد.

آسب‌شناسی تبلیغ، خود بحث مستظلی دارد که در این نوشتار، مجال آن نیست. فقط به اختصار متذکر می‌شویم که با توجه به ظرفیت مخاطب، موضوع بحث، فرصت ارایه و... گوینده بایستی آسب‌ها را شناسایی نموده، به رفع آن بپردازد.

به عنوان مثال، در شرایطی ممکن است اقتضای مقدمه برای منبر نباشد؛ بایستی بلافاصله سراغ شاه کلیدهای بحث برود. ممکن است شرایط، اقتضای روضه‌ی طولانی داشته باشد و بالعکس اصلاً اقتضا در روضه نباشد. به هر صورت آسب‌شناسی با توجه به سایر مؤلفه‌ها، بحث حایز اهمیتی است.

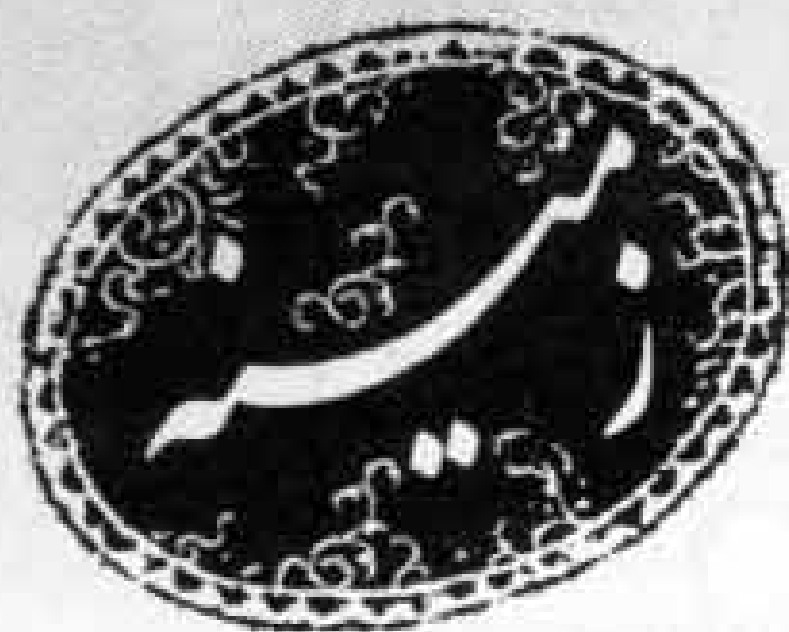
ان شاء الله در نوشتار بعدی، به تبیین سایر شرایط می‌پردازیم
پی نوشت:

- ۱- احزاب / ۴۶.
- ۲- یوسف / ۱۰۶.
- ۳- بحار / ۲ / ۱۶۰.
- ۴- اصول کافی / ۱ / ۲۳.



زندانی بلاکش

بخش اول
* سید غلامرضا حسینی



آنان که در حجاب و تاریکی فرو رفته‌اند، نمی‌توانند قد و قامت و باد نو را همواره برای خود شاداب نگه دارند، نازپروردگان عالم خاکی را تاب و تحمل مشکلات طریق رسیدن به بندگی حقیقی و نایل شدن به مشاهدات حضرت محبوب نمی‌باشد. این کار، عاشقی سوخته و دل‌باخته چون پروانه را می‌طلبد تا در مقابل ناملازمات، ایستادگی و جان افشانی تمام داشته باشد و به گفته‌ی پیر خرابات و عاشق عارف، حافظ شیرازی:

نقد صوفی، نه همه صافی بی‌غش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
خوش بود گر محک تجربه آید به میان
تا سیه روی شود، هر که در او غش باشد
ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست
عاشقی شیوه‌ی زندان بلاکش باشد
غم دنیای دنی چند خوری؟ باده بخور
حبیب باشد، دل دانا که مشوش باشد
آری، تا زمانی که دل خویش را از علائق دنیوی و غیر دوست پاک نسازید، او را به شما عنایت نخواهد بود؛ که خداوند عزیز فرموده: «ما جعل الله الرجل من قلبین فی جوفه (۱)؛ خداوند برای هیچ کس دو دل در درونش قرار نداده است.» برای رسیدن به فیض حضرت دوست، باید سیلاب دیدگان، جان و دل را شویید و از گرد و غبار پاک سازد. رندی آموز و کرم کن، که نه چندین هنر است حیوانی که تنوشد می و انسان نشود گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی، لؤلؤ و مرجان نشود اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و جیل، دیو سلیمان نشود چون عاشق شیدا و نبایش گر حقیقی، نجافی و انقطاع از عالم طبیعت حاصل نمود و دیده‌ی دلش روشن گردید، حضرت دوست را با تمام موجودات به اسم و صفت پا چشمان دلش جلوه گر می‌بیند و ستر «الله نور السموات والارض» خداوند نور آسمانها و زمین می‌باشد بر او آشکار می‌شود. ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست؟ منزل آن مه عاشق گش عیار کجاست؟ شب تار است و ره وادی ایمن در پیش آتش طور کجا، وعده‌ی دیدار کجاست؟ عاشق خسته، ز درد غم هجران تو سوخت خود نهرسی تو که آن عاشق غمخوار کجاست!!

آری؛ شایسته‌ی انس و قرب و وصل حضرت محبوب، آنان می‌باشند که از خود وجودی و خودخواهی به جای نگذاشته باشند و هر چه دارند، به پای او ریخته باشند و دانسته و مشاهده کرده باشند که هیچ اند خدا را کم نشین با خرقه پوشان رخ از زندان بی سامان می‌پوشان در این خرقه، بسی آلودگی هست خوشا وقت قیام می‌فروشان تو نازک طبعی و طاقت نداری گرانی‌های مشتی دل پوشان در این صوفی و شان دردی ندیدم که صافی باد عیش دُرد پوشان عبودیت و خاک در جانان شدن، کمال والای انسانیت و مقام «انسی جاعل فی الارض خلیفه» برانستی که جانشینی برای خود در زمین قرار می‌دهم را به بشر عنایت می‌کند

جان فدای تو که هم جانی و هم جانانی هر که شد خاک درت، زست ز سرگردانی خام را طاقت پروانه‌ی دلق سوخته نیست نازکان را نرسد سیره‌ی جان افشانی در خم زلف تو دیدم دل خود را روزی گفتمش جونی و چون می‌کنی؟ ای زندانی! گفت: آری! چه کنی گر نیری رشک به من؟ هر گدا را نبود مرتبه‌ی سلطانی

و او را از سرگردانی در عالم طبیعت می‌رهاند و به مشاهده‌ی ملکوت جهان هستی و اسماء و صفات و ذات حضرت محبوب، نایل می‌سازد که: «الا انهم فی مرتبه من لقاء ربهم الا انه یکل شیء محیط آگاه باش که همانا آنان از ملاقات پروردگارشان در شکند؛ هان به درستی که او بر هر چیزی احاطه دارد.»



گزارشی از سفر کربلا

عشق و یار و این چنین مستحق هیچ کس نیست

مربیه خوانی و توشل - صدمه زدن به جسم خود به شیوه‌های مختلف - نا حذی که گناه حرم حضرت امام حسین مَلُوت و آلوده به خون سرخی از آنان می‌شد و اعتراض بسیاری از زائران بویژه عرب‌ها را به همراه داشت - قفل بر خویش زدن، قلاوه افکندن و عو عو کردن و... از دیگر اعمالی بود که از برخی زائران دیدیم و هر چه هم اعتراض کردیم، نتیجه‌ای نداشت.

گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی من آنچه البته به جایی نرسد فریاد است! به اعتقاد من این زائران، که به شکل افراطی و بیشتر برای دل خویش سینه‌زنی داشتند تا عرض ارادت، نه تنها این‌هی اشتیاق سی‌چهل ساله‌ی مردم ایران نسبت به زیارت عتبات عالیات نبودند که حتی به صورتی منفی، چهره‌ای زشت و ناشایست از ما جلوه دادند؛ به هر حال مردم عراق، این زائران جوان را نمونه‌ای از مردم ایران و به تعبیر عامیانه‌تر مشت نمونه‌ی خروار می‌دانستند و همین امر اسباب شرمندگی و خجالت دیگر ایرانیان را فراهم کرده بودند... آنجا بود که بواقع برای مظلومیت آقا اباعبدالله الحسین گریستم که چنین مدعیانی در عاشقی دارد و نیز برای مظلومیت مردم ایران، که چنین افرادی قرار است نماینده و نشان‌گر عشق دیرینه‌ی آنان به اهل بیت باشند...

امید است نشریه‌ی «خیمه» که با شمار آسیب‌شناسی هیئات و شناسایی ارزشهای والای هیأت‌های مذهبی، وارد این عرصه شده، به این موارد ناهنجاری - که اینجانب صادقانه نوشتم و به اطلاع رساندم - توجه نموده، و درباره‌ی آنها اطلاع‌رسانی دقیق و علمی داشته باشند.

والسلام - یک دانشجو

این را می‌شد از افراطیهایی که در امر فیلم‌برداری و عکاسی که داشتند بخوبی حس کرد. بسیاری از زائران نیز از این وضع گله‌مند بودند که چرا حال خوش آنان در خلوت با دوست را عده‌ای با بی‌معرفی - و به تعبیر منصفانه‌تر، با بی‌توجهی - برهم می‌زنند...

۳. بی‌توجهی به امر نماز، تلخ‌ترین واقعیتی بود که متأسفانه در برخی زائران دیدیم. زائری که با پیاده‌روی و تحمل سختی به سمت حرم اربابش حرکت می‌کند باید نماز را نوعی تجدید روحیه و تقویت بنیان جسم و روح خود بداند نه این که... بگذریم! ای کاش این حقیقت به همین اندازه، تلخی داشت. امیدوارم هیچ زائری، آنچه من دیدم ندیده باشد؛ تا بتوانم برای خودم توجیه کنم که حتماً در خواب بوده‌ام و ذهنیات است و... هنوز باورم نشده، دیده باشم تا دیر وقت، هیأتی‌ها مشغول عزاداری در حرم مطهر ارباب خود باشند، اما در قبال نماز صبح خویش... بهتر است دم فرو بندم و دل خوش کنم که اشتباه دیده‌ام!

۴. بسیاری از هیأتی‌هایی که در هیأت خود تحت تعلیم افراد آگاه بوده‌اند، خوشبختانه مؤدب به آداب خاص زیارتند؛ اما در این میان، کسانی هم هستند که دچار افراط و تفریط‌هایی در امر زیارت و ابراز ارادت به ساحت مقدس اهل بیت و آستان عرشی آنان می‌شوند. بارها دیدم - و ای کاش نمی‌دیدم - که برخی هیأتی‌ها در برابر ضریح ائمه‌ی اطهار بخصوص امام حسین (ع) به سجده می‌افتادند و حتی به تذکرات افراد دلسوز بی‌توجهی می‌کردند و عمل بی‌حساب و ناشایسته‌ی خود را به حساب جنون و مَنُون و این جور حرف‌ها می‌گذاشتند!

۵. سینه‌زنی به صورت افراطی - به جای

سفر به دیار کربلا، سفر بسیار عظیمی است و هر زائری - اگر اندکی چشم بروی حقایق بگشاید - می‌تواند دقیقاً آن حادثه‌ی عظیم را - اگر چه بظاهر ۱۴۰۰ سال از آن می‌گذرد - بطور محسوس درک کند و عمق مصیبت را احساس نماید.

سفر ما به دیار کربلا آمیزه‌ای از شوق و احساس شمع، و همراه با تحمل سختی‌های راه بود، که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد. اما آنچه مرا وادار به نوشتن این مظرها نموده حقایق تلخی است که در مدت این سفر، طعم آن را چشیده و سبابورانه آن را دیده‌ام. شاید بسیاری از زائران محترم به خاطر آن که این سفر را نوعی سودا یا معشوق خویش می‌دانند هرگز - به خاطر رعایت حریم‌ها - به خود اجازه ندهند این حقایق تلخ را به زبان آورند و آن را به عهده‌ی خود ارباب بگذارند؛ اما از آنجا که من بی‌توجهی به این مسایل را همراه با نوعی خطرات اجتماعی و فرهنگ‌سازی غلط و انحرافات عمیق می‌دانم، نمی‌توانم در قبال آن بی‌تفاوت باشم و در این مختصر، صرفاً به صورت کلی به برخی از این موارد اشاره می‌نمایم.

۱. پیاده‌روی به سمت کربلا مسلماً با خطراتی همراه بوده و هست؛ چه بسیار از زائرانی که صرفاً به شوق زیارت آقا ابی‌عبدالله رخت سفر بسته و عازم می‌شوند اما در این میان، معدود افرادی هم هستند که بصورت هیأتی و ظاهراً جهت همراهی یا هم و به تعبیر بهتر، نوعی رفیق‌بازی و به تعبیری تلخ‌تر، نوعی چشم و هم چشمی (۱) عازم این سفر می‌شوند... امیدوارم که حدس این حقیر، کاملاً اشتباه باشد.

۲. تعدادی از زائران مشغول سنگ و گِل می‌شدند و دل به ظواهر حرم بسته بودند.

آینه‌ی فضیلت و پارسایی

آیت‌الله احمدی میانجی

از جمله اندیشمندانی که زندگی او سرشار از زهد و تقوا، و تلاش برای کسب موفقیت بود و زندگی او می‌تواند برای نسل جست و جوگر امروز الگوی مناسبی باشد، آیت‌الله احمدی میانجی -رحمة الله علیه- است.

ایشان یکی از اساتید بزرگ اخلاق در حوزه‌ی علمیه قم بود که سخنان حکیمانه، دلنشین و شورانگیزش، زیانزد خاص و عام بود. عطر خلق و خوی قرآنی او، همواره فضای محافل علمی و اخلاقی را همواره معطر می‌ساخت. هر انسانی در برخورد اول، آن چنان با او انس و الفت می‌گرفت، که گویا سالهاست با او آشناست. سبب اصلی این شیفتگی‌ها اخلاق و تواضع و صمیمیت ایشان بود.

نوجوانی و جوانی

آیت‌الله احمدی میانجی در معرفی خود اینچنین می‌گوید: «نام من علی احمدی است و در منطقه‌ی «اوج تپه» واقع در چهار فرسخی غرب شهر میانه، از استان آذربایجان شرقی، به دنیا آمده‌ام. تاریخ تولدم طبق شناسنامه، (۱۳۰۴) ه‍.ش می‌باشد. اما با اندکی تأمل، تاریخ تولدم تابستان (۱۳۰۵) می‌باشد چون که مرحوم پدرم تاریخ تولدم را پشت یکی از کتابهایش - به نام «جامع‌الآخبار» - چهارم محرم (۱۳۲۵) هجری قمری یادداشت کرده است. «علی احمدی» که بعدها علم و فضیلتش زیانزد عام و خاص شد، تحصیلات اولیه‌ی خود را در نزد پدر آغاز کرد و در ادامه، به شهر تبریز و سپس به قم هجرت نمود و از محضر اساتید بزرگی همچون آیت‌الله مرعشی نجفی، آیت‌الله شیخ موسی زنجانی، آیت‌الله سید حسین قاضی، آیت‌الله محقق داماد، علامه طباطبائی و... تلمذ نمود.

در کنار تدریس درسهای حوزه، به تحقیق و تألیف نیز دست بازید، که از جمله‌ی آنها کتاب ارزنده‌ی «مکاتیب الرسول» است.

احترام به همسر

نقل شده است که: «در این چند سال اخیر، چون همسر آیت‌الله میانجی کسالت داشتند، ایشان هیچ دعوتی و مهمانی را نمی‌پذیرفت.»

پول هنگفت

آیت‌الله احمدی میانجی نقل می‌فرمود: یکی از ثروتمندان، پول هنگفتی را به من داد که برای رفع مشکل محرومان خیلی کارساز بود؛ اما احساس کردم او می‌خواهد بعداً بیاید برای کارهای خود از من تأییدیه و توصیه‌نامه بگیرد. لذا آن همه پول را رد کردم!»

به مجلس شهدا می‌آیم

بارها آیت‌الله احمدی میانجی را برای سخنرانی دعوت می‌کردیم. ولی ایشان نمی‌پذیرفتند؛ ولی هر بار وقتی که عرض می‌کردیم مجلس شهید است، مشتاقانه می‌پذیرفتند و می‌گفتند: «چشم می‌آیم!»

فقط برای خدا

نقل شده است که: «آقا جعفر، فرزند آیت‌الله احمدی میانجی در کربلای پنج به مقام شامخ شهادت نایل آمد. ایشان در تشییع جنازه‌ی فرزندشان حضور پیدا کرده بودند، ولی ناگهان از نیمه‌ی راه بازگشتند. وقتی که علت را از ایشان جویا شدیم، فرمودند: چیزی را که در راه خدا داده‌ام، نمی‌خواهم دنبالش راه بیفتم! ایشان در مجلس هفت نیز شرکت نکردند!»





عزت نفس

سالهای اول که آیت الله میانجی به تبلیغ می رفتند، مردم وجوهات خود را به ایشان می دادند؛ ایشان با این که در اوج احتیاج و نیاز بودند، آن وجوهات و خمس را به طلبه های دیگر می دادند که آنها خدمت مراجع تقلید ببرند، تا مقداری از پول دست آن طلبه ها را بگیرد. آیت الله میانجی بزرگوار بودند و با تهیدستی می ساختند و مشکلات را تحمل می کردند ولی عزت نفس خود را حفظ می نمودند.

امام جماعت فیضیه را نپذیرفت

نقل شده است که: «بعد از ارتحال آیت الله العظمی اراکی، از ایشان دعوت شده که امامت نماز جماعت با شکوه مدرسه فیضیه را بپذیرند، ولی ایشان قبول نکردند و در همان مسجد کوچک که پیشتر نماز می خواندند، نماز جماعت خود را ادامه دادند».

ساده زیستی

یکی از محافظان ایشان می گوید: «حاج آقا نمونه ای بارز تقوی و اخلاص بودند. همیشه سر یک سفره می نشستیم و بسیار صمیمی با هم غذا می خوردیم. ساده زیستی ایشان همواره ما را شگفت زده می کرد».

از ایشان کار مکروه ندیده ام!

یکی از نزدیکان ایشان می گوید: «حدود پنجاه سال با آیت الله احمدی میانجی از نزدیک آشنا و با ایشان هم بحث بوده ام؛ در این مدت طولانی، حتی یک کار مکروه نیز از ایشان ندیده ام؛ چه برسند به اینکه از ایشان، کار حرام از قبیل غیبت و تهمت و... ببینم! در این مدت حتی تصور انجام چنین کارهایی از ایشان را نداشتم».

بعضی روزه ها را نخوانید

یکی از مداحان پیشکسوت که سالها در محضر ایشان بود، نقل نموده است: «آیت الله احمدی میانجی درباره ی روزه ها بسیار حساس بودند و می فرمودند، که: بعضی روزه هایی که بعضی ها می خوانند خوب نیست، ای کاش این نوع روزه ها را نخوانند؛ چرا که در چنین روزه هایی یک نوع ذلت برای اهل بیت - علیهم السلام - در ذهن مستمعان متصور می شود. روزه ها باید مطابق شأن و منزلت معصومین - علیهم السلام - ارایه شود».

در برخی موارد از محضر ایشان می پرسیدیم که: حاج آقا نقل این مطلب یا روزه چطور است؟ ایشان می فرمودند: من جایی آن را ندیده ام و می فرمودند: «اهل بیت - علیهم السلام - آن قدر فضایل و مقامات و کرامات دارند که هیچ نیازی به این مطالب بی مآخذ و ضعیف نداریم».

در نیمه سوخته

روزی به مناسبت ایام فاطمیه، ایشان جهت سخنرانی به مجلسی دعوت شده بودند؛ همین که وارد آن مجلسی شدند و ماکت در نیمه سوخته ای را - که به یاد واقعه ی دلخراش آتش زدن خانه ی فاطمه زهرا (س) درست کرده بودند - دیدند، بی اختیار به شدت گریستند؛ همه ی اهل مجلس نیز با ایشان گریستند. آخر الامر، ایشان در آن شب، نتوانست منیر بروند.

روژه، بیشتر بخوان!

یکی از فضیلات حوزه ی علمیه قم می گوید: «آیت الله احمدی میانجی به من سفارش می فرمود که: سعی کنید روزه، زیاد بخوانید!

ایشان دلباخته ی سیدالشهدا - علیه السلام - بود. همین که اسم یکی از چهارده معصوم - علیهم السلام - به گوش ایشان می خورد، دگرگون می شد و به شدت گریه می کرد».

فعالیت های سیاسی

او، به دور از جنجال، فعالیت سیاسی داشت و در این راه، خود را با اهداف امام خمینی (ره) کاملاً هماهنگ کرده بود. در عرصه های خطرناک و سرنوشت ساز انقلاب، با حضوری حماسی و عمیق، نقش تعیین کننده ای داشت. انقلابیون و نیروهای مردمی بویژه طلاب پرشور، امضای این عالم مجاهد را در اغلب اعلامیه ها و بیانیه های شدید اللحن جامعه ی مدرسین بر ضد رژیم شاه دیده اند.

امسال، سال آخر است

از داماد ایشان نقل شده است که: «آیت الله احمدی میانجی بعد از غلط گیری نهایی جلد چهارم کتاب معروفشان - مکاتیب الرسول - در عالم رؤیا خدمت رسول اکرم (ص) شرفیاب شدند و حضرت رسول (ص) با دست مبارک خود، شال منبری را به گردن ایشان انداختند، فرموده بودند: «امسال، سال آخر شماست».

امشب نتوانست نماز شب را به جا آورد

یکی از افراد مأیوس با ایشان نقل نمود که: «آن استاد تهذیب نفس، حاج آقا مقبّد به شب زنده داری و تهجد و نماز شب بودند. سالهای سال برنامه ی ایشان این بود که یکی دو ساعت به اذان صبح مانده بیدار می شدند و با تصرّح به عبادت می پرداختند. در اولین لحظات ارتحال آقا، من به حاج آقا مهدی زنگ زدم و تسلیت گفتم و هر دو بی اختیار گریه کردیم و اولین فرمایش آقا مهدی این بود که آقا امشب دیگر نتوانست نماز شب را به جای آورد».

ارتحال

سرانجام روح والای آن عالم فرزانه، پس از حدود ۷۵ سال زندگی و تلاش و کوشش مستمر در راه تحقق بخشیدن به اهداف بلند پیامبر اسلام و خاندان پاکش در روز سه شنبه ۷۹/۶/۲۱ مرغ روحش به سوی جهان جاوید پرکشید.

رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای در پی درگذشت این عالم بزرگ پیام تسلیتی را صادر فرمودند، که در بخشی از آن آمده است:

«ایشان در شمار عالمان و برگزیدگانی بودند که علم را با عمل و تقوی را با جهاد و فقاہت را با تبلیغ دین و برجستگی رتبه دانش و تحقیق را با کمال فروتنی و زهد و کم توقعی در هم آمیخته و در عرصه دین و معنویت همچون میدان حضور و نشاط انقلابی از پیشروان و گوی سبقت ریزندگان بودند».

منابع:

- ۱- خاطرات آیت الله احمدی میانجی؛ عبدالرحیم اباذری، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۲- اسوه ی پارسایان؛ صادق حسن زاده، انتشارات آل علی (ع)، چاپ اول، ۷۹.



شیر شراب و شعر

هر قاضی عبدالوهابی

جمعیت، مراقب خلیفه و تازه وارد بودند. مزد، جام را با دست، پس زد.

- گوشت و خون من با شراب نیامیخته...

متوکل با عصبانیت جام شراب را سر کشید.

هیچ کس نمی توانست در مقابل او نه بگوید؛ اما این مرد با بقیه فرق داشت. ناگهان فکر نازه ای به ذهنش رسید. به مرد اشاره کرد:

- شراب که نخوردی؛ لااقل شعری بخوان و مجلس ما را گرم کن!

- من شاعر نیستم.

متوکل از روی تحقیر بلند شد. تالار در سکوتی محض فرو رفت.

- امکان ندارد! حتماً باید بخوانی!

مزد به جمعیت حاضر در مجلس نگاه کرد؛ همه منتظر عکس العمل او بودند. پس از مکثی کوتاه، خواندن شعری را آغاز کرد:

چه بسیار مردان گردن کشی

که در این جهان از پس سرکشی

به کوه و کمر، قصرها ساختند

همه قصرها را بیاراستند...

با وقار و آرام می خواند؛ بیت ها کوبنده بود. متوکل نگاهش را به

دهان مرد دوخته بود. شعر پر معنایی بود. احساس کرد از جا کنده

شد و از کاخ فاصله گرفت، به سمت کوهستان رفت. همانجا که

فرمانروای مقتدری چون او، قصر بزرگش را در کمرگاه کوه ساخته بود.

✱

فرمانروای آن سرزمین بود؛ قصر بزرگش را در کمرگاه کوه ساخت. با برج و باروهای بلند و حصارهای نو در نو. اتاق ها و تالارهای قصر را با پرده های طلایی آذین بست. آن قدر از مردم مالیات گرفت که خزانهاش از طلا و جواهر لبریز شد. به جواهر سازان دستور داد برای زنان و کنیزان حرمسرایش، گردن بند و دست بند طلا بسازند. غرق لذت بود. فکر نمی کرد این خوشی ها موقتی باشد. نا ایستگاه از سرزمین همسایه، حمله کردند. کسی از او دفاع نکرد. نه سربازان و نه مردم عادی. دشمنان قصرش را به آتش کشیدند. زنان و کنیزان حرمسرایش را به اسارت گرفتند. خزانهاش را غارت کردند. خودش را هم گشتند. جنازه اش چندین روز در حیاط قصر زیر حرارت آفتاب ماند. کم کم بوی تعفن گرفت. تا این که غریبه ای آمد. او را برداشت از فراز کوه، سرازیر شد و در فرود دشت، او را به خاک سپرد. در قبری نمور و تاریک، قبری که پر از گرم بود. آن قدر زیاد که نمی شد آن ها را شمرد.

کرم ها از دست و پایش بالا رفتند. به سمت صورتش خزیدند. با حرص و ولع شروع کردند به خوردن گوشت صورت. کارشان که تمام شد؛ دیگر صورتی به کار نبود. تنها جمجمه ای تو خالی به جای مانده بود که گرمی کوچکی، میان آن دست و پا می زد. کرم به زحمت می خواست خودش را بالا بکشد و به دوستانش ملحق شود؛ اما هر بار در نیمه ی راه، لیز می خورد و می افتاد پایین؛ سر جای اولش.

✱

شعر مرد، تمام شد. متوکل به صورت خود دست کشید. به یاد کرم ها افتاد. بوی خاک نمور قبر را حس کرد. اندیشید آخرین سنگ لحد را که بگذارند؛ همه جا تاریک خواهد شد. شانه هایش لرزید. گریه امانش نداد. سحر نزدیک بود و بهنای صورت خیلی ها حبس شده بود. به دستور متوکل، امام هادی (ع) را با احترام به خانه اش برگرداندند...

منبع:

سیره ی چهارده معصوم، محمد محمدی اشتهاردی، نشر مطهر، ص ۸۶۸

شب بغداد، شرجی و گرم بود. مرد سیاهپوشی که نقابی هم به چهره داشت، چون سایه از کوچه پس کوچه های شهر گذشت. خلیفه در ساحل دجله، کاخ های بسیار و آن شب در بزرگترین کاخ، بزم شبانه ای برپا کرده بود. صدای خوانندگان و نوازندگان از دور به گوش می رسید. مرد وارد کاخ شد. به تالار بزرگ رفت. حاجب خلیفه را بین جمعیت پیدا کرد. آهسته با او صحبت کرد. حاجب سراسیمه نزد خلیفه رفت و در گوش او چیزی گفت. متوکل، جام شرابی که در دست داشت به زمین کوبید. همه ساکت شدند.

- مطمئن هستی؟

- بله یا امیرالمؤمنین!

- چند سرباز بفرست خانه اش را بگیرند. خودش را بیاورند با اسلحه ها و کتاب ها!

- چشم قربان!

سربازان، خانه را محاصره کردند از دیوار بالا رفتند. وارد حیاط شدند. در اتاق کوچکی را باز کردند. مرد در حال عبادت بود. لباس موبین به تن داشت. دو زانو روی سنگریزه های کف اتاق نشسته بود. سربازان همه جا را گشتند؛ اما از اسلحه و کتاب خبری نبود.

مرد را با خود به کاخ بردند.

متوکل به احترام او از جا برخاست. نیمه مست و خمار گفت:

- خوش آمدی پسر عمو!

فرماندهی سربازان پیش رفت.

- قربان! خبر دروغ داده اند. ما وجب به وجب خانه را گشتیم؛ ولی

هیچ چیز پیدا نکردیم.

- بروید!

متوکل، مرد را کنار خود نشاند، با وجودی که خلیفه بود در مقابل احساس کوچکی می کرد، دلش می خواست مرد را ضایع کند، در حضور جمع، تحقیرش کند جام شرابی را به سمت او دراز کرد.

- پسر عمو! آب انگور هفت ساله بنوش!



قسمت دوم
* سید هادی میری *

آن روزها... حکایت



حمله‌ی جدیدی رو شروع می‌کرد. انگار بعض قلب منو تو دستش گرفته بود و با اون بازی می‌کرد. در اوج جوانی و نو بست و دو سالگی اون شب حرفهایی رو از اون پیر مرد شنیدم ساله شنیدم که احسان کردم خیلی وقته دنبالشم. خوشحال بودم که بالاخره به کسی رو پیدا کردم که حرفهامو برم پیش اون بزنم، ولی حیف یک هفته‌ای نگذشته بود که دیدم به پرچم مشکی یا خط درشت در منزل اون پیر مرد خورده که «السلام علیک یا اباعبدالله» و یک حجله و یک عکس و صدای قرآن عبدالباسط و... بدجوری شوکه شدم تا دیروز تو مسجد دیده بودمش ولی بچه‌ها می‌گفتن صبح بعد از نماز تو مسجد تسنوم کرده. عجب عاقبت بخیری و سعادت... روزگار عجیبی بود. یکی اومد یکی می‌رفت. یکی از اومدن شاکتی بود و یکی به دنبال رفتن می‌گشت. واقعا زندگی یک معجون عجیبه! همین که از عزای اون پیر مرد دراومدیم به اصرار خانم والده و ابوی گرام، دیگه کم‌کم داشت آسینها واسه ما بالا می‌رفت از اونها اصرار و از ما انکار، که بابا هنوز زنده! من که هنوز کار خصوصی رو ندارم؛ بذارید به خورده بزرگ تر بشم چه عجله‌ای دارم! دایم دختر مردمو اسیر من می‌کنید گنه چسبیده! ولی مثل اینکه خوابهایی دیده بودند که نگو و نپرس...
ادامه دارد...

می‌شن. نکته یکی این بار من مجلسو گردو ندیدم نه! من و تو هیچ کاره ایم! هر وقت بای منبر ارباب نشستی قبل اینکه بخونی، با

خودت حدیث نفس کن! بگو من کیم؟!
شان مقام و منزلتون چیه؟! خلاصه جونم ببرات من کجاست و شما خانواده، کسی هستید؟!
بگه که ما پیرمردها رفتی هستیم و آینده، مال شما جوونهاست. الحمدلله بی بی، یک نمکی تو صدقات انداخته، خراب می‌خونی و سوز خوبی هم تو صدقات هست.
ایشاءالله آینده‌ات روشنه! ولی از من پیرمرده تو نصیحت،

اول برو گریه کردن یاد بگیر، بعد بیایشت می‌گرفتن! امشب دیدم همه دارن زار می‌زنن و صورتهای همه خیس از اشک شده، ولی تو انگار نه انگار! بخش منو اینجوری زک دارم می‌گم ولی هر وقت تو «بسم الله» و «السلام علیک یا اباعبدالله» دیدی اشک از گوشه چشمات داره سراریز می‌شه، بدون نمکو ریختن و کار دیگه تمومه، بدون که کنترل دست خود اوستا گیریم. دیگه تو هیچ کاره‌ای آره عزیز چون ما رو دعا کن و عاقبت بخیری ما رو از آقا بخوای!
اون شب دلم نمی‌خواست حرفهای اون پیر مرد تموم بشه. انگار جمله جمله حرفهایش تسوی دلم داشت حک می‌شد. هر بار که

... واقعه‌ی اون شب، بدجوری ذهنمو مشغول کرده بود، یکی دو ماهی گذشت و من هنوز جواب سؤالمو نگرفته بودم تا اینکه



اون شب به یادماندنی اتفاق افتاد. پیرمرد ریش سفیدی تو مسجد محل می‌اومد و بعد از نماز که می‌دیدم بچه‌ها رو دور خودش جمع می‌کنه و برایشون نصیحت و موعظه می‌کنه! قیافه‌ی جذاب و به قول معروف، تو دل‌برویی داشت. بارها می‌خواستم برم جلو سر حرف رو باهاش باز کنم اما هر دفعه بدجوری خجالت می‌کشیدم و نمی‌شه که راحت حرفهامو باهاش بزنم. اون شب، آگه درست یادم بیاد، اولین شب قدر بود و مسجد مملو از جمعیت! مجلس با حال و با صفایی شده بود تمام جوونهای محل هم جمع بودند. بعد از تمام شدن روضه و مراسم احیاء و خوردن سحری داشتیم می‌رفتم خونه که خودش اومد جلو یا تواضع خاصی سلام کرد و با لحنی که هیچ‌گاه فراموشم نمی‌شه گفت: جوونا! خیلی خوب مجلسی بود ولی از من به تو نصیحت، که همه چیز مجلس رو از خودتون بخوای، سوز و نمک و اخلاص و همه رو آقا و ارباب باید عنایت کند. آگه به روزی رفتی مشهد پاپوس علی بن موسی الرضا (ع) برو دهنو بذار تو یکی از شبکه‌های ضریح به آقا بگو من از خودم هیچی ندارم هر چی لایقشم خودت عنایت کن! هر چی روزی منه، امضا کن! و هر چی باید بگم، به زبانم جاری کن و هر چی به ضروره ازم بگیرا آی جوونا! ما کنترل شده‌ایم. همه‌ی مجلس‌ها از یکجایی کنترل



گیرنده: مداح اهل بیت جناب آقای...



فرزندانش قرار دهیم خود به خود کارها حل می شود با خوانندگانش می فهمانندید بیاید کاری کنیم جوان و انسان امروز زندگی اش با یاد فاطمه باشد تا فاطمی زندگی کند.

نکته دیگری که برای من قابل توجه بود این که من اشک مستمعان را می دیدم فضای روشن مجلس، موقعیت جالبی بود برای شما و مستمعین. شکر خدا سبک و سبکی روضه خواندن شما نشان می داد که روی روضه ها فکر شده و کار شده و خلاصه بگویم وقت گذاشته اید. مطلبی را که باید در اول می گفتم و حال می گویم اینکه هر شب با یاد امام زمان شروع کردید که این هم جای سپاس و شکرگزاری دارد. یک نکته دیگر در این وضعیت حیات ها که دیده می شود - این بود که بُعد روضه و اشک در مجلس شما بر بُعد سینه زنی برتری داشت. که این وضعیت در خیلی از هیات های امروز کمتر دیده می شود همه دنبال سینه زنی و شور زدن هستند تا آرایه مطلب و اما کلام آخر و آن اینکه بدان خطاب من تنها به شخص خاصی نیست خطاب من به شما و همه مداحان و خلاصه به هر کسی است که در هیات ها تأثیرگذار است چه شعایی که تازه خواندن را شروع کرده ای و چه شعایی که موی خود را در این راه سپیده کرده ای مواظب باش که در ورطه امتحان هستی مواظب باش که این همه شوق و محبت جوانان و نوجوانان و پیرغلامان را به چه سمت و سویی میبری. آرزوی ما رضایت آریاب از ما و شماست.

• ای گاش نویسنده ی محترم نامه، اشاره ای به مداح یا اسم هیأت هم می نمود تا دیگران هم بدانند اگر در هیأت یا مجلسشان چنین خبرهایی شد برای خیمه نامه ای بفرستند و خیمه هم این نامه را بدون هیچ جرح و تعدیل، یا ویرایش چاپ کنند، مانند همین نامه ای که خواندید.

بنا دیدن مجالس شما در محرم و صفر امسال، احساس کردم که بعضی از حرف هایی که می زدید جز شعار چیزی نبود شعر قوی همراه با مضمون های ناب که از دل شعر بیرون کشیده شود، یافت نمی شد مگر کم و فلیل، روضه ها هم خیلی تکراری و گاهی خسته کننده. دیگر داشتم ناامید می شدم بیش خود گفتم که انگار موج و هیجان سینه زنی ها همه را در بر گرفته - تا اینکه فاطمه فرا رسید. با حال ناامیدی و اضطراب وارد مجلس شما - البته نه شما بلکه صاحب اصلی مجلس - شدم. اما فضا را طوری دیگر دیدم! انگار کارهایی صورت گرفته و الحمدلله تغییری حاصل شده. اما چه تغییری آیا باز به همان سمت و سوی گذشته و یا در جهت مخالف؟

وقتی در چشم همه، چه جوانان و چه پیرغلامان، انتظار را دیدم! بیش خود گفتم که اینها منتظر چه چیزی هستند؟ منتظر حرکات و سکنات جدید و منتظر سبک جدید و یا...

بالاخره با ورود شما انتظارات به پایان رسید. وقتی واعظ محترم صحبت خود را به پایان برد و خواندن شما شروع شد با چشم خود دیدم که انتظارات برای چه بود و این جوانان پر شور منتظر چه چیزی بودند؟ بله! این جمعیت دیگر منتظر سبک خاص و جدیدی نبودند اینها افرادی نبودند که ببینند چه کسی سبک جدیدتری می خواند تا دور او جمع شوند.

اینها آمده بودند تا عاشقانه برای فاطمه و فرزندان فاطمه و شوهر غریب او اشک بریزند.

خوشبختانه خواندن شما هم پاسخگوی همت بلند آنان بود.

احساس کردم بُعد عاشقانه خواندن شما در مجالستان از بُعد روضه بیشتر شده که این خوب است. بسیار خوب است. اگر بتوانیم معیار و هدف و عشق جوانان را فاطمه و

چند لحظه دل بده...

• حسن هدایتی

یادمه استاد می گفت:

به بزرگی، غلامی رو وسط جله ی زمستون می بینت عوض اینکه لباس پشمی تنش کرده باشه، به لباس تابستونی پوشیده. از اون غلام می زالی می کنه چرا تو این سرما همچین لباسی رو تنش کردی؟ غلام به نگاهی بهش می کنه و می گه: آریام با این وضع و حال، غلامش رو دیده! هر وقتی که خودش صلاح

بدونه لباس گرم بهم می ده! این حرف غلام، اون بزرگ عجیب تو فکر فرو می بره... استاد به تأملی کرد و بعد این بیت زیبای حافظ خواند که:

تو بندگی چو گدایان بشروط مزد مکن
که خواجه، خود روش بنده پروری داند!
بعد آروم این حرف گفت که: همیشه یادت باشه! اگه جزو نوکرای امام حسینی، باید چشمش فقط به دست آریاب باشه.

نامه‌های رسیده

پاسخ به

ما حفظ کنید.

شاعر بسیجی، عبدالنبی زارع از فارس

مجموعه اشعار آیینی شما به دستمان رسید. سعی شما را در این راستا ارج می‌نهیم. «کیفیت» و «سلامت ادبی» در شعر امروز، چه در مضمون و چه در فرم و زبان، حرف اول را می‌زند. با همت و نیر استعداد ذاتی که شما در شعر دارید، مسلماً، مشکل وزنی شعرهایتان هم حل شدنی است. باز هم با فرستادن کارهای خوب ما را مشغوف سازید.

شاعر گرامی نخته بهامیر - چهارمحال و بختیاری

شعرهای زیبا و روان شما به دستمان رسید. صمیمت و طراوت در بیشتر کارهای ارسالی شما موج می‌زند. امیدواریم ارتباط ادبی یا نشریه خودتان «خیمه» روزافزون باشد. غزل انتظار و شعر سبیدتان را زمزمه می‌کنیم.

نماز

تبریر می‌شوم از ماه، وقتی تمام ماهیان

در چهار گوشه‌ی دلم می‌نشینند و حانمازم را به سمت قلعه‌ی آنها می‌کشند

تا دستانم از تنگ وازونه‌ی شب ستاره بچینند

آنگاه نور از چشمانم سرازیر می‌شود

و تو در من جاری...

و غزل انتظار:

بسیا بسین که چگونه بهار، زندانی‌ست

و نسف سبز درختان هنوز بارانی‌ست

همچو با دل خسته در انتظار توایم

دلی که وسعت دردش هنوز پنهانی‌ست

به یاد تو گل نرگس، نرانه می‌خوانم

اگر چه حال و هوای غزل، زمستانی‌ست

بیا، بیا که به یاد دلم پُر از درد است

بیا که آمدنت آخر پریشانی‌ست به پُر ستاره‌ترین جمعه‌ها قسم که دلم

برای جمعه‌ی برگشتت چراغانی است

شاعر گرانقدر، حمید رضا صابری - فارس

«مثنوی» - با به تعبیر خودتان «غزل مثنوی» - شما را خواندیم. اثر شما، از نظر محتوا دارای کیفیت خوبی است که این از تعهد

شما «محتوا» بسیار پررنگ است. اما لازم است در فرم و چینش کلمات حتماً دقت بیشتری داشته باشید. منتظر آثار دیگری از شما هستیم... بخشی از غزل انتظار شما را زمزمه می‌کنیم:

دردم مداوا می‌شود وقتی بیایی
عالم مصفا می‌شود وقتی بیایی
دلخسته من بنشینم در انتظار
رازم هریدا می‌شود وقتی بیایی
از اشک چشم من مبرس ای محرم راز

چشمم جو دریا می‌شود وقتی بیایی

یک عالمه حرف نگفته با تو دارم

فقل دلم و می‌شود وقتی بیایی...

خواهر گرامی، کوکب غیبی نژاد - کوهرنگ

غزل و چهارپاره‌ی عاشورایی شما را خواندیم. دو فضا و دو زبان متفاوت در دو اثر شما، شگفتی ما را برانگیخت! چهارپاره‌ی شما بسیار نو، امروزی و جالب بود و ما را برای لحظاتی مهمان واژه‌های ناب و گریزهای تازه و غیرکلیشه‌ای خود کرد. اما باید گفت که غزل شما کمی با زبان حقیقی شما فاصله دارد.

چهارپاره‌ی شما را با اندکی جرح و تعدیل، تقدیم دیگر خوانندگان می‌کنیم:

یک گل اگر پژمرده شد

از ابر، سیرایش کنید

بلبل اگر بی‌تاب شد

در بوی گل خوابش کنید

ابری اگر بی‌اعتنا

از روی صحرایی گذشت

او را پر از باران کنید

تا باز گردد او به دشت

لبهای خشک دشت را

سرسبز از باران کنید

خورشید اگر مغرور شد

در ابرها پنهان کنید

بسیجی فرهیخته مجتبی دهتانی

مثنوی ارسالی شما را مطالعه کردیم. شاعران دردآشنایی چون شما بخاطر انعکاس دغدغه‌های دین و انقلاب، قطعاً مورد عنایت الهی قرار دارند؛ اما توجه به این نکته ضروری است که «کیفیت» و «مقبولیت» دو عنصر اساسی برای هر شعر پویاست. توجه به «شعار» به جای «شعر» در بعضی ابیات، این دو عنصر را تحت الشعاع قرار داده است. معنای شعاری بودن را در عوام‌پسند بودن و خالی بودن ابیات از لایه‌های شعری جستجو کنید. برای تیزک و تیمن بعضی از ابیات مثنوی شما را انتخاب کرده، زمزمه می‌کنیم:

صدای زوزه‌ی گرگ است و باد پاییزی

مجموع دشته‌ی نامرد و عافیت خیزی

اسیر رنگ و ریا گشته‌ایم و خواب و خیال

اسیر دانه‌ی تسبیح آرزوی محال

چنددر ساده که دین را بهانه می‌خوانیم

به درد غده‌ی چرکین، ترانه می‌خوانیم

مباد آنکه خوارج دوباره ریشه زنند

دوباره بر تنه‌ی دین ز چهل، نبش زنند

تیر کجاست که فرهاد دین قیام کند؟

و افتدا به فرامین آن امام کند اگر سکوت کنم مثل دشمنم ای دوست

گر سکوت کنم، خاک بر تنم ای دوست...!

شاعر گرانقدر، جهانگیر حیدری پور - خوزستان

اشعار شما به دستمان رسید. از بین دو غزل ارسالی شما، غزل «وقتی بیایی» با ردیف نو و جذابش جلب توجه کرد. در شعر

شما به مسانی ارزشی ناشی می شود. در تعریف «عزل» متنی بیشتر تأمل کنید. بعضی از ابیات موفقی شعرتان را مرور می کنیم:

شی تا کربلا پر زد دل من
از اینجا تا خدا پر زد دل من
حدیث از غصه و از رنج گفتم
حدیث از کربلای پنج گفتم
«دل دیوانه ام دیوانه تر شد»
میان اشک هایم شعله ور شد
برایم زندگی تکرار درد است
و دست دوستی ها سرد سرد است
و هابیم کن از اینجا پر بگیرم
و داغ خویش را از سر بگیرم
زدم فریاد از فرط حدایی
چرا اینگونه یاران بی وفایی؟!
شما رفیق و سهم من همین بود
برادرهای من! بدرود، بدرود!

شاعر گرامی، عبدالحمید اسکندری

ترکیب بند نسبتاً مفصلی که برای نشریه ی خردتان «خیمه» فرستادید به دستمان رسید. آن را مطالعه کردیم. ارتباط شعری خود را با ما حفظ کنید. لازم به ذکر است که شعر امروز، زبان امروز را طلب می کند. امیدواریم با خطه می مناسب، شما برای مداحان، زبانی دیگرگون خلق کنید تا ذائقه ی مذاحی نیز پس از جندی متحول شود.

شاعر فرهیخته، محمّد علی زنگنه - خوزستان

با مباس فراوان از شما به جهت غزل پرمجترایی که برای ما فرستادید. تأثیر کلام حافظانه ی شما اثر خاصی بر ما گذاشت! منتظر آثار جدیدی از شما با موضوعاتی هماهنگ با روال نشریه ی «خیمه» هستیم. سعی کنید «هنوایی» را با زبان نو و امروزی حس کنید.

شاعر بسیجی، محمّد حسین انصاری، قم

در عزل زیبای شما به دستمان رسید. ان شاء الله در شماره های بعدی، علاقه مندان، شعر شما را زمزمه خواهند داشت.

شاعر ارجمند، معصومه فراهرزی - کوهزنگ

چهار پاره ی عاشورایی شما به دستمان رسید. لازم به ذکر است که شعر از لحاظ وزنی دارای عنا و مشکلاتی است. منتظر دیگر آثار شما هستیم.

شاعر گرامی، خیرالنساء اسانی نبی - چهار محال و بختیاری

اشعار صمیمی و خوب شما لحظه هایمان را بهاری کرد. زبان شعری شما بسیار روان و البته قابل تعالی است و مسلماً با پشتکار شما روان تر هم خواهد شد. ضمناً در بعضی از ابیات، اشکال وزنی نیز وجود دارد. که لازم است بر آن تأمل داشته باشیم. منتظر کارهای برتر شما هستیم.

خواهر خدیجه کیانی هرچگانی - چهار محال و بختیاری

متن ادبی و با مضمون اعتراضی شما را که چاشنی حماسی نیز داشت مطالعه کردیم. عنایت داشت باشید که حملات محتوایی تان از سوز درون شما حکایت دارد ولی اگر این مطالب از صافی ذوق عبور داده شود و با بیانی شاعرانه آرایه شود تأثیر آن دو چندان خواهد بود.

حساراً پیشنهاد می شود شعار محوری را به ذوق محوری بدل کنید تا اثر گذاری گلاتان بیشتر شود. ضمناً وجود استعداد ادبی و خمیرمایه ی هنری را در وجود خودتان باور داشته باشید. پیروز باشید.

آقای محمّد رضا دهمدشت - شهری

تسکرات جنابعالی در مورد ویرایش مطالب را خواندیم. امیدواریم در شماره های بعد...؟ از حسن توجه شما خواننده ی دقیق و نکته سنج، بسی نهایت سپاسگزاریم.

آقای محمّد پوراسماعیلی - نسومن (هیات محبان فاطمه (س))

تسلیفات هیات تان را در همین شماره چاپ کرده ایم. مرور بخشی از نامه محنت آمیز شما در حقیقت نوعی سپاسگزاری دوستان شما در نشریه خیمه است.

«بسی حای شغف و مباحث است، که در امن بازار گرم و پر رونق دین ستیزی و دین فروشی و در گرما گرم بدعت گزاری ها، بزرگوارانی همچون دوستان گرانقدر نشریه ی «خیمه» در اقدامی بسیار تحسین برانگیز و در کاری نو و پویا، جهت حفظ اصالت و سنت الهی عزاداری سید و سالار شهیدان (ع) و اهل بیت عصمت و طهارت قدم برداشته اند و خدا می داند که جعفر اهل معرفت و اصحاب دلدادگان از این حرکت خوشحال هستند و مطمئن باشید و رجاء

والق دارم که این همه نیست مگر به مدد و عنایت خود اهل بیت (ع) و دعای خیر دلسوختگان... پس قدم عقب نگذارید، که دست لطف بی بی بی حرم، مادر دو عالم حضرت زهرا (س)، مدد حال شماست. ان شاء الله همیشه با عزّت و سرافرازی باقی بمانید.

آقای حاج محمود قاسمیان؛ خادم آستانه ی مقدسه ی امامزاده سید علی

اشعار ارسالی شما به نشریه ی خیمه به دستمان رسید. بخش شعر «خیمه ی سبز» شما را - که با اندک حرج و تعدیل آماد شده - مرور می کنیم:

نام «خیمه» بر دلم روح و صفایی می دهد
غم ز دلها می برد شور و نوایی می دهد
نام «خیمه» بوی دلهای خدایی می دهد
عاشقان را با هم از حان آشنایی می دهد
نام «خیمه» دم به دم، دل را هوایی می کند...

آقای محمّد عبدیالی - قم

نشریه ی «خیمه» متعلق به تمام افرادی است که عشق به اهل بیت در دل شان خیمه زده است و این نشریه صرفاً به هیأت و مجالس مذهبی نمی پردازد. از این که بدل لطف فرموده مطالبی را تذکر دادید، از شما سپاسگزاریم. ان شاء الله سعی خواهیم داشت در شماره های آینده، همان طور که شما پیشنهاد کرده اید، کتاب های مرجع و مقالات مهم را معرفی کنیم تا مورد استفاده مداحان محترم قرار گیرد. هم چنین مطالبی که معارف لازم برای مستظران حضرت ولی عصر (عج) را آرازه کند، چشم به راه آثار خوب شما نیز هستیم.

آقای محمّد مجید دالی دالی - قزوین

نامه محنت آمیز و جذاب شما را - که از سر نشاط نوشته بودید - خواندیم. که شامل حدود سی و پنج مورد تذکر و پیشنهاد و گناه انتقاد بود. مسلماً نمی توانیم تمام به مواردی که اشاره کرده اید پاسخ دهیم اما امیدواریم این کلیات شما را قانع کند!

۱- چشم آسمی می کنیم شعرها را جمع و جور بنویسیم اما اگر اعتراضی شد که چرا قسم نشریه ریزر است و ساخوانا! آن وقت چی؟!
۲- ایسن استفاده شما را عیبنا

می نویسیم تا طراح نشریه بخواند: «داستان استخوان بارانی زیبا ولی عکس نه!»

۳- در مورد کتاب های صفحه ی بیرق طرح هایی آماده کرده ایم که به اطلاع علاقه مندان خواهد رسید. شاید در همین شماره.

۴- از دیگر شهدای مذاح هم بادی خواهیم کرد؛ به چشم شهدایی مثل شهید قاریان پور که درباره ی او نوشته اید:

«وصیت کرده بسوده شانه به خاکش سپارند. و تبر مادرش وصیت کرده روی سنگش بنویسند: مشتی خاک، هدیه به پیشگاه خداوند»

شما هم اگر در مورد هر یک از شهدای مذاح مطلب قابل آراهای دارید، حتماً ارسال کنید.

۵- چشم صفحه ی پذیرایی و تیشدارو را بیشتر خواهیم کرد.

۶- سفرنامه ی «جج» را برایمان ارسال کنید. حتماً استفاده خواهیم کرد.

۷- در مورد سایت اینترنت هم که حتماً پاسخ خود را در شماره ی پنج نشریه دیده اید.

۸- خواسته اید خبرنگار افتخاری امام حسین شوید. خوب! از همین الان شما دیگر خبرنگار امام حسین هستید. اخبار مربوط به هیئات و محافل حسینی در شهرتان را برایمان ارسال کنید. اگر دست به قلم و صاحب هنر نویسندگی هستید می توانید مطالب ذوقی و هنری با علمی - اجتماعی خود را مکتوب فرمایید و برایمان ارسال کنید.

۹- پیشنهاد شما را با مدیرمسئول محترم نشریه در میان گذاشته ایم. این که نوشته اید در وسط نشریه عکس بزنیم.

۱۰- فکر نمی کنید هنوز برای نظرسنجی درباره ی نشریه کمی زود باشد؟!
چند نکته ی حالب هم در لایه لای نامه شما بود حیف مان آمد دیگر خوانندگان نشریه آن را بخوانند.

ما اسم «خیمه» را قبلاً در بسیج محل دیده بودیم. «بسیج، خیمه ی سیدالشهداست» یعنی ما بارها و بارها وارد خیمه ی سیدالشهدا شده ایم! باورت می شود؟!
این پیغام را در بخش پیغام ها بزنید:

امام زمان! حجة بن الحسن! ای منتظر غایب از نظرا

شهادت حضرت فاطمه ی زهرا (س) مادر گرامی تان راه شما و به شبعیاتان تسلیت عرض نموده، تعجیل در فرحتان را از خدای متعال خواستاریم. «اصحاب انتظار»



واژه نامه هیأتی

یک موضوع - دودیدگاه

دیدگاه اول

مدّاح: اسطوره‌ای بی‌بدیل. آگه معروف باشه بهتره. به شرط اینکه بشه باهاش عکس انداختن!

سخنرانی: واسه‌ی پیره مرداس. شنیدتش تحمل زیادی می‌خواد. البته واسه‌ی رسیدن مدّاح، بد نیست باشه تا مجلس به کم طول بکشد.

شور: هر چی بیشتر، بهتر!

نوحه: تا چه سگی باشه!

سبک: تکرار بیش اعصاب خورد کنه.

سینه‌زنی: عادتی که ترکش موجب ضرره! ورزش خوبه! خیلی حال می‌ده!

پذیرایی: دیر بجنی نمونه.

بعد از پذیرایی: فرصتی برای شنیدن جوکهای دمست اول!

کف زدن: باید اونقدر باشه تا کف کنی! البته با آستین بالا حالتش بیشتر!!

روحه: اگر خفن باشه، باید حال خوننده شو گرفت!

پیش کسوت‌ها: البته رو سر ما جا دارن، باید بدازیمشون دم در واسه خوش آمدگویی!

الان دور، دور جووناس!

شعر: اگر «هو» بی باشه کولاکه!

دیدگاه دوم

مدّاح: آگه توی خاکمی نزنه، به مقصد می‌رسه.

سخنرانی: فرصت مغتنمی واسه‌ی کسب معرفت! البته آگه پخته باشه.

شور: زیادش شعور رو از بین می‌بره!

نوحه: به نوع عرض ادب سنجیده که باید حفظ بشه.

سینه‌زنی: آگه با حال نوحه باشه، آدمو بالا می‌بره!

پذیرایی: چون منبرک به نام اهل بیت، کیعیاس.

بعد از پذیرایی: به فرصت طلایی برای کمک به نظافت مجلس! البته با قصد قربت.

کف زدن: مثل در زدن. البته آگه عادی باشه، بهتره به جاش صلوات و تکبیر باشه.

روحه: ذکر مصیبت مظلوم، واسه‌ی زمین گیر کردن ظالم.

پیش کسوت: مایه‌ی افتخار و برکت هیأت.

سبک: وسيله‌ای واسه‌ی مؤثرتر کردن شعره. سبکش آدمو سبک می‌کنه و سبک‌بازی مجلس اهل بیت نیست.

اشک: وقتی سرازیر شد، یعنی خریدنت. راحت داد!

صنم: باید قدر خودشو بدونه. آخه روی بال ملائکه نشسته.

روحه‌های آبکی: سوز مجلسو از بین می‌بره!

شما فکر می‌کنید هر کدام از این دو دیدگاه چقدر طرفدار داره؟ به انتظار جواب شما می‌مانیم.

ایران در سوگ نشست

ایران و تهران روز شنبه، یازدهم مرداد مصداقاً با سوم جمادی‌الثانی به مناسبت فرا رسیدن ایام فاطمیه و شهادت صدیقہ کبری، حضرت فاطمه (س)، تعطیل شد و مردم سراسر ایران با برگزاری مراسم مختلف در مساجد، حسینیه‌ها، تکسایا و منازل به سوگ آن حضرت نشستند.

پیگرهای مطهر ۲۲۵ شهید گمنام دفاع مقدس نیز همزمان با سالروز شهادت حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) در شهرستان‌های کشور تشییع شد.

فرهنگسرای تهران نیز به مناسبت فرا رسیدن شهادت بانوی دو عالم حضرت فاطمه‌ی زهرا (س) اقدام به برگزاری مراسم عزاداری، نقد و بررسی زندگی آن حضرت و قرائت زیارت عاشورا نمودند.

همزمان با شهادت این بانوی بزرگوار و برای نخستین بار با همکاری کمیته‌ی جست و جوی مفقودین ستاد کتل نیروهای مسلح، پیکر پنج تن از شهدای گمنام هشت سال دفاع مقدس که پس از سال‌ها غربت به میهن اسلامی بازگشته‌اند، در محوطه‌ی عمومی نگارخانه‌ی امام حسین (ع) فرهنگسرای ولا نیز تشییع شد.

روایت ترازیک از فاجعه‌ای عمیق

همزمان با ایام فاطمیه، نمایش «خورشید گمنام» نوشته «سلیمه‌ی مرادی جعفری» با کارگردانی «احمد ایرانی خواه» در تماشاخانه‌ی مهر حوزہ‌ی هنری به صحنه درآمده است.

احمد ایرانی خواه - کارگردان نمایش - در گفت و گویی درباره‌ی این نمایش گفت: اگر به کتب اثر نگاهی ببندازیم، نویسنده‌ای را می‌بینیم که دغدغه‌های روزمره‌ای دارد و بیان یک مورخ می‌خواهد به جگونگی واقعه‌ی شکستن در خانه‌ی حضرت علی (ع) و شهادت «فاطمه‌ی زهرا (س)» پی ببرد و از این رو در دنیای خیالی و ذهنی‌اش می‌خواهد این واقعه را ترمیم کرده، به نگارش درسیاورد. حالا در ذهنیت سبال خود می‌گردد و دو آدمی را که مسبب این واقعه بوده‌اند پیدا می‌کند که در یک سیاهچال مخوف قرار گرفته‌اند.

این دو فرد، دو شخصیت واقعی تاریخ به نام‌های «خالد بن ولید و قنقله» هستند. «قنقله» برده‌ای آزاد شده است و «خالد بن ولید» هم کسی است که در خانه‌ی حضرت علی (ع) را می‌شکند تا آن واقعه، اتفاق بیفتد.

برگزاری یادواره‌ی یکصد شهید منطقه‌ی مسجد جامع قم

با عنایت به تأکیدات مکرر مقام معظم رهبری در تکریم و زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌ی شهدای گرانقدر و در راستای احیای فرهنگ ایثار و شهادت و انتقال آن به نسل جدید، با برگزاری ستاد یادواره‌ی شهدای منطقه‌ی مسجد جامع قم اولین یادواره‌ی یکصد شهید این منطقه در آستانه‌ی سالروز فتح خرمشهر (خرداد ماه ۸۲) برگزار شد.

اهم فعالیت‌های این یادواره:

۱. دیدار با خانواده‌های معظم شهدا
۲. تشکیل پرونده‌ی پرسنلی مربوط به آثار و نامه‌ها و عکس‌ها و وصیت‌نامه‌ی شهدا
۳. برگزاری مراسم یادواره همراه با برنامه‌های متنوع از جمله: مداحی، سخنرانی توسط خطیب توانمند جناب حاجت‌الاسلام والمسلمین صدیقی.

قرائت شعر ویژه شهید و دفاع مقدس توسط یکی از طلاب بسیجی

سخنرانی حضرت حاجت‌الاسلام ضابط مسؤول محترم گروه تفحص سیره شهدا، مرتبه‌خوانی

۴. اهدای لوح یادبود به عموم شرکت‌کنندگان

۵. برگزاری نمایشگاه ویژه‌ی آثار شهدا و تفحص پیکرهای پاک آنان.

۶. پربایی نمایشگاه دائمی عکس شهدای منطقه‌ی مسجد جامع قم در شبستان ورودی مسجد.

۷. اهدای هفتاد لوح تقدیر به بسیجیان و افرادی که شبانه روز وقت خود را وقف شهدا نمودند تا مراسم یادواره انجام گیرد.

شایان ذکر است در این مراسم علاوه بر افراد خیر، اداره‌ی کل اوقاف و امور خیریه، صدای و سیما‌ی استان، روابط عمومی شهرداری، فرماندهی محترم لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب، بنیاد شهید و... کمک قابل توجهی نمودند.





چه گویمت که از سوز درون چه می‌بینم
ز اشک پرس حکایت که من نیم غمنازا
سلام!

خدای را شکر که فاطمیه‌ی دیگری هم اومد و رفت و ما
لیاقت داشتیم فاطمیه‌ی اول و دوم، تو مجلس‌های عزا
شرکت کنیم.

خوشا به حال شما بچه هیأتی‌های با صفا و با اخلاص،
که یک بار دیگر خیمه‌ی عزا رو برپا کردید و کتیبه‌های
«یا زهرا» و «یا حسین» رو به سر در خیمه‌ها نصب
کردید.

دلمون می‌خواست تمام خبرهای فاطمیه‌ی امسال رو
چاپ کنیم و راستش رو بگیم دلمون می‌خواست
شماره‌ی جمادی‌الاول و جمادی‌الثانی در تیراژ خیلی
وسیم منتشر بشه و هر کجای ایران که خیمه عزای
خانم فاطمه‌ی زهرا برپا شده تعدادی از خیمه رو پخش
کنیم. اما چه کار کنیم که بعد از چاپ پنج شماره خیمه،
هنوز نتوانستیم سهمیه‌ی کاغذ دولتی وزارت ارشاد را
دریافت کنیم.

جالبه بدونید در همین مرداد ماه سال جاری، همایشی
با عنوان هیأت، جوانان و چالش‌ها به صورت کشوری
در قم برپا شد که خبر برگزاری این همایش رو از
دوستان خبرنگارمون شنیدیم. و جالب‌تر از آن، بدونید
که خیمه، این اولین نشریه‌ی هیأت‌ها و مجالس
حسینی در لیست دعوت شده‌های همایش نبود! یک
نکته‌ی دیگر هم خدمت شما عرض کنم و اون این که
وقتی گله‌مان رو به حاج آقای ایرانی رئیس سازمان

تبلیغات استان قم عرض کردیم، فرمودند: «الحمدلله
خیمه در همه جا برپاست و...»

بگذریم دلمون نمی‌خواست تو این شماره گله کنیم
بلکه می‌خواستیم خبرهای خوبی رو که شنیده بودیم
خدمت شما عرض کنیم.

شنیده‌ایم که شماره اخیر نشریه‌ی خیمه، از همه نظر
«به حد نصاب» رسیده و از جهت محتوایی و ظاهری
رشد کرده (خدا را شکر).

اعتراض‌های زیادی نسبت به این که چرا خیمه تو
کیوسک‌های مطبوعاتی نیست، شنیده‌ایم؛ حق با
شماست و ان شاءالله از شماره‌ی شعبان به بعد این کار
را خواهیم کرد. دعا کنید مدیر مسؤول نشریه عنایتی
بکنه تا این موضوع حل بشود.

دوستانمان از مشهد نقل کردند که این شماره از
نشریه‌ی خیمه‌ی، دست به دست گشته و مورد توجه و
عنایت طلاب مشهدی گرفته که باز هم خدا را شکر.

و اما یک درد دل: و اونهم به تمام بچه هیأتی‌ها که
بباید مردونه و امام حسینی کمک کنید این نشریه
خیمه رو که نه سهمیه‌ی خاصی داره و نه بودجه‌ی
اختصاصی دولتی پشت کارش هست به دست تمام
بچه هیأتی‌ها برسه. شما خودتون نشریه رو به دیگران
معرفی کنید، بباید به عنوان نماینده‌ی هیأت خودتون
عامل فروش و توزیع نشریه بشید...

ارادتمند

سردبیر

tavakolian@kheimh.com